شکر و ثنای بی مر و حدّ و سپاس و ستایش بی قیاس و عدّ خدای قدیم و واحد و مقدّس و رحیم‌را سزاست که پرتو انوار محبّت و رحمتش عالم اعلی و اسفل‌را احاطه و مملو ساخته و آنرا بقلوب طالبانش انداخته سیّاحان نشاء غیر فانی و مسافران دیار جاودانی‌را بتسلّی درونی و آرام حقّانی مشرف و روی توجّه ایشان‌را ازین عالم کثیر الالم جسمانی بعالم وافر النّعم روحانی گردانیده قلوب ایشان‌را از بخت حقیقی و فرح باطنی مسرور و بامید جلال ابدی مسعود و مجبور ساخته است بلی چنان خدای قادر سبحان‌را که نظر برحمت بی پایان خود جهته بندگان نجات ابدی و جلال سرمدی‌را مهیّا و بوسیلهٔ پیغمبران و رسولان خود بیان فرمود ابدالآباد حمد و ثنای فراوان باد *

امّا بعد بر شخص که باین درجهٔ معرفت اللّه رسیده و تقاضاي قلبش‌را دریافته طالب بخت و جلال مزبور گردیده باشد سوال نخستین وي این خواهد بود که آیا بخت حقیقي و جلال ابدي‌را بچه طریق تحصیل میتوانم نمود و بجهت حصول نجات چه بایستم کرد حال تو اي مطالعه کننده آیا در هیچ وقت این سوال عمده‌را ننموده و آرزوي استراحت حقیقي و بخت جاوداني هرگز در دلت بهیجان نیامده و آیا در عین زحمات و اغتشاش این عالم پُر پرخاش در هیچ وقتي بدیدهٔ حسرت بآسمان نظر نیفگندهٔ و با چشم تصوّر و تفکّر ملاحظه نفرمودهٔ که بالاتر از ابرهاي بي سکون و قرار که همواره اوقات از باد متحرک و در گردش و رفتار اند آسمان بالاي سرت چتر استقامت و استراحت خودرا بر افراشته و سرادق پیراستهٔ خودرا برپا داشته است واختران در نور بي تغیّر و تبدیل آن عالم راحت و جلال شعلهور بتو ایما و اشاره مي کنند که هم آغوش آن شاهد بخت حقیقي و آرام ابدي کردي که این عالم فاني ترا بوصال آن نمي تواند رسانید بلکه محض از آن عالم باقي و پایدار نزول فرموده در دل مضطرب و بي قرارت منزل خواهد نمود بدیهي است که اشتیاق قلبیت گاهي سوال مذکوررا در تو نیز متحرک و ترا درباره آن متفکّر ساخته است زیرا درین مرحلهٔ هیچ شک و شبهه نیست که مطلب و مقصد هرکس همین است که استراحت دروني و بخت حقیقي‌را تحصیل کند و اگر متوجه حواس و خواهش قلب و مقاصد اعمالت گردي هر آئینه خواهي یافت که مطلوب و منظور همهٔ افکار وافعالت همان است که مالک بخت جاوداني وبي زوال و صاحب آرام حقیقي و بي نقال شوي و این همان تمنّا و آرزوي یگانه است که هرکس‌را متحرک میسازد و افراد بني نوع بشررا بعمل وامیدارد چنانکه پادشاه بر سریر سلطنت و عظمت و گدا در کُنج عزلت و مذلّت خود و غني وفقیر و عالم و جاهل حتّي تمامي افراد عالم همان تقاضا و آرزورا داشته جد و جهد همگیان در رفع و نجام آنست حال فرق محض درین است که یکي بخت خودرا درآن و دیگري درین

و آن دیگري در چیز دیگر دانسته و پنداشته میجویند بلي تقاضا و آرزوي
استراحت ابدي و بخت سرمدي در قلب هر بشري چنان حکّ و ثبت
گشته که بهیچ وجه محو نمي گردد پس آیا این بي استراحتي و بي آرامي
قلب آدمي ازکجا بهم رسیده آیا درین خصوص هیچ فکر دقیق و خیال رقیق
نمودهٔ اگر نمودهٔ هرآئینه بر تو نیز واضح و آشکار خواهد بود که علّت آن
همین است که قلبت هنوز استراحت حقیقي‌را نیافته و بخت جاوداني‌را
تحصیل نکرده است و چون دولتمندان و بزرگان حتّی پادشاهان هرچندیکه
در اموال و املاک و عزّت و لذّت دنیوي هیچ قصوري نه بلکه در تمامي اینها
زیادتي دارند باز ساکت نمیشوند بلکه پیوسته اوقات در صدد تحصیل اموال
و خزاین و لذّتها و عزّتهاي دیگر اند پس بدین طریق گواهي میدهند که آرزوي
درونيء ایشان با همهٔ آنها زائل و ایشان به بخت حقیقي واصل نگشته اند
در این صورت اینها از براي تو که هرگاه بدرد تنگدستي گرفتار و پریشان
روزگاري چنان گُمان بري که گویا علّت بي آرامي قلب همین قصور دنیوي
است دلیلي اند واضح و آشکار که سبب آن ما ورائي این است و چون
همگي مانند تو درین بي استراحتيء قلبي و بي بختيء دروني مقیّد اند پس
بي تامل سوال مي شود که این بي آرامي و بدبختي قلب تو و دیگران از
کجاست آیا خدا آدمي‌را درین حال آفریده و بدبختي‌را نصیب و قسمت
او کرده است حاشا زیرا که درین صورت خدا خداي قادر و رحیم و حکیم
نمي بود و نظر باین محال است که باعث بي استراحتي و بدبختيء آدمي
خدا بوده باشد بلکه علّت آن خود انسان است یعني سبب اصل همهٔ بي
آرامي و بدبختي باطني و ظاهري آدمي این است که او از خدا روگردان
و گریبانگیر خار و خس معصیة و گناه گشته زیرا گناه چنان زهري است
که تمامي این بي راحتي و محنت و درد و ظلم و زحمت‌را هم باندرون
تو و دیگران و هم بدین جهان آورده است پس اگر خواهش تحصیل استراحت
دروني و بخت حقیقي و جاوداني‌را داري این بهیچ نحو صورت امکان نخواهد

پذیرفت مگر از گناه که باعث وصول همهٔ بدبختیهاست رهائي و خلاصي يابي زیرا که تا سر این چشمه مسدود و زهر آن از تو مرفوع نگردد هرگز آن آب تلخ قطع و مادهٔ مرض دروني تو قلع نخواهد گشت نهایت تا اینکه بمرض باطني تو معالجهٔ و بجراحت دروني تو مداوائي کرده شود بیشتر از همه لازم آنست که آنرا بدرستي دریافته فهمیده باشي زیرا کسي که از مرض خود بي خبر است هر آئینه نزد طبیب نخواهد رفت و شخصي که از صدمهٔ گناه مستحضر نیست خلاصي را نخواهد جست فلهذا حقیر بعون الله بتصنیف هذا الاوراق مبادرت ورزیده در طيّ آن مرض باطني و طریق نجات را که معالجهٔ آن. و سبب عفو گناهان و تحصیل آرام حقیقي و بخت ابدي است بنابر مضمون کلام ربّاني که عبارت از کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسیحیان است بتو معلوم و مفهوم خواهد ساخت و علاوه برین در آن ثابت خواهد نمود که تمامي معالجات و اسبابي که آدمیان بنابر راي خود بجهتهٔ تحصیل عفو گناهان و استراحت دروني و بخت جاودان بمیان آورده و یا در مذاهب ملل مختلفه نشان و بیان گشته ناقص و قاصر اند پس تو اي مطالعه کننده بدین کلمات مواعظ انگیز و سخنان نصائح آمیز دوست حقیقي خود گوش هوش را فرا داشته با تفکّر تمام آنهارا مطالعه کن لیکن چنانکه امراض جسماني را محض آنکس تشخیص میتواند داد که با علم طبابت منوّر گشته همچنان نیز تا کسي از نور توفیق خداوندگاري منوّر نگردیده باشد مرض روحاني و حال دروني خودرا چنانچه هست بدرستي و خوبي نخواهد فهمید و دانست زیرا که حُبّ دنیا و میل گناه چشم باطنش را چندان کور ساخته که تا از عالم بالا منوّر نگردد هر آئینه مانند شخص مریضي که در حالت سکرات موت بوده گُمان برد که صحیح و سالم است از حال مضطر و پُر خوف و خطر دروني خود بي خبر خواهد بود و مادامي که آدمي درین حال بوده باشد پند و نصیحت و گفتگوي معالجهٔ آزارش و رهائي از گناهش بجهتهٔ او یاوه گوئي خواهد نمود و حال آنکه اگر پند پذیر نگردد بدیهي است که در مرض گناه

هلاک خواهد شد لیکن پروردگار رحیم و مهربان از راه مراحم بیکران و الطاف بي پایان خود ترا از ورطهٔ هولناک چنان غفلت و کوري رهانیده و محفوظ داشته پیش از آنکه مقراض اجل رشتهٔ عمرت‌را قطع ساخته و ایام نعمت و تحصیل رحمت منقضي گشته باشد دیدهٔ درونت‌را کشوده بطریق فلاح و نجات هدایت فرماید پس مادامیکه از عمرت باقي وبجهة تحصیل رستکاري اندک روزگاري مانده است فرصت‌را غنیمت شمرده در خصوص آن افکار تمام وسعي ما لا کلام بجا آر و نظر باین بلدیّتي‌را که مصنف در باب تحصیل و وصول سر منزل نجات بدست آویزي این اوراق از براي تو خواهد نمود خوار و از خود برکنار مکن بلکه مطالبات مرقومهٔ آنرا بافکار صحیحه مطالعه فرما زیرا که در ضمن آن مرض باطني تو از کلام الهي مشخص و عیان و نسخهٔ معالجه آن نیز از همان دارالشفاي حقیقي بر تو اظهار و بیان خواهد گشت و از خداي تعالي که هادي تمامي مخلوقات و گم گشتگان وادي ضلالت است دعا و مناجات نما که ترا منوّر ساخته بطریق حقیقت هدایت فرماید و حال درونت‌را چنانکه هست بر تو معلوم سازد واگر در اثناي مطالعهٔ این اوراق بر تو واضح و اظهار گردد که قلب تو بهمان نحو است که در آن بیان و طریق نجات همان است که از کلام ربّاني در آن نشان گشته پس باز دعا و استغاثه نما که خداي تعالي ترا در ان طریق نجات سالک و ثابت قدم سازد تا بدین وسیله بخت حقیقي و نجات ابدي‌را تحصیل نمائي هرگاه این کلمات‌را بدین راي و دعا بخواني هرآئینه از آنها فیض و برکت کلّي خواهي یافت و از جانب الهي منوّر گشته بحقیقت هدایت کرده خواهي شد حال مطالب مذکوره‌را از قرار تفصیل در سه فصل بیان و عیان خواهیم ساخت ازانجمله در فصل اول کمّ و کیف گناه و نتایج آن و در فصل دوم اسباب و وسائلي‌را که باستصواب آنها تحصیل عفو گناهان میشود و در فصل سوم آن نتائج بخت آوررا که ار عفو گناه صدور مي یابند اظهار و بیان خواهیم ساخت

فصل اوّل

مبني است بر بيان كمّ و كيف گناه و نتائج آن

و اين منقسم ميشود بر دو مقصد در مقصد اول كمّ و كيف گناه و در مقصد دوم نتائج آن‌را بيان و مدلّل خواهيم ساخت

مقصد اوّل

پيش از آنكه باظهار مطالب اين مقصد مبادرت ورزيم لازم آنست كه كيفيّت گناه نخست و نتائج آنرا كه عبارت از معصيّت آدم و حوّا بوده باشد از كلام الهي بيان و مرقوم داريم زيرا كه از كم و كيف گناه و نتائج آن بدين وسيله بهتر خبردار خواهيم گرديد ليكن تا آنكه گناه آدم و افتادن او از عزت نخست بذلت بعد بدرستي و خوبي فهميده شود علم آن عزّت نيز لازم است فلهذا پيش از انكه گناه آدم و اخراج او از بهشت نقل كنيم گذارش آفرينش و حال نخست اورا از كلام ربّاني ذكر خواهيم نمود و كلام ربّاني غرض از كتب مسيحيان است كه عبارت از توريت و زبور و صحف پيغمبران و انجيل باشد چنانچه كيفيت آنها در كتاب ميزان الحق تفصيلاً بيان و توضيح يافته است و در توريت در آيات ٢٦ الي ٣١ باب اوّل و آيات ٧ الي ٩ و ١٥ الي ١٨ و ٢١ الي ٢٥ باب دوم كتاب اول موسي در بيان مطلب مزبور چنان مسطور گشته كه خدا گفت كه انسان‌را بصورت خود موافق شبهء خود بسازيم تا ايشان بر ماهيان دريا و پرندگان هوا و بهايم و بر همه زمين و همگي خزندگان كه بر روي زمين مي خزند رياست كنند و خدا انسان‌را بصورت خود آفريد ايشان‌را نر و ماده آفريد و خدا برايشان بركت فرمود و خدا ايشان‌را گفت كه كثير الذرّيت و موفور شويد و روي

زمین‌را معمور کنید و متصرّف آن باشید و بر ماهیان دریا و بر طائران هوا و بر تمامیء جیوانات که بر روي زمین دبیب اند ریاست بدارید و خدا گفت اینک همه سبزهء تخم دهنده‌را که بر روي زمین است و هر درختي میوه‌دار تخم دهنده‌را بشما بخشیده ام که براي طعام از آن شما باشد و بهمه حیوانات الارض و بهمه پرندگان هوا و بهمه خزندگان زمین که در آنها نفس حیات است هر یک سبزهء نورس‌را براي طعام داده‌ام و چنین شد و خدا هر چه آفریده بود دید که اینک بسیار نیکوست و بود شام و صبح روز ششم پس خداوند خدا انسان‌را از خاک زمین ساخت و در بیني وي دم حیات دمید و انسان نفس زنده گردید و خداوند خدا باغي در عدن بسمت مشرق بیاراست و انساني‌را که ساخته بود در آن جاي داد و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش ذائقه و درخت حیات‌را نیز در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد‌را از زمین رویانید و خداوند خدا آدم‌را گرفته در باغ عدن مقام داد تا که زراعت و نگهباني آن نماید و خداوند خدا آدم‌را تاکید فرمود که از همگي درختان باغ بي تکلف بخور ولیکن از درخت معرفت نیک و بد چیزي مخور که در روزي که از آن بخوري مقرّر است که بمیري پس خداوند خدا گفت که آدم‌را مجرّدي خوب نیست مؤنسي همجهت براي او بوجود آرم و خداوند خدا بر آدم خوابي گران فرستاد و چون او در خواب شد یکي از اضلاعش برداشته بجایش گوشت‌را پیوست نمود و خداوند خدا آن ضلع‌را که از آدم گرفته بود بصورت زني تشکیل نمود و اورا پیش آدم برد و آدم گفت که الحال این استخواني است از استخوانهاي من و گوشتي از گوشت من نامش ایشه باد زیرا که از ایش گرفته شده است (لفظ ایشه در عبري بمعني زن و ایش بمعني مرد است) ازین جهت مرد پدر و مادر خود‌را بگذارد و با زن خود ملحق شود و هر دو یک جسم باشند و مرد و زن هر دو برهنه بودند و شرم نداشتند و در خصوص تجاوز آدم و اخراج او از بهشت در باب ۳ همان کتاب چنین مرقوم است که مار

از جملهٔ حیوانات صحرا که خداوند خدا آفریده بود حیله سازتر بود که او
زن‌را گفت که آیا فی الحقیقت خدا گفته است که از همهٔ درختان باغ مخورید
زن مار‌را جواب داد که از میوهٔ درختان باغ ما‌را خوردن جائز است لیکن
از میوهٔ آن درختی که درمیان باغ است خدا فرموده است که از آن
مخورید و دست بر آن میندازید مباده که بمیرید و مار زن‌را گفت که شما
نخواهید مرد بلکه خدا خود میداند که در روزی که از آن بخورید چشمهای
شما کشاده خواهد شد تاکه از خیر و شر آگاهی یافته مانند خدا باشید آنگاه
زن چون دید که درختی است برای خوردن لذیذ و بدیدن لطیف و برای
حصول حکمت درختی دل پذیر از میوهٔ آن گرفته بخورد و نیز بشوهر خود
داد که او هم بخورد و چشمهای هر دو کشاده شده دانستند که ما برهنه
هستیم و برگهای انجیر‌را بهم دوخته برای خود سترها ساختند پس آواز
خداوند خدا‌را شنیدند که بوقت وزیدن نیم شام در باغ سیر میکرد و آدم
با زن خود در اشجار باغ از پیش خداوند خدا خود‌را پنهان ساخت و خداوند
خدا آدم‌را آواز داد و گفت تو کجائی او گفت آواز ترا درباغ شنیدم و
بسبب آنکه برهنه بودم ترسیده خود‌را پنهان کردم او گفت آیا ترا از برهنگی
که آگاهانید از میوهٔ آن درخت که بناخوردنش من ترا حکم کرده بودم
خوردهٔ آدم گفت این زن که او‌را بمصاحبت من دادی میوهٔ آن درخت
بمن داد و بخوردم پس خداوند خدا زن‌را گفت که این چه کار است که
تو کردهٔ زن گفت که مرا مار اغوا کرد و من خوردم و خداوند خدا بمار گفت
بجزای آنکه مرتکب این کار شدهٔ تو بیشتر از همهٔ بهایم و از همهٔ حیوانات
صحرا ملعونی در تمامی عمر بر شکم خواهی رفت و خاک خواهی خورد و
درمیان تو و زن و درمیان نسل تو و نسل وی دشمنی می نهم او سر ترا خواهد
کوفت و تو پاشنهٔ وی‌را خواهی کوفت زن‌را گفت رنجهای حاملگی ترا بغایت
خواهم افزاید و با رنج فرزندان خواهی زائید و مائل بشوهر خود خواهی بود
و او بر تو تسلّط خواهد داشت و آدم‌را گفت بجزای آنکه گفتار زن خود‌را

اصغا نمودهٔ و میوهٔ آن درخت خوردهٔ که در بارهٔ آن فرموده بودم که از آن مخور زمین از براي تو ملعون است با مشقّت در تمامي عمر محصولات آنرا خواهي خورد خارها و شوکها از براي تو برخواهد آورد و سبزهٔ صحرارا خواهي خورد با عرق چهره نان خواهي خورد تا آنکه بزمین معاودت کني زیرا که از آن گرفته شدهٔ که خاک هستي و بخاک معاودت خواهي کرد و آدم زن خودرا حوّا نام نهاد از آنرو که مادر هر حيّ باشد و خداوند خدا براي آدم و زن وي قباهاي چرمي ساخت و ایشان‌را پوشانید پس خداوند خدا گفت اینک آدم از خیر و شر آگاهي یافته چون یکي از ما شده است الحال مبادا که دست خودرا دراز کرده میوهٔ درخت حیات نیز بگیرد و بخورد و تا ابد زنده ماند از آن جهته خداوند خدا اورا از باغ عدن بیرون کرد تا زمیني که از آن گرفته شد زراعت نماید و همچنین آدم‌را اخراج نمود و بجانب مشرق از باغ عدن کروبین‌را با شمشیري آتشبار متحرک بنشاند تا راه درخت حیات‌را محفوظ دارند

مخفي نماند که در باب خلقت آدم و عزّت قبل و ذلّت بعدش که بعلّت معصیّت باو رو داد در هیچ کتابي خبر صحیح نیست مگر در آیات مزبوره زیرا که در کتب تواریخ و احادیث سایر ملل یا هیچ خبري از گزارشات سابق الذّکر ذکر نگشته یا اینکه اگر خبري نگارش یافته است هر آئینه از کتب توریت که قدیمترین کتب عالم اند تحصیل و اخذ کرده اند و یا گذارش مرقومهٔ کتب مزبوره‌را استماع نموده با تغیّر و تبدیل اندک و بسیاري آنرا نقل کرده اند چنانکه این مرحله بهر شخصي که نقلهاي کتب سایر ملل و احادیث محمّدیان‌را با کلمات مزبوره کتب مقدّسه مقابله کند في الحال معلوم و یقین خواهد گردید لیکن چون گذارشات آدم که بنیاد و اصل همهٔ احوالات مردم حتّي تمامي سلسلهٔ انسان است در آیات مزبوره مختصراً بیان گشته پس تا آنکه مضمون آنها بدرستي مفهوم گردد تفسیر لازم مي آید نهایت چون تفسیر با تفصیل درین مقام بطول مي انجامید فلهذا

برسبیل اختصار آنهارا بقدر ضرورت تفسیر کرده با کلمات چندی در خصوص
خلقت و حال نخست آدم و معصیّت او و نتائج آن اکتفا خواهیم نمود
ازین قرار که چنانچه از مضامین باب اول کتاب اول موسی معلوم است که
بعد از آنکه خدای تعالی در مدّت پنجروز با قوّت و قدرت کاملهٔ خود
آسمان و زمین و ما فیهارا از کتم عدم بعرصهٔ وجود و شهود آورد در روز
ششم حیوانات و بعد از همه انسان‌را آفرید لیکن خلقت انسان ماورای
آفرینش سایر مخلوقات بوده زیرا که در خصوص ایجاد آنها چنین مذکور
است که خدا گفت نور شود و نور شد و خدا گفت که زمین از خود
نباتات برویاند یعنی سبزهٔ تخم دهنده و درختان میوه‌دار بر آرد و چنین
شد و خدا گفت که آبها حشرات ذو نفس حیات بیشمار بظهور آرد و چنین
شد و خدا گفت که زمین نفس زندهٔ بهایم و خزندگان و وحوش الارض‌را
بر آرد و چنین شد امّا در بارهٔ خلقت انسان چنین اظهار و بیان گشته
که خدا گفت که انسان‌را بصورت خود و موافق شبهٔ خود بسازیم و خداوند
خدا انسان‌را از خاک زمین ساخت و در بینیٔ وی دم حیات دمید و انسان
نفس زنده گردید و از همین تفاوت واقعه فی ما بین خلقت انسان و سایر
مخلوقات ظاهر و هویدا است که مرتبهٔ انسان نسبت بآنها چه قدر اعلا
است و این الفاظ که خداوند خدا انسان‌را از خاک زمین ساخت و در
بینیٔ او دم حیات دمید مشتمل برهمان مدّعی است یعنی مضمون کلمات
مذکوره دلالت بر آن نمیکند که گویا خدا انسان‌را بمرور و مشقّت چنان
که از قرآن و احادیث استفهام میگردد خلق کرده باشد بلکه کلمات مذکوره
محض بر آن دلالت می کند که انسان بخلقت خاصّی از حیوانات و سایر
موجودات امتیاز یافته مخلوق گشته است زیرا که انسان نه آنکه مانند
حیوانات از زمین بهم رسیده بلکه اورا خدا ساخته و روح خودرا بوی دمیده
است لهذا او در صورت و شبهه خالق خود خلق گردیده محبوب او بود و از
برای آن مخلوق شد که خدای خودرا شناخته و دوست داشته در او صاحب

بخت کامل گردد و معنیٔ این الفاظ که خدا گفت که انسان‌را بصورت خود و موافق شبهه‌ٔ خود سازیم مشعر بر آن نیست که گویا صفت و صورت ظاهري انسان صفات و صورت خدا بوده باشد زیرا که انسان نه بنابر صفات ظاهريّ بلکه بنابر صفات باطنيّ خود شبهه‌ٔ خدا است بدین عبارت که تصویر و تشبیه صفات نامحدود و بي انتهائي خالق در مرتبه‌ٔ حدّ و نهایت در انسان ملاحظه مي شود بدین نحو که از محبّت و مرحمت و لطف و معرفت و عدالت و سایر صفات انسانیّه بمحبّت و رحمت و لطف و حکمت و عدالت بي نهایت الهي پي برده بقدر مقدور درک میتوان کرد و بدین علّت است که علم صفات الهي از انسان زیاده‌تر از سایر مخلوقات صدور یافته حاصل میگردد و بدیهي است که صفات و جلال پروردگار در حال نخستین پیش از آنکه گناه آدم‌را تباه ساخته و بمذلّت انداخته بود بالمراتب زیاده از بعد از وي مشاهده مي شد زیرا که انسان از خدا بي نقص و قصور خلق شده پاک و منوّر و مملو از قوّتها و قدرتهاي علوي بوده در باطن او اختلاف و ظلمتي و تشویش و بي آرامي نبوده خدارا کاملاً میشناخته و دوست میداشته و محض ارادهٔ اورا مي خواسته است و بنابر این علاقه‌ٔ باطني و دوستي حقیقي في مابین او و خالقش حاصل و صاحب بخت کامل بوده است و اگر انسان مرتکب عصیان نمیگشت هرآئینه در آن حالت و مراتب ترقّي نموده و جلال و بخت او آناً فآناً متزاید گردیده در آنها بسرحدّ کمال مي رسید و چنانچه روح آدم از هر عیب و نقص و ضعف مبرّا بوده همچنان جسم او نیز در آن حال از هر عیب و قصور و علل و امراض معرّا و آزاد و مملو از قوّتها و قدرتهاي مطهرّه بوده است چنانکه اگر مرتکب گناه نمیگشت مبتلاي مرگ نیز نمیشد و نظر باین جلال و احوال که آدم در آن حال داشته او هم قابل و توانا بوده که بحسب الامریکه خدا باو کرده بود بر زمین و تمامي حیوانات برّي و بحري خداوندي و حکمراني کند و بدین طریق ارادهٔ خداوندگاري‌را در مادهٔ آنها بانجام رساند

مخفي نماند كه تسلّطي كه انسان در ابتدا بر حيوانات داشته بالكلّيه ماوراي
تسلّط و تحكّم بعد و الآن بوده است بدين نحو كه در نخست حكمراني او با
مهرباني و قوّة ارادهٔ مقدّسش بوده و حيوانات نيز بالطّوع و الرّغبت مطيع
و منقادش بوده اند ليكن بعد از انكه انسان نافرماني خدا كرد حيوانات نيز
زنجير اطاعت و اميزش را كسيختة سر در بيابان سركشي و وحشت نهاده
از فرمان بري بري گشته اند چنانكه انسان محض بقوّت بازو و دستياري
اسباب و آلات گوناگون و از راه مكر و حيل بر آنها مسلّط ميشود و فقط
رعب و خوفي از انسان در ايشان هست بنحويكه در آيهٔ ۲ باب ۹ كتاب
اوّل موسي مرقوم است كه خوف و هيبت شما بر همهٔ حيوانات زمين
و بر همهٔ پرندگان هوا بر هر چه بر زمين دبيب است و بر همهٔ ماهيان
دريا خواهد بود و بدست شما سپرده شده اند

و مكاني نيز كه آدم و حوّا در ابتدا در آنجا بوده اند موافق و مناسب حال
ايشان و موجب زيادتي بخت شان بوده باغ عدن نام داشته است كه آنرا
خدا پُر از درختان نعيم و ثمرات لذيذ از براي آدم ايجاد فرموده اورا در آن
جا ماوا داد كه آنرا زراعت و محافظت كند يعني بشغل و تاثير قوّت خرد
نعيم آنرا متزايد و آنرا حفظ نمايد و باين الفاظ آخر خدا بآدم اشارة فرموده
كه باغ عدن را دشمني هست كه بايد آنرا از او محفوظ داشته خود نيز از
او در حذر باشد درين صورت اگر سوال كني كه آيا باغ عدن در كدام موضع
از مواضع زمين بوده جواب اينست كه الآن بصحت تمام نمي توان گفت
زيرا كه اين فقرة از مضامين آيات مزبورة بواضحي تمام معلوم نميگردد و قطع
نظر ازين شكل و تركيب مركز خاك در وقت طوفان چنان متغيّر و متبدّل
گشته كه نظر بنخست صورتش بالمرّة دگر گون شده است چنان كه اين
مرحله از آن ريگ و سنگريزها و خاك كه از كش و اكش آب نه محض
در صحراها و درهها بلكه بتلال و جبال نيز انداخته و فراهم گشته واضح و آشكار
ميگردد و در بعضي اوقات درميان چنان خاك و ريگ حتّي در وسطه سنگها

صدف و ماهي و یا از سایر حیوانات یا استخوانهاي باقي مانده و یا بسنگ مبدّل گردیدهٔ آنها یافته میشوند که از تلاطم امواج طوفان بانجاها انداخته شده بحکم الهي تا حال مانده اند که بر حقیّت کلام ربّاني شاهدي باشند نهایت هرچندیکه اصل مکان باغ عدن‌را بدرستي مشخّص نمیتوان ساخت باز از آیات سابق الذّکر آنقدر واضح و مبرهن است که آن باغ بهشت در روي زمین در ولایتي که از شام در طرف شرقي واقع بود بوده است نه آنکه در آسمان چنانکه اکثر علماي ملّت محمّديّ گمان برده اند و در کتب احادیث ایشان ثبت و بیان گشته است خلاصه از یافتن موضع عدن گُم شدهٔ ارضي بجهته انسان فائدهٔ حاصل نمي شود زیرا اگر چنانچه محل آنرا دانسته و یافته باشد باز بدین وسیله آرام مفقودهٔ دروني و بخت حقیقي خودرا تحصیل نمي تواند کرد بلکه بخت حقیقي انسان محض در عدن و بهشت سماوي که ذکر آن در فصل آخر این اوراق بیان خواهد گشت حاصل میگردد و آدمي‌را حال لازم آنست که با جدّ و جهد تمام طالب و جویان آن باشد بهر جهت در خصوص بیان کیفیّت خلقت و حال نخستین آدم بهمان قدر مکتفي گشته حال چند کلمه در باب گناه او و نتائج آن نیز برشتهٔ تحریر خواهیم آورد بدین ترتیب که چون خدا آدم‌را فاعل مختار و بدین اراده و مدّعا خلق کرده بود که اورا شناخته و دوست داشته اطاعت نماید پس لازم بود که محبّت خودرا که نسبت بخدا داشت بانقیاد و اطاعت اظهار سازد و هر چندیکه خدا بنابر این مانع نگشت بلکه وا گذاشت که شیطان آدم و حوّارا بمرض امتحان آورد باز آنهارا نه بدین اراده گرفتار امتحان ساخته که علّت نافرماني ایشان گردد بلکه محض بدین اراده و مطلب که در اعتقاد و محبّت و انقیاد امر الهي و در مصاحبتي که با خالق خود داشت مستحکمتر گردیده در بخت و جلال ترقّي و ازدیاد یابد و بدین طریق از فرق خیر و شر نیز مخبر گردد فلهذا خدا فرصتي بجهته اظهار محبّت و اطاعتي که بایست آدم نسبت

باو مرعي دارد بر قرار نمود یعني درخت حیات و درخت علم خیر و شر را در باغ عدن خلق کرده در بارۀ درخت دوم بآدم امر فرمود که از درخت معرفت نیک و بد چیزی مخور زیرا روزیکه از آن بخوري خواهي مرد و محافظت این امر منهي بجهته آدم اشکال و صعوبتي نداشت زیرا که خدا هم با آن نعمات و الطاف الهي که آدم تا آن وقت دیده و محبّت و مرحمت موفورۀ اورا که شناخته بود و هم باگاهي از حال جدید و ذلیل و مهیب که بعلّت تجاوز از امر مزبور براي او روي بایست داد نگاه داشتن آن نهي‌را بر او آسان ساخته بود

حال اگر سوال نمائي که درخت منهیّه چه درخت و ثمر آن‌را چه قوّت و خوردن آن در آن حال و وقت بچه عبارت بوده است جواب شافئ این سوال‌را بطریق کافي ادا نمي توان کرد زیرا مطالب مذکوره در کلام الهي بیان نگشته است و حالات انسان و تمامي موجودات الآن ماوراي احوالات آن ایّام است بهر صورت اگرچه در بارۀ آن درخت زیاده گفتگو نمي توان کرد نهایت این قدر واضح و آشکار است که درخت مذکور با نهي مزبور درخت معرفت نیک و بد گردیده بود زیرا که اگر آدم مطیع آن امر میگشت هرآئینه علم و فهم دروني او از خیر ازدیاد یافته درآن ترقّي مي کرد و چنان استخصاري از شر حاصل مي نمود که از آن متضرّر نمیگردید و اگرنه نافرماني او وي‌را مستغرق لجّهٔ شر و مسخّر آن ساخته مستوجب اتلاف خیر و عزّت و بخت و سعادت او مي گشت و بدین وجه درخت مزبور درخت معرفت نیک و بد بوده است و نظر باین غرض از امر مزبور الهي اطاعت یا نافرماني بوده است نه محض درخت و میوۀ آن

في الجمله مار محیل که در بارۀ آن درآیات سابق الذّکر مذکور گشته که مار از جمله حیوانات صحرا که خداوند خدا آفریده حیله سازتر بود نزد آدم و حوّا حاضر شد نهایت اینکه مار درآنوقت در چه هیأت و صورت بوده معلوم نیست بلکه این مشخّص است که در صفت و صورتي که الحال

دارد نبوده است و گمان میرود که در آن حال یکی از بهترین حیوانات بوده لیکن بجهته شیطان آلت فریفتن آدم و حوّا گردید و بدین علّت است که در انجیل یعنی در آیهٔ ۹ باب ۱۲ مکاشفات شیطان بازدهای بزرگ و مار قدیم مسمّی گشته و در آیهٔ ۴۴ باب ۸ یوحنّا خود مسیح در بارهٔ آن فرموده است که شیطان از آغاز مردمکُش بود و دروغگو و پدر دروغهاست پس در آنوقت بکار خود مشغول گشته باستصواب مار بحوّا گفت که آیا فی الحقیقت خدا فرموده است که از همه درختان باغ مخورید این سخنان از برای ایشان کلمات نو و غیر مانوس و آوازی مخالف آواز خدا بود زیرا که تا آنوقت فقط آواز خدارا شنیده بغیر از ارادهٔ خداوندگاری از هیچ اراده استحضاری نداشتند حال شیطان از راه حیله و مکر فراوان با سخنان سر بسته ایشان‌را بمقام امتحان کشیده سعی کرد که بلکه بدین شیوه شکّی در جویبار قلب حوّا جاری سازد که گویا خدا در نفس الامر خوردن میوهٔ درخت مذکوررا نهی نفرموده و ایشان امر خدارا بدرستی دریافت ننموده اند یا اگر فی الواقع نهی کرده باشد ازین صدور می یابد که خدا شمارا چنانکه تا حال اعتقاد داشته می پنداشتید دوست نمی دارد و بخت کامل شمارا نمی خواهد پس شیطان بدین طریق جد و جهد تمام نمود که نسبت بمحبّت و صداقت الهی آب زهر آلود شک‌را بقلب صاف و مبرّی حوّا ریزد و اراده مخالف ارادهٔ خدایتعالی در او بر انگیزد و چون حوّا سخنان مذکوره‌را شنیده هیچ پروا و وحشتی ننمود و آن سمّ نافرمانی و بی ایمانی‌را که شیطان در کلمات فریب آمیز پنهان و بدرون او روان ساخته بود نسنجید بلکه با مار بگفتگو درآمد و بدین وسیله از نفس زهرآلود شیطان جذب گشته او نیز از کمین گاه فرصت بدرآمده با جرات تمام و دروغ ما لا کلام بوی گفت که خدا خود میداند که در روزی که از آن درخت بخورید چشمهای شما کشاده خواهد شد تاکه از خیر و شر آگاهی یافته مانند خدا باشید بدین کلمات مکر آلود و سخنان عذر اندود شیطان واضحةً کذب‌را

بخدا نسبت داده و سعي میکرد که آدم و حوّارا بدان گمان و خیال کفر کشد که گویا خدا طالب سلامتي و بخت ایشان نیست بلکه نهي او مانع تحصیل سعادت و کمال جلال ایشان است لهذا این ادّعاي خلاف‌را بمیان آورده گفت که بخوردن ثمر شجر منهیّه نخواهید مرد بلکه برعکس این بسبب خوردن آن بزودي و آساني در بخت و جلال بسر حدّ کمال رسیده مانند خدا خواهید گردید و بدین طریق سعي بلیغ مینمود که شکّي‌را که نسبت بمحبّت و صداقت خدا بقلب حوّا انداخته بود افزوده ایشان‌را به بي اعتقادي و مغروري و خودکامي کشاند پس حوّا بدین کلمات کفرانگیز نیزگوش و آنهارا در قلب خود جا داده شعلهٔ میل و آرزوي خوردن میوهٔ منهیّه در درون ایشان اشتعال یافته بر آنها غالب آمد چنانکه امر الهي‌را از فکر انداخته میوهٔ آن درخت ایشان‌را خوش و لذیذ نمود بمرتبهٔ که حوّا از میوهٔ آن گرفته بخورد و بآدم نیز داد و او هم بخورد و گناه ایشان بدین نوع صورت انجام پذیرفت و چون شیطان بحیله و دروغ خود آدم‌را معتقد و فرمان بردار خود ساخته محبّت و اعتقاد آنهارا که بخدا داشتند از قلب ایشان سلب نمود پس آن علاقه و رابطهٔ که درمیان انسان و خداي خالق او بوده قطع و همهٔ آن بخت و جلال که بعلّت علاقه مزبوره داشته اند پایمال و رفع شد یعني چون انسان مخلوقي است فاعل مختار چنانچه محبّت و ارادهٔ خودرا از خدا برمیتواند گردانید و هم بحسب قواعد و رسوم ذات باطني خود محض مقیّد و متعلّق آن چیز است که دوست داشته و معتقد و معتمد آن گشته است پس در صورتي که محبّت و اعتقاد او فرار و بي ایماني و نافرماني درجاي آن برقرار گشت في الفور آن علاقهٔ باطني رفع و همگي بخت و عزّت او که وابستهٔ آن بود قطع شد و چنانچه آدم قبل از ارتکاب معصیّت صاحب بخت و عزّت کامل بود بهمان درجه اکنون بذلّت و بدبختي بي حدّ و نهایت گرفتار گشت زیرا الحال از خدا روگردان و مهجور و از شیطان مغلوب و مقهور گردیده بود پس دربن صورت ارادهٔ

انسان با ارادهء خداوند گار ذوالجلال دیگر مطابقت و اتصال نداشت بلکه حال خودکام و خودراي گشته بود و بعلّت اتلاف بخت و عزّت و چشیدن جُرعهء سرکشي و نافرماني از خیر و شر آگاهي یافت و بدین نحو بیک طریقي مانند خدا شد که پیشتر از آن بدآن طریق مانند خدا نبوده و حال آنکه همچنین خودکامي و مختاري‌را شیطان نیز دارد و هرگاه خدا بنابر مصلحت محبّت‌آمیز خود که نظر بآن نجات و خلاصي سلسلهء انسان‌را از ازل برقرار کرده بود بمیان آمده نصرتي و معاونتي نمیکرد هرآئینه ایشان مانند و شبیه شیطان گشته بعذاب و عقاب مستوجبهء او سزاوار و گرفتار مي‌شدند بلي گناه آدم چنان سخت و عظیم بود که خود او و تمامي سلسلهء بني نوع بشررا باین ورطهء هولناک انداخته و بحالت بدبختي گرفتار ساخته است چنانکه از نتائج آن گناه که حال باظهار آن مبادرت خواهیم ورزید دیگر زیاده واضح و آشکار خواهد گردید ازین قرار که چنانچه خدا بآدم و حوّا تهدید فرموده بود که در چه وقت که از آن درخت بخورید در همان روز خواهید مرد پس بعد از اقدام آن امر صدق تهدیدرا از تغیّر حال باطني و ظاهري خود شان مشاهده نموده فهمیدند که شیطان ایشان‌را چه قدر فریفته و دروغ گفته است چون در همان ساعت که آغاز نافرماني کرده از آن میوه خوردند بحسب حیات باطني و حقیقي مردند زیرا که سبب تلف همه بخت و آرام دروني و علّت مرگ باطني و روحاني انسان همین از عین الحیوهء حقیقي و بخت کلّي که خدا است جدا و مهجور و نسبت باو بي محبّت و بي اعتقاد و خود کام و مغرور گردیدن است درین صورت آن علاقهء باطني بخت‌آور با خدا قطع گشته موافقت آرام‌بخش دروني بمخالفت انجامید بدین طریق که قبل از معصیّت قویٰ باطني انسان که عبارت از اراده و از احساس باطني و علم است موافقت و مرافقت کلّي داشته آرام دروني انسان‌را کامل مي‌ساختند لیکن حال بخلاف آن در جاي معرفت الله صاف و کامل که پیشتر در باطن انسان بوده است الآن از

معرفت الله و شناختن خیر و شر محض آن علم آلوده و ناقص قرار گرفته است که در انصاف انسان باقی مانده و بجای آن احساس بخت و آرام کامل خود که داشت الحال احساس بی آرامی و بی بختی دروتی آمده است و بمقام آن اراده که با ارادهٔ الهی بالکلّیه موافقت و مطابقت داشت حال در انسان ارادهٔ مختلف جا گرفته که بنابرین انسان با خواهش ضعیف میل باراده و امر الهی و بخیر و خوبی دارد و با خواهش مقوّی و پر زور رغبت ببدی و مطلوبات خود و لذّات جسمانی و نفسانی می‌کند چنانکه در آغاز روح انسان بر جان و بوسیلهٔ آن بر بدن ریاست داشت همچنان بعد از معصیّت حالش دگرگون و روحش از سر چشمهٔ حیات محروم و مهجور و زبون گشته هوا و هوس نفسانی در انسان قوّت یافته بمرتبهٔ ریاست و اقتدار رسیدند و انسان بدین طریق از حال نورانی و آسمانی بحال ظلمانی و خاکدانی افتاده مقهور و مسخّر شیطان گردید و ازین مرگ روحانی مرگ جسمانی نیز صدور یافت زیرا که این محض نتیجهٔ آنست بدین قسم که چون بعلّت عصیان درمیان قوّتهای روح و جان و بدن انسان اختلاف افتاد پس اختلاف مذکور بدنش‌را نیز ضائع ساخته بمرگ کشانید فلهذا آدم بحسب جسم نیز مُرد و چون انسان از پروردگار خود دور و مهجور گشته پس مرگ جسمانی روح اورا بحال و جای دیگر نمیتواند رسانید مگر ببدبختی و هلاکت ابدی لهذا گناه آدم‌را هم بمرگ ظاهری و هم بهلاکت ابدی گرفتار ساخته است و نصیب و قسمت تمامی اولاد و سلسلهٔ او نیز همین گردیده چنانکه در انجیل یعنی در آیهٔ ۱۲ باب ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است که چنانچه گناه بوسیلهٔ یک شخص در جهان پدید شد و بگناه مرگ بهمین قسم مرگ برهمگی طاری گردید از آنجا که در وی همه گناهگار گشتند یعنی آن چنانکه محال است که درخت بد میوهٔ نیکو تواند داد همچنان نمی توانست شد که از آدم و حوّا بعد از آنکه گناه کرده و از بخت و عزّت نخست افتاده بودند ذرّیّت و نسل ایشان بحال دیگر تولّد یابند مگر آنکه مانند خود شان

بگناه گرفتار و شاهد این مدّعی مضمون کلامي است که در آیهٔ ۳ باب ۵ کتاب اوّل موسی مسطور است که آدم پسري بصورت و موافق شکل خود بوجود آورد یعني نه در صورت حالت قبل بلکه در صورت حالت بعد که در حین ولادت پسر در آن حالت بوده و نتیجهٔ دیگر که بسبب آن معصیّت براي ایشان رو داد شرم و خوف بود یعني قلب آنها که تا آن وقت آرام کلّي داشته از خوف و خطر بي خبر بود حال بعد از آن نافرماني بدام بي آرامي و خوف گرفتار شدند و چون بنحوي که باطن همچنان ظاهر یعني ابدان ایشان نیز تغیر و تبدیل یافته زهر گناه آنرا تباه کرده بود پس درین صورت بدن ایشان و مشاهده آن ایشان‌را تحریک و تحریص بگناه میکرد و نظر باین از برهنگي آن شرمسار گشتند و در جاي اینکه بخدا بازگشت نموده و باو پناه برده از او مرحمت و اعانت جوینده خواستند که في نفسه خود شان بخود علاج نمایند پس درمیان اشجار باغ پنهان گشته از برگهاي انجیر براي خود سترها ساختند که بدین وجه گناه و عیب خودرا مستور داشته باز با صلاح آرند و از خداي رؤف و رحیم که تا آن زمان باو مصاحبت و تقرّب کلّي داشته اورا دوست حقیقي دانسته و شناخته بودند درین حال ازین دوست خود بمرتبهٔ ترسان و قلب شان از خوف و بیم بحدّي هراسان گشت که خواستند که خود شان‌را از خداي حاضر و عالم السرّ و الخفیّات غائب و مخفي سازند بلي ازین مرحله بواضحيء تمام آشکار میگردد که بهمه یک گناه از خدا چه قدر دور و احوال ایشان چه قدر متغیّر و بظلمت باطني متبدّل گشته بود چنانکه اگر خدا نظر بالطاف بي انتها مرحمت و اعانت خودرا شامل حال آنها نمي ساخت هرآئینه آدم عود نمي توانست نمود بلکه بحال شیطان گرفتار مي گشت

لیکن چون خدا نجات سلسلهٔ نسل آدم و حوّارا از ازل در مشیّت خود بر قرار فرموده بود پس خدا بمیان آمده بآدم و حوّا مواخذه و عقاب وهم اعانت و نصرت کرد یعني بنابر وفور مرحمت خود هنگام شام بآدم

خاطی تقرّب جسته خودرا بر ایشان بیان و آواز خودرا در باغ بلند و بآدم خطاب کرد که تو در کجائی آدم جواب داد که آواز ترا در باغ شنیدم و بسبب آنکه برهنه بودم ترسیده خودرا پنهان کردم خدا فرمود که ترا از برهنگی که آگاهانید ایا از میوهٔ آن درخت که بناخوردن آن ترا امر کرده بودم خوردهٔ مخفی نماند که مضمون این سوالات دلالت بر آن نمیکند که گویا خدا در کجا بودن و چه کردن آدمرا ندانسته بود بلکه غرض از آنها این بود که بدین کلمات مرحمت سمات دست‌آویزی بآدم کرامت فرماید که بدآن وسیله در باب گناه و حال تباه خود متفکّر گردد و بزرگیء این و آن‌را درک نماید زیرا که آدم تا آندم از بزرگیء معصیّت و سختیء تقصیر خود بی خبر بود و باعث آن نه اینکه خودرا بلکه آن زن‌را دانست که خدا بوی ارزانی دانسته بود و ازین جهت اصل مادهٔ آنرا بخود خدا نسبت داد و زن نیز عذر آورده تمامی سبب‌را بمار منسوب ساخت پس در آن حال که خودرا بریّ الذّمّ می پنداشتند اگر خدا بایشان نصرت و یاری نمی کرد و تقرّب جسته بایشان تکلّم نمی فرمود هرآئینه ایشان خطا و تقصیر خود شان‌را نمی فهمیدند و بنابر آن توبه و بازگشت هم نکردهٔ بهلاکت ابدی گرفتار می گشتند لیکن با کلمات مذکوره و آتیه که خدا ایشان‌را مخاطب ساخته دست آویزی و قوّتی بآنها عنایت‌فرموده است که گناه خود شان‌را فهمیده توبه و بازگشت نمایند و باز بخدا معتقد و امیدوار گردند و کلمات آتیه بدین عبارت است که خداوند خدا بمار گفت که درمیان تو و زن و ذریّت تو و ذریّت وی عداوت می‌نهم او سر ترا خواهد کوفت و تو پاشنهٔ وی‌را خواهی گزید حال بدین کلمات تسلّی الدّلالات پُر قوّت اوّلاً خدا آدمرا توانائی داد که گناه و بدی‌را بغض نموده از آن توبه نماید ثانیاً چون خدا در آنها وعدهٔ رهانندهٔ داده است که شیطان‌را مقهور و مغلوب ساخته انسان‌را از تسلّط او خواهد رهانید پس باستماع این کلمات نور محبّت و اعتقاد نسبت بخدا باز در قلب آدم شعله‌ور و

بخدا تقرّب جسته نزديک گرديد و بوسيلهء ايمان بمنجيء موعوده که بنابر سائر آيات توريت و آيات باهرات انجيل يسوع مسيح است توبهء آدم مقبول درگاه الهي گشت و عفو گناه و نجات خودرا بهمين استصواب حاصل نمود نه بگريه وزاري و روزه و طواف کعبه چنانکه درکتب احاديث محمّديان نقل شده است و درين شکّي نيست که آدم بهمين وعده نخست فهميد که خدا بواسطهء آن رهانندهء موعوده تمامي سلسلهء انسان‌را از گناه و نتائج و عقائب آن خواهد رهانيد و بايمان آورنده نجات خواهد بخشيد بلکه گمان کلّي ميرود که خدا مطلب مذکوررا زياده برآن نيزکه از وعدهء مزبوره معلوم مي‌گردد بآدم بيان کرده باشد زيرا بمرتبهء در اميد و انتظار آن رهاننده بودند که حوّا در حين ولادت فرزند نخستين خود چنين پنداشت که رهانندهء موعوده همين است چنانچه در آيهء اول باب ۴ کتاب اول موسيٰ مسطور است که حوّا قاين‌را زائده گفت که خداوند مردي‌را حاصل کرده ام و ديگر اينکه چون بنابرمضمون آيات ۳ و ۴ باب ۴ کتاب اول موسيٰ قاين و هابل پسران آدم بخدا قربان گذرانيده اند پس گُمان ميرود که خدا قربان گذرانيدن‌را بآدم امر و مطلب آنرا باو تعليم کرده باشد چنانکه الفاظ مسطورهء آيهء ۲۱ باب ۳ کتاب اول موسيٰ نيزکه خداوند خدا براي آدم و زن وي جامهاي چرمي ساخت و ايشان‌را پوشانيد شاهد اين مدّعيٰ است بدين عبارت که مردمان اليٰ زمان طوفان که درسال ۱۶۵۶ خلقت عالم اتفاق افتاده گوشت نخوردندي چون بنحويکه از آيهء ۲۹ باب اول کتاب اول موسيٰ معلوم ميگردد خدا محض ثمرات و سبزيات‌را براي طعام بآدم حلال کرده بود ليکن بعداز طوفان گوشت حيوانات‌را نيز براي خوردن حلال ساخت ازقراري که درآيهء ۳ باب ۹ کتاب اول موسيٰ مسطوراست که هرچه متحرّک و زنده باشد براي طعام از آن شما باشد چنانچه سبزهء نورس‌را همه بشما بخشيده ام پس اينکه درآيهء سابق الذّکر گفته شده است که خدا براي آدم و حوّا ازچرم لباس ساخته

پوشانید تبیّن این مقال است که خدا ایشان‌را بذبح حیوانات و از پوست آنها برای خود لباس چرمی ساختن مامور گردانیده بود بنابرین گمان کلّی حاصل می‌شود که خدا بایشان اشاره کرده باشد که چنانکه بایست این حیوانات بی تقصیر جهت گناه شما قربان گشته بمیرند تا اینکه از برای شما ملبوسات حاصل آید همچنان رهاننده‌ء موعود نیز جهته‌ء گناه شما فدیه و قربان گشته خواهد مرد تا عفو گناهان حاصل و بخلعت گرانبهای عدالت و تقدّسش مخلّع گشته باز مقبول درگاه الهی گردید

و بعد از وعده‌ء مذکورهٔ ماورای بازخواست سابق الذّکر خدا بآدم سیاست دیگر هم فرمود نه تنها بآدم بلکه بمار و شیطان نیز عذاب و بازخواست نمود زیرا که خدا شیطان‌را بعلّت آنکه آدم‌را فریفته بود ملعون گردانید بنوعی که او بسخت‌ترین عذاب و غضب خداوند قهّار گرفتار گشت و بمار نیز تنبیه کرده امر فرمود که در تمامی عمر خود بر شکم خواهی رفت از همین کلام معلوم و یقین میگردد که مار چنانکه پیش گذشت قبل از وقوع آن امر صورت دیگر داشته است و این لعنت و نفرین که خدا در باره‌ء مار بیان فرموده نیز اشاره بآن دیوان است که خدا بمار بزرگ که عبارت از شیطان باشد کرده و نظر بآن اورا از عالم نورانی بظلمت جاودانی انداخته است و همچنین آن عداوتی که مار نسبت بآدم دارد و نفس جاذب و زهر قاتل او نیز اشاره بآن دشمنی است که شیطان بانسان دارد و هم بآن قوّت جاذبه که در گناه می‌باشد و هم بآن زهر گناه که شیطان مردم‌را بآن بهلاکت میرساند

وخدا بآدم و حوّا سوای بازخواست باطنی چنانکه سابقاً بآن اشاره رفته بازخواست ظاهری نیز کرد بدین تفصیل که بحوّا گفت که اولادهارا با رنج خواهی زائید و شوهرت بر تو تسلّط داشته اختیار تو در اختیار او خواهد بود و بآدم فرمود که زمین بعلّت معصیّت تو ملعون باشد و از برای تو خارها و شوکها بر آرد و کم برکت گردد چنانکه انسان باشکال و صعوبت و مشقّت و عسرت روزی خودرا بچنگ آرد و بدنش صاحب علل و امراض گشته

وفات یابد و پوشیده باز مبدّل بخاک شود و دیگر از برای آنکه مبادا آدم و حوّا دست خودرا دراز کرده از درخت حیات که در باغ عدن بود گرفته بخورند و تا ابد باقي و زنده مانند خدا ایشان‌را از عدن بیرون کرد و نگذاشت که دیگر بآنجا مراجعت نمایند

درین حال اگر سوال کني که درخت حیات چه درخت و مدّت توقّف آدم در عدن بعد از خلقت او الي اخراج او از آن چه قدر بوده است بلي جواب سوال نخست اینست که چون درخصوص درخت مذکور در کلام الهي خبري بیان و مسطور نگشته لهذا در توجیه و تفسیر آن چیزي نمي‌توان گفت لیکن از آیات مذکورهٔ کلام الهي همین قدر واضح و یقین است که میوهٔ آن چنان قوّت و تاثیر داشته که اگر آدم و حوّا از آن تناول مینمودند هرآئینه در آن حال باقي مي‌ماندند لیکن چون خدا این‌را نمي خواست و علاوه برین اگر همیشه درین حال ایشان نه آنکه نیک بلکه بدتر مي‌شد پس خدا اورا از عدن اخراج کرد که زمین‌را زراعت و فلاحت و روزي خودرا از آن با جفا و زحمت تحصیل نماید و درجواب سوال ثاني همین قدر توان گفت که فاصلهٔ وقت درمیان خلقت آدم و اخراج او از باغ عدن نه آنکه چند ساعت و یا نیم روز بوده چنانکه علماي محمّديّ و احادیث ایشان نقل میکنند بلکه بنابر مضامین آیات مزبورهٔ توریت وضوح یابد که مدّتي کشیده امّا صراحتهً نمي توان گفت که آن مدّت چه قدر بوده است بهرحال از آیات مذکوره واضح و آشکار میگردد که زمین محض بسبب گناه انسان کم برکت و نعمت و پُر زحمت و محنت چنانکه الآن مي‌بینم شده بود قطع نظر ازین همهٔ علل و امراض و رنجها و ناخوشیها و ضعف ابدان و مرگ و همهٔ زحمات و دردها و آشوبها و اضطرابها که در عالم واقع است تماماً از سرچشمهٔ زهرآگین گناه نفوذ و صدور یافته درجریان است زیرا که قبل از گناه هیچیک ازینها صورت وقوع نداشته و اگر گناه از انسان صادر نمیگشت هرآئینه زمین چون باغ عدن و انسان نیز درحالت بخت کامل

میبود نهایت همین نتائج صادرهٔ گناه و مواخذاتي که خدا بعلّت آن کرده از براي بندهٔ گناهگار پندگیر نصیحت‌پذیر رحمت و برکت محض اند زیرا در حالتي که انسان چنان مجازي و جسماني گشته که حُبّ دنیا بر او غالب آمده اگرچنانچه درین صورت و عالم بي درد و رنج و الم و بي زحمت و محنت و غم بوده در هر اوقات باتنعّم و نعمت بخوشي و خوبي گذران میکرد در آن حال خدارا هیچ بیاد نمي آورد و بهیچ وجه طالب عالم باقي و آن بخت حقیقي نمي بود پس بنابر رحمت و حکمت بي منتهاي الهي بوده که چنین مقرّر فرمود که همین زحمات و درد و امراض و محنت و مصیبت که از گناه و بازخواستهاي آن صدور یافته اند باز باعث آن گردند که انسان طالب رهائيء از گناه و راغب بخت حقیقي و ابدي گردد خلاصه آنچه الي الآن جهته تفصیل و بیان حال نخست آدم و معصیّت او و نتائج آن اظهار و اعلان گشته بجهت این مطلب که باستصواب آن از کمّ و کیف گناه عامّه بخوبي و درستي آگاهي حاصل گردد کفایت میکند

حال که از ذکر کمّ و کیف گناه نخست فراغت دست داده عنان توجّه‌را باظهار و بیان کمّ و کیف گناه عامّه که مطلب این مقصد است معطوف خواهیم کرد مخفي نماند که وقوع و انجام گناه وابستهٔ سه شرط است بدین تفصیل که اولاً شریعتي مقرّر گردیده باشد ثانیاً آدمي از آن علم و ثالثاً فاعل مختار بوده اختیار ردّ و قبول و اطاعت و نافرمانيء آن شریعت داشته باشد فلهذا گناه محض از آن مخلوقات صورت امکان و انجام تواند یافت که باعقل و اختیار خلق گشته اند و شریعتي که از براي چنان مخلوقات که انسان نیز از آن جمله است مقرّر گشته اراده و مشیّت خالق ایشان است و خدا ارادهٔ خودرا بدو وجه بیان و اظهار فرموده اوّلاً در باطن یعني در انصاف انسان که هر کس حتّي صحرا نشینان نیز آنرا دارند و بقوّهٔ آن از معرفت الله و از آنچه مقبول و نامقبول خدا است یعني از خیر و شرّ مطّلع و آگاه اند بنابراین انصاف با عقل آن شریعت الهي است که مردم ایّام جهالت

ما دامیکه بنزد ایشان پیغمبر فرستاده نشده و ا کلام الهي و اوا مر و مناهي
آن بیخبر مانده و درتمامي عمر نیز فرصتي نداشته اند که ازکلام ربّاني علمي
و آگاهي بهم رسانند اینچنین کسان وابستهٔ شریعت انصاف اند و در روز
باز پسین بنابرآن جزا خواهند یافت لیکن چون این علم باطني که ازخدا
و ارادهٔ او در انصاف انسان ثبت گردیده بسبب گناه تباه آلوده و ضعیف
و ظلمت اندود گشته است پس انسان با آن بنحوي که واجب و لازم
است بمعرفت اللّه و درک ارادهٔ خداوندي نمیتواند رسید وچون بعضي
اشخاص بلکه بسیاري از مردم بانصاف خود شان اعتنا و باین شریعت الهي
هیچ رجوع نکرده بي دغدغه از آن تجاوز میکنند لهذا پرتو ضیاء نور مذکور در
اکثر افراد حتّي درتمامي طوایف نیز چنان منطفي و آن شمع شبستان دلها
بنحوي خاموش گشته که ازمعرفت اللّه و آگاهي از خیر و شرّ در باطن ایشان
محض اندک علمي مانده انصاف صاف کالعدم گردیده است و از تواریخ
و احوالات آن امم مختلفه که ازکلام الهي بي خبرمانده اند نیز تماماً واضح
و آشکار مي شود که با نور انصاف و عقول خود شان در هیچ وقتي بمرتبهٔ
لازمه معرفت اللّه و علم خیر و شرّ نرسیده و در آن ایقاني حاصل ننموده اند
ثانیاً چون انسان از راه مزبور خدارا بطریقي که لازم است نمي تواند شناخت
فلهذا خدا خودرا بطریق مخصوصي بیان فرموده یعني پیغمبران و رسولان
خودرا فرستاده بوساطت ایشان خودرا بیان و اراده و اوامر و مناهي خودرا
بواضحيء تمام اظهار و اعلام ساخته است و هرآنچه خدا به پیغمبران مذکور
بوحي معلوم کرده بود ایشان نیزحسب الامر الهي در کتب خود شان ثبت
و ضبط نموده بمردم ایّام بعد وصیّت کرده اند و تمامي کتب مذکورهٔ در
کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید جمع و همین کتب کتب مستعملهٔ
مسیحیانند و ثبوت این مرحله که کتب مقدّسهٔ مزبوره في الحقیقته کلام
بي نسخ و تحریف و بي تغیّر و تبدیل الهي اند در کتاب مسمّي بمیزان الحق
مفصلاً بیان و مدلّل گشته است درین صورت اگر احدي‌را درین خصوص

زنگ شک برخاطر نشیند اورا بمفصّل مطالعهٔ کتاب مزبور حواله مي سازیم که آنرا خوانده از شک بدر آید پس بنابر اینها درکتب مذکورهٔ مقدّسه ارادهٔ پروردگار بیان و آن شریعت ثبت و عیان گشته که خدا در روز جزا بکساني که ازآن مخبر گردیده وابستهٔ آنند بنابرآن حکم و دیوان خواهد فرمود لهذا گناه تجاوز ارادهٔ الهي است که خدا در انصاف وکلام بیان فرموده و تجاوز ارادهٔ مقدّس الهي نه بدین طریق صدور مي یابد و بس که انسان منهیّات خدارا مرتکب میشود بلکه درین حال نیزکه انچه خدا امر فرموده بعمل نیارد گناهگار خواهد شد چنانکه در انجیل یعني در آیهٔ ۱۷ باب ۴ نامهٔ یعقوب مکتوب است که کسي که نیکي کردن‌را داند و بجا نیارد براي او گناه است ازین قرار که کسي که در حالت فراخي و توانائي دیگري‌را در تنگي و محنت دیده باو معاونت نکند و بمساکین و فقرا که دررنج و احتیاج اند چیزي نبخشد و یا بشخص سرگردان مصلحت و بگمراه نصیحت ندهد و یا ضرر و غیبت‌را بقدر امکان ازدیگري رفع نسازد یا کسي که بخدا عزّت وحرمت نکرده سلامتي و بخت حقیقي همسایهٔ خودرا بقدر وسعت نخواسته و بعمل نیاورد آنچنان کسان هرچندیکه بنابر گمان بعضي اشخاص بیگناه و تقصیر اند نهایت درحضور خداي مقدّس و عادل مانند فریبندگان و دزدان و ظالمان و کفرگویان گناهگار اند و گناه نه محض فعل و عملي است که بخلاف اوامر و مناهي الهي بوقوع مي پیوندد بلکه هر سخني که موافق و مطابق ارادهٔ خدا نباشد و هم هرحرف سبک و مکالمهٔ ناشایسته و هرکلمهٔ دروغ نیز در نزد خداي پاک و عادل گناهست چنانکه مسیح در آیهٔ ۳۶ باب ۱۲ متي فرموده که من بشما میگویم که هر کلمهٔ ناشایسته‌را که مردم میگویند که در روز جزا محاسبه اش‌را خواهند داد و باز در انجیل در آیهٔ ۲۹ باب ۴ نامه بافسیان بیان گشته که هیچ سخن فاسد شمارا از دهن بیرون نیاید بلکه اگر سخني هست که بجهتهٔ تربیت نیکو مصرفي دارد و گفته شود تا شنوندگان‌را وسیلهٔ توفیق باشد و درآیه ۶ زبور ه داؤد اعتراف نموده است

که خداوندا دروغ گویان‌را هلاک خواهی کرد و آدم سفّاک و فریبمنده‌را تنفّر خواهی نمود و در آیهٔ ۸ باب ۲۱ مکاشفات کشف گشته که حصّهٔ تمامی دروغ‌گویان دردریاچهٔ که باتش و کبریت می سوزد می باشد این مرگ ثانی است درین حال سخنی که بعضی میگویند وعلمای شیعیان نیز بنابراحادیث خود شان مقرّ اند که تقیّهٔ یعنی دروغ گفتن درحالت تنگی و ضرورت جائزو حلال است ضدّ و نقایض کلام الهی است مخفی نماند که تقیّه در هرحال محض ازراه بی ایمانی و کم اعتقادی نسبت بخدا صادرمی گردد زیرا کسی که بآن درجهٔ ایمان رسیده و آن اعتقاد داشته باشد که خدا چنان متوجّه و حافظ اوست که هیچ چیز بجهت او رو نمیدهد مگر باذن الله بدیهی است که آن کس رجوع بتقیّه و دروغ نخواهد کرد که بدین وسیله خودرا یا دیگری‌را از تنگی و ضرر و زحمتی برهاند چون براو یقین و آشکار خواهد بود که اگر خدا رهائی اورا خواسته باشد هر آئینه خود خدا چارهٔ خواهد کرد و بتقیّه و دروغ آدمی محتاج نیست و هرگاه نکند پس ازین تیقّن می گردد که همان تنگی و زحمت و ضرربنابرمصلحت الهی باو رو داده باعث حصول خیراوست و بدین سبب راضی و متحمّل آن می‌گردد خلاصه اگر کسی خواهشمند این مطلب بوده باشد که از اوامر و نواهی کتب مقدّسه مخبرگردد لازم آنست که آنهارا مطالعه نماید و یا باز رجوع بمیزان الحق کند که اکثر آنها در فصل دوم باب دوم کتاب مذکورمسطور گشته اند والاّ اگرآن اوامرو نواهی‌را دراینجا تفصیل و بیان مینمودیم هرآئینه کلام بطول می انجامید

نهایت گناه و معصیّت نه محض درظاهربوسیلهٔ فعل و عمل بلکه در باطن نیز بواسطهٔ فکر وخواهش ناشایسته بعمل می آید یعنی چنانکه انسان‌را ظاهرو باطن بوده مرکّب ازبدن و روح است همچنان اعمالش نیزمرکّب ازظاهرو باطن اند بوجهی که اصل اعمال ظاهری از اعمال باطنی بوده آنها ازینها بروز و صدورمی یابند فلهذا مبرهن و واضح است که عمل باطنی نه

کمتر از عمل ظاهري بلکه بزرگتر و عمده‌تر از این است زیرا که آن فرع این و کیفیّت این در هر حال وابستهٔ آنست و درین حال که همهٔ اعمال و افعال که انسان در ظاهر مرتکب آن مي شود اول در باطن خود مصوّر ساخته و خواسته و در ضمیر و خواهش خود بعمل آورده است پس تا اینکه عمل شخص تماماً تشخیص و فهمیده و جزایش داده شود این کفایت نمیکند که کسي مجرد از عمل ظاهر او خبردار باشد بلکه لازم آنست که باطن یعني آن فکر و قصد و مطلب اورا نیز بداند که آن عمل‌را با آنها بعمل آورده است و چون انسان از باطن دیگري بي خبر است لهذا کیفیّت اعمال دیگري‌را نیز تماماً نمي تواند فهمید و نیکي و زشتي آنهارا کاملاً تشخیص نمیتواند داد زیرا که چنان اعمال بسیار هستند که ظاهراً خوب و باطناً بد بوده بخدا نامقبول اند درین صورت حسن و قبح عمل انسان تماماً و کاملاً محض بخدا مشخّص و عیان است زیرا که او هم از ظاهر و هم از باطن کماهي خبردار و بینندهٔ تماميء افکار و دانندهٔ همگي خواهش و رفتار آدمي است بنحویکه در آیات اول الي ۴ زبور ۱۳۹ مذکور گشته که اي خداوند تفتیش کردهٔ و مرا شناختهٔ نشستن مرا و برخاستن مرا میبینائي و اندیشهٔ مرا از دور ادراک مي نمائي و راهٔ مرا و خوابیدن مرا تجسّس میکني و تمامي طریقهاي مرا واقف مي باشي اي خداوند کلامي بر زبان نیست که تو از آن بالکل واقف نیستي بنابر این که خداي مقدّس و عادل عالم است پس اعمال انسان‌را نه محض بنابر صورت و کیفیّت ظاهري بلکه نظر بکیفیّت باطني نیز دانسته عوض و جزاي آنهارا کاملاً خواهد داد و چنانکه هر فعل ظاهري اول در باطن یعني در فکر و خواهش صورت مي بندد همچنان انسان در باطن خود مرتکب چنان معاصي بیشمار مي گردد که هیچ بظهور نمي آیند زیرا که یا فرصت و استطاعت بظهور و انجام آنها ندارد یا اینکه از رسوائي و ضرر و مواخذه و سیاست دنیوي حذر و احتیاط مي کند که آن خواهشها و هوسها و افکار بد و باطله‌را که در باطن خود دارد در ظاهر بعمل نمي‌آرد

لهذا بغیر از خدای عالم الغیوب دیگری از آن عیوب مطّلع نیست و اگرچه خواهش و افکار مذکوره بعمل نیایند باز مانند هر عمل بد ظاهری درحضور خدا گناه و لایق بازخواست اند زیرا که تفاوت درمیان این و آن محض این است که عمل ظاهر را انسان باعضا و آلات بدن و عمل باطن را که خواهش و افکار است باسباب روح بعمل می آورد و بدین علّت درعالم بروز و ظهور نمی یابد لیکن این نیز چون آن عمل خود انسان است و بنابرین هوا و هوس و خواهش و افکار بد انسان خواه ظهور یابند و خواه مستور مانند درحضور پروردگار گناهند چنانکه در توریت مرقوم گشته یعنی هنگامی که خدا در کوه طور به بنی اسرائیل هویدا گردیده احکام عشرهٔ مرقومهٔ بلوح را بموسی کرامت فرمود در دهم آن بیان ساخته که خواهش بد گناهست بنحویکه امر مذکور در آیهٔ ۱۷ باب ۲۰ کتاب ۲ موسی مسطور است که از خانهٔ همسایهٔ خود طمع مدار از زن همسایهٔ خود و از غلامش و کنیزکش و از گاوش و حمارش و هرآنچه از آن همسایهٔ تو باشد طمع مدار و همچنین خود مسیح در آیهٔ ۲۸ باب ۵ متی فرموده است که من بشما می گویم که هرکس که بر زنی از روح خواهش نظر اندازد همان دم در قلب خود با او زنا کرده است و در آیهٔ ۱۶ باب ۲ نامهٔ باهل روم مرقوم گشته که در آن روز یعنی در روز جزا خدا بمخفیّات مردم یعنی بر اعمال باطنی ایشان حکم خواهد کرد در صورتی که هر معصیّت ظاهری چنانکه گذشت از معصیّت باطنی یعنی از خواهش و فکر بد درونی صادر میگردد پس واضح و لائح است که مصدر و ماخذ هر گناه باطن خود انسان است چنانکه مسیح در آیات ۱۹ و ۲۰ باب ۱۵ متی فرموده که مظنّتهای بد و قتل و فسق و زنا و دزدی و شهادت زور و کفر از درون دل بیرون می آیند و این چیزها اند که آدمی را ناپاک می‌گردانند پوشیده نماند که کیفیّت آغاز و انجام هر گناه مانند گناه آدم است محض بدین تفاوت که الآن در انسان آسان‌تر وقوع می‌یابد چنین که گناه درباطن انسان مصوّر گشته باعمل ظاهری بوجود و بانجام و اتمام میرسد

بدين طريق كه اين عالم مجاي باعزّت و لذّتهاي جسماني خود هوا و هوس نفساني‌را در درون انسان برمي‌انگيزد و شيطان نيز وسوسه وجدّ وجهد مي‌كند كه دل آدمي‌را با خيالات فاسد و دروغ فريبنده بر بايد و ازين رهگذر بجهته انسان امتحان حاصل ميگردد نهايت بمجرّد اينكه امتحاني واقع و فكر و خيال بدي در درون بحركت آيد هنوز گناهي صورت انجام نيافته و انسان گناهگار نگشته است زيرا كه انسان درهر حال مانع حركت آنها و امتحان شيطان نمي تواند شد چنانكه رفع امتحان شيطان در قوّه و قدرت آدم هم نبوده است بلكه انسان درهمان دم و حال نزد خداي عالم و عادل مقصّر و گناهگار ميگردد كه بآن افكار و خيالات بد كه در قلب او برميخيزند مخالفت نكرده بلكه بخلاف اين آنهارا پسنديده و قبول نموده در دلش نگاه دارد و آنهارا خواسته در خواهش و افكار خود در صدد انجام آنها باشد درين صورت كسي كه بدين طريق در باطن خود مرتكب گناه و معصيّت گردد پُر مشخّص است كه بعد از وصول فرصت و استطاعت وحصول بي باكي از بدنامي و سياست مردم گناه دروني‌ء خودرا با فعل ظاهري نيزبجا خواهد آورد پس از فقراتي كه حال درخصوص گناه عيان و بيان گشته واضح و مبرهن است كه گناه نه محض در ظاهر بلكه در باطن انسان نيز بعمل مي آيد و در نفس الامر گناه همين تجاوز باطني از ارادهء الهي است خلاصه گناه آن ميل و هوس باطني انسان است كه نظر بآن همان چيزهارا كه مخالف اراده و اوامر و نواهي خدايند زياده از آنها كه موافق اند خواسته و مائل است فلهذا گناه آن مخالفت دروني انسان است كه نسبت بارادهء خدا در دلش وقوع مي‌يابد و بنابر اين گناه هم اراده و خواهش و هم عقل و فهم انسان‌را آلوده و پريشان ساخته است

درين حال كه انسان چنانكه مذكور و بيان گشت بدين وجوه مرتكب گناه ميگردد يعني بتجاوز مناهي و زياده برين بترك اوامر الهي و تقرير كلمات نالائقه و علاوه برهمه بسبب خواهش و افكار ناشايسته كه در هركس بفراواني

يافت ميشود لهذا اعميت گناه واضح ولائح و بطريقي است که هيچکس بيگناه حتّي پيغمبران و رسولان نيز معصوم نيستند پس آن خيال و قياسي که اکثر علماي محمديه کرده اند که گويا پيغمبران از گناه معصوم اند باطل و محض ازين صدوريافته که بکيفيّت باطنيء گناه متوجّه نگشته و آنرا درک ننموده گناه‌را فقط عمل ظاهر ميدانند بلي آنچنانکه آنها مي گويند اگر احياناً فکر و خواهش بد بشمار گناه نيايد و گناه بعمل ظاهري منحصر بوده باشد و بس احتمال دارد که بعضي اشخاص بيگناه مانده باشند ليکن چنين خيال اوّلاً خلاف علم و تقدس الهي است زيرا که بنابر آن خدا از همهء فکر و خواهش هر کس مخبر است و بنابراين آن چنانکه فعل و عمل همچنان هر فکر و خواهش بد و نالائق هرگز مقبول او نميتواند شد ثانياً اينکه نقيض کلام ربّاني است چنانکه مذکور گشت که نظر بمضمون آن هرفکر و خواهش بد نزد خدا گناهست ثالثاً خيال مذکور مخالف کيفيّت ذات باطن انسان است که بنابرين بنحويکه بيان و ثابت گرديده هرفکر و خواهش عمل باطني انسان است و درميان عمل باطني و فعل ظاهري هيچ فرقي نيست مگر اينکه اين در عالم ظاهر بيان و آشکار ميشود و آن در عالم باطن مستور و مخفي مانده بغير از خدا و خود آن کس احدي بر آن مطلّع نميگردد پس درين صورت که هر تجاوز مناهي و ترک اوامر الهي و هر کلمهء دروغ و ناشايسته و هر فکر و خواهش خلاف ارادهء خداوندگاري در پيش پروردگار گناه و ناگوار است آيا کدام فرد از افراد بني نوع بشررا آن جرأت و يارا و آن جسارت و توانا مي باشد که در حضور خداي عالم و مقدّس ايستاده بر سبيل صدق تواند گفت که من در تمامي عمر خود مرتکب هيچ معصيّت باطني و ظاهري نگشته از هر گناه عاري و بري ام بديهي است که چنين سخنان‌را احدي از سلسلهء انسان بزبان نمي‌تواند راند بلکه لازم است که هرکس در نزد خداي تعالي بگناهان بيشمار خود اقرار کند و بدين علّت است که خدا بعد از انقضاي طوفان بنوح نمايان گشته چنانکه در آيهء ۲۱ باب ۸ کتاب اول

موسی مسطور است گفت که خیال دل انسان از آیام طفولیّت شرّ است و همچنین در آیهٔ ۵ باب ۶ همان کتاب ترقیم یافته که همهٔ خیالات و اندیشهای دل انسان از قدیم الایّام محض شرّ است و در انجیل یعنی در آیات ۱۲ و ۲۳ باب ۳ نامهٔ باهل روم مرقوم است که همهٔ گمراه شده اند و همه بیکاره گشته اند هیچکس نیست که نیکوکار باشد یک کس هم نیست تمامی گناهکار و در ستایش خدائی قاصر اند و نظر بدین مضمون در آیهٔ ۲ زبور ۱۴۳ داؤد در استغاثهٔ خود گفته که خداوند بندهٔ خودرا بمحکمهٔ در میاور زیرا که در حضور تو هیچ زندهٔ عادل شمرده نخواهد شد و همچنین در آیات ۲ و ۳ زبور ۱۴ مسطور شده که خداوند از آسمانها بر فرزندان آدم می نگرد که آیا خردمندی هست که طالب خدا باشد همگی با یکدیگر از راه کج میروند و گندیده میشوند نکو کنندهٔ نیست یک کس هم نیست و در آیات اول و دوم زبور ۵۱ خود داؤد بگناهان خود معرّ گشته میگوید که ای خداوند موافق رحمت خود مرا ترا حّم کن و مطابق کثرت رافت خود تجاوزهای مرا محو کن مرا بالکلیّه از معصیّت من بشوی و از گناه من مرا مطهّر ساز و چنانچه از سائر مواقع کتب مقدّسه استنباط میگردد پیغمبران دیگر نیز مانند داؤد بگناه خود مقر بوده اند و بهمین علّت تا واضح و یقین گردد که هرکس حتّی پیغمبران نیز بگناه گرفتار گشته اند گذارش معصیّت آدم و بعضی پیغمبران از قبیل موسی و داؤد و سلیمان و یونس و غیرهم در کتب مقدّسه نگارش یافته است و اینکه امر رسالت پیغمبران مزبور بسبب معصیّت مذکور باطل نمیشود بهر نهی شعور مشخّص و معلوم است زیرا هر چندیکه بگناه گرفتار بوده اند نهایت باز توبه و انابه نموده از گناه دوری جسته اند و بخدا پناه برده مطیع و منقادش گشته اند و امر تبلیغ رسالت را بقوّت و قدرت و عنایت روح القدس بی نقص و قصور بانجام رسانیده اند چنانکه این مطلب از آیات کتب عهود عتیق و جدید تماماً واضح و مبرهن میگردد

f　　۵

اگرچه بنحویکه ثابت و مدلّل گشت همه مردم گناهگار اند لیکن چنان نیست که همگی در گناه متساوي باشند بلکه گناه مراتب دارد بدین عبارت که هرچندیکه هر گناه تجاوز ارادهٔ الهي است و بنابرین مجموعاً برابر یکدیگرند نهایت امکان دارد که یک تجاوز و گناه از تجاوز و گناه دیگر بزرگتر و قبیح‌تر بوده باشد و چون بزرگي و قدر گناه نه بکیفیّت ظاهري و نتائج مضرّ آن و بس بلکه زیاده برین بآن قصد و مطلب وابسته است که انسان با آنها مرتکب آن گناه گشته است فلهذا نه اینکه آدمي بلکه محض خدا است قادر و بس که بزرگي و قدر گناهي‌را تماماً و کاملاً داند و فهمد و نظر باین محال است که گناه کبیره و صغیره هر یک باعمال مخصوصهٔ منحصر بوده باشد چنانکه علماي محمدیه ظنّ برده و گناه کبیره و صغیره‌را بشمار آورده میگویند که فلان عمل گناه از جملهٔ کبائر و فلان از صغائر است چنین گمان از بي خبري کیفیّت باطني گناه صدور یافته و بالکل خلاف است زیرا امکان دارد که یک عملي‌را که دو شخص بجا آورده اند نظر بآن فکر و نیّتي که هر یک از آنها مرتکب آن عمل گناه گشته نسبت بیکي گناه بزرگتر و نسبت بدیگري کوچکتر بوده باشد مثلاً یکي با قصد و تفکّر شخصي‌را بقتل رسانیده و آن دیگري بي‌قصد یا درحالت طغیان غیظش و یکي محض از راه عداوت و خواهش و هوس بد سرقت نموده و دیگري هنگام تنگدستي و ضرورت و یکي در حیني که امتحان و مجال دست داده و غالب آمده است زنا کرده و آن دیگري با مساعي در تحصیل فرصت حال هرچندیکه هریک از ایشان بهمان عمل شنیعه ارتکاب نموده گناهگار اند فامّا گناه آن یکي بزرگتر از گناه دیگري است و همچنین در بعضي اوقات گناه باطني که در نظر مردم حقیر و صغیر مي‌نماید درحضور خدا از گناه ظاهري بزرگتر و قبیح‌تر است مثلاً شخصي پیوسته اوقات خواهش و خیالات شهوات و زنارا در اندرون خود پروریده و آنهارا پسندیده بوي خوش مي آیند و محض از جهة ترس و بیم یا بي فرصتي و ناتواني مرتکب فعل گناه نمي‌شود لیکن دیگري

که چنین خیالات فاسده و ناپاک‌را در قلب خود پرورش نمي‌داد و آنهارا نمي‌پسندید در اثنائي که با خبر و در حذر نبود بعلّت غلبهٔ امتحان و فرصت بامر زنا اشتغال ورزید بدیهي است که هرچند آن دیگري بفعل و عمل ظاهري زنا نکرده باز درحضور خداي عالم القلوب گناهي بزرگتر ازین دیگري کرده است و علاوه برین چنان کردار و اعمال بسیار نیز مي‌باشند که درظاهر خوب و موافق و مطابق احکام الهي اند نهایت بسبب فکر و قصد بدي که انسان آنهارا با آن بانجام مي‌رساند در نظر خداي مقدّس مکروه ومنفور اند بدین نحو که کسي محض بدین قصد و عزم که مردم اورا دیده عابد گویند و از ایشان عزّت و حرمت یابد و یا براي خود مداخل و منفعت دنیوي حاصل نماید نماز مي‌گذارد یا صدقه میدهد یا عمل دیگررا که ظاهراً خوشنما بوده باشد بعمل مي آورد درین صورت اعمال مزبوره درحضورخداي عالم الغیب مکروه و نامقبول اند پس احتمال دارد که شخصي در نزد مردم عابد و متّقي و پرهیزگار نموده درمیان ایشان بدین اسم و رسم شهرت یافته باشد لیکن در روز جزا که مخفیّات هرکس کشف گردیده جزا خواهند یافت از جملهٔ آنها بوده باشد که اخراج و دور و مهجور کرده خواهند شد چنانکه در آیات ۲۲ و ۲۳ باب ۷ متي مسیح فرموده است که در آن روز بسا کساني که بمن خواهند گفت خداوندا خداوندا آیا باسم تو نبوّت ننمودیم و بنام تو شیاطین‌را بیرون نکردیم و بنام توخوارق عادات بسیار ظاهر نساختیم آنگاه با ایشان خواهم گفت که من شمارا هرگز نمي شناختم از من دور شوید اي بدکاران و همچنین در آیات ۲ و ۳ باب ۱۳ نامهٔ اول باهل قرنتس مسطور است که اگر نبوّت داشته باشم و همگي اسرار و جمیع علوم‌را یافته باشم و نیز کمال ایمان‌را بحدّي که کوهها‌را نقل مکان نمایم و محبّت نداشته باشم هیچ نیستم و اگر همگي اموال خودرا خیرات نمایم و بدن خودرا وا گذارم که سوخته شود و محبّت نداشته باشم هیچ سود نکرده ام پس نظر باینها واضح و هویدا است که اصل مطلب در هر عمل آن فکر و نیّت است

که آدمی آنرا با این بجا می آورد چنانچه در حضور خدا همان عمل مقبول و خوب است که با قصد و مطلب موافق و مطابق ارادهٔ الهی بجا آورده نه از خود پسندی و حبّ دنیا بلکه محض از حبّ خدا صادر گشته باشد نهایت اگر نیّت و قصد انسان بد و بخدا نامقبول بوده باشد هرآئینه هر عملی که می‌کند اگرچه در ظاهر خوب و موافق احکام الهی بوده باشد باز در حقیقت نزد خدا نامقبول و قبیح است و بچه مرتبه که فکر و قصد باطنی آدمی بدتر بوده باشد عمل ظاهرش نیز بدتر خواهد بود و چون احدی‌را خبر از باطن دیگری نیست پس جهته انسان غیرممکن است که بدرستی و یقینی بیان و مقرّر کند که فلان عمل فلان کس گناه کبیره یا صغیره است بلکه این مرحله‌را محض خدا میداند و فاعل آن فعل اگر متوجّه افکار درونی و مقاصد باطنی خود گردیده باشد و درین حال که خدای تعالی گناهان کبیره و صغیره‌را یک بیک بیان نفرموده پس انسان نیز آنهارا بیان و مشخّص و ثبت نمی تواند کرد و درین باب نظر بمضمون آیات انجیل محض آن قدر می‌توان گفت که مرتبه و قدر گناه وابستهٔ این است که آدمی گناه‌را باعلم یا بیعلم عمداً یا سهواً در حالت رفاهیّت یا در تنگی و ضرورت در هنگامی که بغلبهٔ فرصت و امتحان گرفتار یا در تجسّس و تهیّهٔ فرصت بوده آنرا بعمل آورده است پس بزرگی و کوچکی گناه و آسانی و سختی مواخذهٔ آن بنابر یکی ازین حالات خواهد بود ملخّص کلام آنکه بیان کیفیّت گناه که تا حال ذکر و اظهار نموده ایم بهمان مضمون است چنانچه در آیات مبیّنات کتب مقدّسه بیان گشته است بلی نظر بآنچه که از گناه باطنی و حال درونی انسان درین کلمات تحریر و تصویر یافته حال درونی تو و من و هرکس حال بد و پُر ملال است لیکن اگر بباطن و افکار و خواهش قلب خود توجّه و رجوع نموده از آنها آگاهی لازمه تحصیل کرده باشی در آن وقت اقرار خواهی کرد که بلی حال من همین است که آنچه خواهش خدا در آنست مطلوب من نیست و هرآنچه بایستم کرد نمی‌کنم و قلبم از افکار

قبیحه و از هوس و خواهش نالائقه مملّو است و هر روز اگرچه نه با فعل
ظاهري نهایت با فعل باطني در فکر و خواهش مرتکب گناهان بسیار و
بیشمار مي‌شوم پس درین صورت که حال من و تو و دیگران بدین منوال
است آیا امکان دارد که خدای مقدّس که انسان‌را پاک و بي گناه آفریده
و چنانکه در آیهء ۴۴ باب ۱۱ کتاب ۳ موسی مرقوم گشته حکم نموده است
که منم خداوند خدای شما بنابرین خودرا تقدیس نماید و مقدّس باشید
از آن رو که من مقدّس هستم چنان قلب مُدنّس و پُر از گناه‌را قبول نماید
و رضامندیء خودرا شامل حال آنچنان گناهگاران سازد حاشا بلکه چنین عمل
از خدای مقدّس دور و هر گناه نامقبول و مخالف و نقیض تقدّس اوست
چنانکه هر گناهگاررا بغضب خود گرفتار خواهد ساخت

مقصد دوم

مشتمل است بر بیان و ثبوت نتائج گناه

چون از بیان و تفصیل کمّ و کیف گناه فارغ گشته ایم حال به بیان و
تفصیل نتائج و عقائب آن مبادرت خواهیم ورزید تا بدین وسیله آگاهي
لازمه و کامل ازگناه حاصل آید و طلب دوري کلّي از آن روي داده تمنّاي
خلاص و نجات ازدیاد یابد مخفي نماند که نتائج و عقائب گناه بر دو وجه
است اولاً آن نتائج وعقائب که درین عالم و ثانیاً آنها که در آن عالم حاصل
مي‌شوند بدین طریق که نخست نتیجه و عقوبت گناه شرم و خوف و
بي راحتي دروني است که از قراري که در باغ عدن بآدم رو داده بود الآن
نیز بعد از صدور هر گناه بهر کس رو میدهد یعني انصاف که حاکم دروني
انسان است بآدم گناهگار حکم نموده آن مواخذه و عذاب الهي‌را باو معلوم
و اظهار مي‌سازد که بارتکاب معصیّت مستوجب آن گردیده است لهذا از
روز دیوان که خدای مقدّس و عادل جزاي هر گناه‌را در آن روز خواهد داد

ترسيده قلبش پُر از بي راحتي و بي آرامي و مملّو از خوف و خطر ميگردد
آيا آدمي بچه علّت از خداي خالق خود ترسناک و از ياد دم آخرين و روز
واپسين چرا متوحّش ميگردد سبب آن همين است که انصافش بحرکت
آمده اورا مخبر مي‌سازد و شهادت ميدهد که درونش ناپاک و خود گناهکار
است و در روز ديوان پروردگار مقدّس و عادل پريشان و شرمسار بوده بعذاب
گرفتار خواهد گشت بديهي است که اگر انسان بي گناه بودي هرآئينه از
خدا نترسيدي بلکه اورا دوست داشته از مرگ و روز بازخواست انديشه
و هراس ننمودي و هرچنديکه خوف و بي راحتي مذکور در باطن بعضي کسان
بعد از صدور گناه بمرتبهٔ مزبور صورت پذير نميگردد حتّي در بعضيها آن
چنان کالعدم گرديده است که جسارت ورزيده ميگويند که درخصوص گناه
هيچ بي آرامي و از مرگ و روز ديوان نيز خوف و بيمي نداريم نهايت
همين حال ايشان دلالت بر آن ميکند که بعلّت گناهان بسيار و معصيّتهاي
بيشمار قلوب ايشان غليظ گشته احساس بي آرامي و خوف محو گرديده
است و چون بانصاف خود متوجّه نشده ديگر بآن رجوع نمي‌کنند اين نيز
کالعدم گشته است درين صورت ايشان مانند عضوي از بدن اند که بعلّت
مرضي از حسّ و حرکت افتاده ديگر متألّم نمي‌گردد پس همين حال پُر
وحشت و خطرناک نتيجهٔ و عقوبت گناهان ايشان است و آن چنان که
انصاف چنين کسان در برخي اوقات يا قبل از اجل و يا در حالت سکرات
موت بحرکت آمده بي آرامي و خوف دروني ايشان بحدّ افراط ميرسد
همچنان در کمال ايقان بعد از وفات با خوف و خطر بي حساب از خواب
غفلت و مستي بيدار و هوشيار و به بي آرامي و عذاب ابدي گرفتار خواهند
شد چنانچه در انجيل در فصل ۱۶ لوقا از آيهٔ ۱۹ تا آيهٔ ۲۵ بيان و عيان
شده است

و نتيجهٔ ديگر که از گناه صادر ميگردد اين است که بنحويکه هر گناه از
ريشهٔ خودکامي و خودپسندي و بي ايماني و هوا و هوس جسماني ميرويد

همچنان بسبب هرگناهي كه از انسان وقوع و ظهور يابد خودكامي و بي‌ايماني و بي‌اعتقادي نسبت بخدا و هوا و هوس جسماني زياده و زورآورتر مي گردند و ازين رهگذر است كه بعلّت هر گناه خواهش و ميل انجام امورات خير در انسان ضعف و كمي و خواهش و ميل شرّ قوّت و زيادتي يافته اورا از خدا دور و مهجورتر مي‌سازد بنحويكه كسي كه تابع هوا و هوس خود بوده باشد آن هوس يوماً في يوماً بر او زياده قوّت يافته آخرالامر چنان غالب ميشود كه انصاف و عقلش از آن مغلوب گشته اسير آن و بنده گناه و شيطان ميگردد و كسي كه بنحو مزبور هوا و هوس براو مستولي و انصاف و عقلش مغلوب و مقهور گشته است في الآخرة بآن حال خطرناك خواهد افتاد كه گناه براي او خوش و شيرين خواهد بود و نور انصاف و عقلش نيز چنان آلوده و ظلماني خواهد گشت كه شرارت و گناه ديگر بوي قبيح نخواهند نمود و كسي كه نور درون خودرا بدين طريق منطفي ساخته و روزن خانه قلبش‌را نيز بجهته دخول پرتو انوار كلام الهي بالكل ضلالت مسدود كرده هرچنديكه در علوم دنيوي و در عقول جسماني بمرتبهء كمال رسيده باشد باز در معرفت اللّه و علوم آسماني بي علم و فهم و بظلمت و ناداني دروني گرفتار شده روز بروز مستغرق لجّهء گناه و ضلالت خواهد گرديد و ازين مرحله صورت وقوع يافته كه اكثر مردم خداي حقيقي‌را ديگر نشناخته بمرتبهء بگمراهي افتاده اند كه از چوب و سنگ بتها تراشيده بآنها عبادت نموده اند چنانكه بت پرستان الي الحال نيز چنان ميكنند

و هنگامي كه گناه در قلب قوّت و قدرت يافته غالب گردد در آن صورت نيز بظهور خواهد آمد بدين طريق كه آن افكار و هوس بد كه باطن خود انسان‌را بي آرام و خراب كرده اند چون بعمل و ظهور آيند درميان مردم نيز بي راحتي و مخالفت و جنگ و نزاع‌را برمي‌انگيزند و خرابي و ويراني برپا ميكنند زيرا قلبي كه مخزن حب الهي نباشد بلكه مملّو ازخودپسندي و دوستي دنيا ومغروري است محال است كه كسي با چنان قلب خبيث

طالب خير و سلامتي همسايهٔ خود و در آن جاهد و ساعي باشد بلكه او
طالب و راغب انجام هوا و هوس و لذّت و حرمت و عزّت خود خواهد
بود و بنابرين بخوبي و خوشي مطيع ديگري نگرديده درهرحال درصدد آن
خواهد بود كه راي و خواهش خودرا معمول داشته و فرمان فرمائي نموده
ديگران‌را مطيع و فرمان‌بردار خود سازد و تمامي گناهاني كه درميان مردم
يافت مي‌شوند از همين حالات صدور مي‌يابند زيرا كه آنها ثمرات همان
حال جسماني انسان انداز قراري كه در انجيل در آيات ۱۹ الي ۲۱ باب
۵ نامهٔ بگلتيان مسطور و بيان گشته كه اعمال جسم ظاهر است و آن اين
است فسق زنا بي عصمتي فحش بت‌پرستي جادوگري دشمنيها نزاعها
غيرتها خشمها جدلها جدائيها بدعتها حسدها قتلها مستيها قلّاشيها و امثال
اينها من بشما خبر ميدهم چنانچه پيش دادم كه عاملان اين اعمال وارثان
ملكوت خدا نخواهند بود و همين نتائج گناه بازازجمله عقوبات گناه است
زيرا كه چون مردم گناه‌را دوست داشتند خدا نيز ايشان‌را در گناه و حكم
آن وا گذاشت چنانچه در انجيل در آيات ۲۱ الي ۲۵ و ۲۸ الي ۳۲ باب
اول نامهٔ باهل روم مرقوم است كه باوجود آنكه خدارا شناختند اورا بخدائي
تمجيد ننمودند و شكر نعمتش ادا نكردند بلكه درخيالات خود باطل گرديده
دلهاي جاهل ايشان‌را ظلمت گرفت و ادّعاي حكمت مي نمودند و ابله
بودند و تبديل نمودند جلال خداي باقي‌را بشبيه صورت آدم فاني و تمثال
پرندگان و بهايم و حشرات ارض و بجهته اين خدا بخواهش دل ايشان آنهارا
در ناپاكي واگذاشت تا بدنهاي خودرا با همديگر تفضيح نمايند و چونكه
آنها حقيقت خدارا بباطل بدل نمودند و آفريده‌را ستايش و بندگي كردند
بيش از آفريننده سبحانه الي الابد آمين از آن جهته خدا آنهارا بميلهاي
رسوا كننده واگذاشت و چنانچه ايشان بنگاه داشتن معرفت راضي نبودند
خدا نيزآنهارا با ادراكات غيرمرضيّه واگذاشت تا امور ناشايسته بعمل آرند
پس بانواع ناراستي و زنا و كينه و طمع و بدذاتي معمورشدند و ازحسد و قتل

و جنگجوئي و تقلّب و تندخوئي پُر گرديدند و غمّازان و غيبت كنندگان و دشمنان خدا و ستيزه كنندگان و متكبّران و مغروران و مبدعان بديها و نافرمان والدين بي فهم بي صلح بي الفت بي وفا بی رحم گرديدند و باوجود آنكه ايشان قضاي الهي را ميدانند كه كنندگان اينچنين كارها سزاوار هلاكت اند نه همين خود مي كنند و بس بلكه خوشنوداند از آناني كه نيز ميكنند لهذا تمامي حسدها و بخلها و نزاعها و دزديها و قتلها و جنگ و جدلها كه درميان مردم رو ميدهند از همين حالت بدي دروني و بيروني انسان صدورمي يابند و همين افعال چنانكه آرام و بخت دروني انسان‌را رفع ميكنند همچنان آرام و صلح‌را از ميان مردم يعني از اهل و عيال يک خانه و ازده و ازشهرو از ولايت بر ميدارند و باعث آن همه دشمنيها و دعواها وظلمها و جبرها وبي عدالتيها مي شوند كه در عالم واقع است وهمچنين المها و امراض و زحمات بدن نيز از عين الممات گناه جاري گشته اند زيرا كه گناه آن چشم مرگي است كه انسان در مزرعه بدن خود كاشته دارد و آخر الامر نشودن ما نموده و بر بدن غالب آمده آنرا بمرگ مي كشد چون اگر گناه نمي بودي هرآئينه از درد و مرض و مرگ هم اسمي و رسمي پيدا نبودي في الجمله چنانكه سابقا مذكور گشت علّت اصلي مرگ و المها و همهٔ زحمات و اغتشاشات مختلفه كه در عالم مي باشند هم آنها كه بسبب خود انسان يا بسبب ديگري باو مي رسند وهم تمائي آن زحمات كه خدا بيوسيله شامل حال او مي سازد مثلاً كم بركتي زمين و خشک سالي و قحط وغلا و طاعون و وبا و زلزله وغيرهم علّت همگي اينها گناه و از خدا و دور و مهجور گشتن انسان است زيرا كه همهٔ اينها نتائج و عقوبات گناه اند وبس فلهذا بايد كه انسان نه ازخود زحمات دل تنگ و مغموم گردد و نه از آن اشخاص كه اينها بوسيلهٔ آنها بوي ميرسند شكايت نمايد بلكه بايد كه در اثناي زحمات مذكورة از گناهان خود كه سبب اصلئي آنها است مغموم و مهموم و شاكي گردد زيرا كه همين علّت كه مردم از گناهان خود شان حالي كردند و از آنها ملول گشته دوري جويند

خدای تعالی ایشان‌را بعذابهای گوناگون مذکوره گرفتار می سازد
آنچنان که انسان نه محض برای این جهان فانی بلکه از برای آن عالم باقی خلق گشته لهذا روحش باقی مانده بعد از مفارقت بدن بعالم غیر مرئی و ابدی نقل میکند همچنان نتایج و عقوبات گناه نیز بعد از وفات با روح باقی مانده در آن عالم ظاهر و حاضر خواهند شد و هرچندیکه بوسیلهء مرگ بعضی از نتائج و عقائب گناه مثلاً امراض و عسرتها و المها و زحمات جسمانی قطع و طی می شوند لیکن جهة کسانیکه در حالت زندگانی این جهان عفو گناهان خود شان‌را تحصیل ننموده اند بعد از وفات سخت‌ترین نتائج و عقوبات گناه آغاز شده مورد مواخذات کلّی گناهان خود شان خواهند گشت یعنی چون ایّام این عمر فانی هنگام بازگشت و تحصیل عفو و نعمت است فلهذا خدا تامّل وتانّی فرموده غضب خودرا فی الفور بر عاصیان نازل و وارد نمی سازد و جزای اکثر گناهان‌را نمی دهد نهایت خدای مقدّس و عادل جزای هرکس‌را تماماً و کاملاً در آن عالم خواهد داد چنانکه هیچ گناهی که آدمی در خواهش و افکار یا بکردا و گفتار بعمل آورده است بی جزا و عقوبت نخواهد ماند چنانکه انصاف انسان و کلام الهی شاهد این مطلب اند از قراری که در آیهء آخر باب ۱۲ کتاب مسمّی بواعظ ثبت گشته که خدا هر مخفی‌را خواه خیر خواه شر بوده باشد بحکم خواهد کشید و همچنین در آیهء ۱۱ باب ۳ اشعیا پیغمبر مذکور است که وای بر شریرها که جزای دستهای او باو داده می شود و در آیهء ۱۰ باب ۵ نامهء ۲ باهل قرنتس مسطور است که ما همه‌را لازم است که در محکمهء مسیح حاضر شویم تا آنکه هرکس مکافات در بدن‌را یابد بروفق عملش خواه نیک وخواه بد و در آیات ۶ الی ۱۱ باب ۲ نامهء باهل روم مرقوم گشته که خدا خواهد داد بهرکس جزای اعمال اورا آنانی‌را که باستقرار در اعمال شایسته طالب جلال و عزت و بقایند حیات جاودانی و اهل لجاج‌را که براستی اطاعت نمی نمایند بلکه مطیع اند ناراستی‌را خشم و غضب و عذاب

وعقوبت بر هر نفس بشري زبانکار مقرّر است نخستین بر یهود و بر یونانی نیز زیرا که نزد خدا ظاهر بینی نیست و در آیهٔ ۳۶ باب ۱۲ متی خود مسیح فرموده که من بشما می گویم که هر کلمهٔ ناشایسته‌را که مردم می گویند در روز جزا محاسبهاش‌را خواهند داد و در آیات ۳۰ و ۳۱ باب ۱۰ نامهٔ بعبرانیان بیان گردیده که خداوند می فرماید که مرا است انتقام و منم که تلافی خواهم نمود و نیز اینکه خداوند بر قوم خود حکم خواهد نمود و بدستهای خدای حیّ گرفتار شدن بغایت هولناک است و ازهمین جهت است که شخصی که عفو گناهان خودرا فی الحقیقت تحصیل ننموده است در وقتی که روز پسین‌را بیاد می آورد خوف و دهشت عظیم بر قلبش مستولی میگردد یعنی چون گناه نه تنها فعل و عمل بدن است و بس بلکه فعل و عمل روح خود انسان است بنابر این روح آنرا بهمراه خود بدار عقبیٰ می برد بنوعی که انسان فقط بدن و زحمات و لذّات آن و همگی اموال و املاک دنیوی‌را درین دنیا گذاشته همهٔ افعال و اعمال خود و نتائج آنهارا باتمامی آن هوا وهوس و شهوات که در این دارفنا داشته وآنهارا بدرون خود قبول نموده بود اگر قبل از وفات عفو تحصیل نکرده و قلبش از آلودگی گناه پاک نگشته هرآئینه همگیءِ آنهار با تمامی ناپاکیءِ اندرون خود برداشته همراه خود بدار بقا می برد درین صورت آن بی راحتی و بی آرامی درونی که در بعضی یا در اکثر اوقات اورا درین عالم بخوف و ترس بسیار گرفتار میساخت در آن حال بقوّت تمام دراو ظاهر گشته براو استیلا خواهد یافت زیرا که در آن عالم برای او دیگر امکان نخواهد داشت که مانند ایّام توقّف این عالم انصاف و بی آرامی درونی خودرا با عیش و عشرت نفسانی و مشغولیات جسمانی محو و فراموش کند و یا گناهان و عیوب خودرا با پردهٔ مجازی مستور و محجوب سازد بلکه در آن حال باطن او با هرآنچه در آن مخفی است ظاهر و مکشوف و همه گناهانش بر وی آشکار ومعلوم گردیده بی آرامیش بمرتبهٔ اشتداد خواهد رسید و همین بی آرامی و سرزنش

و ملامت انصاف خود وجوع خواهش و هوس بد و نفسانی او که بهمراهیء خود بدان عالم برده و درآنجا بانجام آنها اقدام نمی تواند ورزید آتش عذاب جهنّمرا در او خواهند افروخت و علاوه برین کسی که در گناه مرده و ناپاکی درونیرا بهمراه خود بآن عالم برده است چنان کس از قرب خدای مقدّس دور و مهجور مانده نامقبول درگاه و بغضب الله گرفتار خواهد گردید وچون آرام حقیقی وبخت ابدی روح آدمی محض در تقرّب الهی و در معرفت و عبادت آن پر حشمهء حیات و بخت است لهذا همین دوری ومهجوری بی آرامی وعذاب اورا بحدّ افراط خواهد رسانید و تقدّس وکبریا و عدالت و جلال خدا که شناخت و تاثیر آن موجب بخت بی اندازهء پاک دلان خواهد بود برای ناپاکان وگناهگاران آتش سوزان جهنّم خواهد گردید چنانکه درانجیل یعنی درآیهء ۹ باب اوّل نامهء ۲ بتسلنیقیان باین مطالب اشاره رفته مرقوم است که ایشان (یعنی آنانیکه مژدهء یسوع مسیحرا اطاعت ننموده بوسیلهء او از گناه پاک نگشته اند) از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدی خواهند رسید

درین حال اگر سوال کنی که آیا عذابهای مخصوصه که بغیر از عذابهای مذکوره درآن عالم بعاصیان وگناهگاران خواهند رسید کدامند ومکان عذاب ایشان که عبارت از جهنّم بوده باشد درکجا واقع است جواب این است که انسان عقلا بدرستی ویقینی درین خصوص هیچ نمیتواند گفت زیرا که عقل انسان ازآن عالم غیر مرئی علمی نداشته در درک آن عاجز و حیران است بلکه جواب کافی و شافی سوال مذکوررا محض از آیات کتب مقدّسه میتوان داد ودرباب این فقره درآنها چنین ثبت گشته بنحویکه درآیهء ۳۰ باب ۲۵ متّی از قول مسیح مسطوراست که ملازم بی نفع یعنی گناهگاررا درظلمت خارجی اندازید که درانجا گریستن و فشار دندان خواهد بود و درآیات ۴۱ و ۴۶ همان باب درباب بدکاران چنین مذکور

است که باصحاب شمال خواهد گفت که اي ملعونها از نزد من بروید در آتش ابدي که بجهة شیطان و سپاه وي مهیّا شده است و آنها در عذاب ابدي خواهند رفت و عادلان در حیات ابدي و ایضاً در خصوص عذاب اخروي و موضع آن در آیات ۴۳ و ۴۴ باب ۹ مرقس چنین مرقوم گشته که شخص گناهگار وارد خواهد شد در جهنّم در آتشي که خاموشي نپذیرد جائیکه کرم ایشان نمي‌میرد و آتش خاموش نمي گردد و در آیهٔ ۸ باب ۲۱ مکاشفات مکشوف گشته که خوفناکان و بي ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و ساحران و بتپرستان و تمامي دروغگویان حصّهٔ آنها در دریاچهٔ که بآتش و کبریت مي سوزد مي باشد این مرگ ثاني است و ایضاً در آیهٔ ۱۰ باب ۲۰ همان کتاب مسطور است که ابلیس که آنهارا مي فریبد بدریاچهٔ آتش و کبریت در جائیکه آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابدالاباد شب و روز معذّب خواهد بود پس آیات مبیّناتي که در خصوص بیان و تفصیل عذاب جهنّم در انجیل ثبت گشته همین است و هر چندي که کیفیّت عذاب جهنّم در آنها کماهي تفصیل نیافته و موضع جهنّم نیز بالکلیّه بیان نگشته است لیکن از مضامین آیات مذکورهٔ آن قدر معلوم و یقین میگردد که في‌الحقیقه جهنّم هست که شریران و گناهگاران با شیاطین درآن عذاب بي حساب و ابدي‌را خواهند کشید و چشید و علّت اینکه عذاب جهنّم چرا زیاده بر آن که ذکر گشت در کلام ربّاني بیان و تفصیل نیافته این است که آدمي تا دمي که درین عالم است آن‌را نیز مانند همهٔ امورات و احوالات آن عالم بدرستي و خوبي نمي تواند فهمید و دیگر اینکه خدا نمي خواهد که خوف جهنّم برآدمي مستولي گشته و زور نموده انسان محض از بیم آن تابع احکام و کلام الهي گردد بلکه باید که انسان با خوشنودي و محبّت تمام طالب و مطیع خدا شود تا اطاعت او بخدا مقبول افتد

نهایت غرض از آتش جهنّم بنابر مضامین آیات مزبوره و سایرین نه

آن است که گویا آتش آن مجازي و مانند آتش این جهاني بوده جهنّم نیز
تنور و کورهٔ مانند تنور و کورهٔ دنیوي باشد محض بدین تفاوت که نسبت
باینها بغایت بزرگتر و گرمتر بوده باشد چنانکه بعضي از علماي محمديّ
پنداشته اند و کیفیّت جهنّم در احادیث ایشان بهمان طریق نقل شده است
از آنجمله ملّا محمد باقر مجاسي در اوراق ۱۶۴ الي ۱۶۷ کتاب عین الحیوة
کیفیّت جهنّمرا بدین عبارت بیان ساخته که هزار سال بر آتش جهنّم
دمیدند تا سفید شد و هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد و هزار سال دیگر
دمیدند تا سیاه شد و باهل جهنّم بعوض آب ضریع که عرق اهل جهنّم و چرک
و ریم زناکاران و در دیگهاي جهنّم جوشیده است مي خورانند و در جاي
آب باهل جهنّم آن صدید جهنّمرا خواهند آشامانید که چون نزدیک ایشان
مي آورند روي ایشان بریان مي شود و پوست و گوشت روي ایشان در آن
مي ریزد پس چون مي خورند جمیع امعا و احشاي ایشان پاره پاره مي شود
و بزیر شان مي ریزد و دیگر آنکه زنجیرهاي تفته حلقه بزرگ که درازي هر
یک هفتاد ذرع است بر گردن اهل جهنّم مي گذارند و دیگر اینکه چون اهل
جهنّم داخل جهنّم مي شوند هفتاد سال سعي و شنا مي کنند تا خودرا ببلاي
جهنّم مي رسانند چون بکنار جهنّم میرسند ملایکهٔ گرزهاي آهن بر کلّه ایشان
مي کوبند تا بقعر جهنّم برمي گردند و دیگر اینکه در جهنّم مارهاي و عقربهاي
قوي میکل و بسیار بزرگ و عجائب میباشند که اهل جهنّمرا میزنند
و بایشان عذاب بي نهایت میرسانند و دیگر اینکه در پایهاي ایشان نعلهاي
آتشین و بند نعلین شان از آتش خواهد بود که از شدّت حرارت آن مغز
دماغ شان بجوش خواهد آمد و سائر مانند اینها و بهمان طریق مذکوره در کتاب
مشکاة المصابیح نیز در باب صفت النّار و اهلها کیفیّت جهنّم بیان و تفصیل
گشته است نهایت آنچه که از مضامین این کلمات بآشکاري مفهوم میگردد
این است که بنابر ظنّ و احادیث محمّديّ عذاب و زحمات جهنّم تماماً
مجازي وجسماني است لیکن چون روح هیولي وجسم نیست و ابداني‌را که

در روز قیامت بدکاران هم خواهند یافت نه آنکه مانند ابدان فانیء الآن جسمانی بلکه باقی و روحانی خواهد بود پس محال است که اهل جهنّم از آتش جسمانی معذّب توانند شد ونظر باین باید که آتش و عذاب جهنم ماورای آتش وعذاب این عالم بوده باشد و اینکه درآیات سابق الذّکر انجیل عذاب جهنّم بآتش تمثیل گشته محض بدین عبارت و علّت است که عذاب و درد آتش شدیدترین و سخت‌ترین درد و عذاب این عالم است فی الجمله کیفیّت عذاب جهنّم بهر طریق که بوده باشد از آیات کتب مقدّسه آنقدر آشکار و یقین است که عذاب آن مثل و مانند عذاب آتش خواهد بود نهایت بغایت سخت‌تر و دردناک‌تر از این بنحوی که عذاب جهنّم بیرون از وهم وگمان و خارج از تقریر و بیان است وکسیکه کفّاره و عفو گناهان خودرا تحصیل ننموده و قبول نکرده است هر آئینه ابد الآباد درآن عذاب گرفتار خواهد ماند

پس ای مطالع نماینده ازمطالبی که الی الآن درخصوص گناه ونتائج آن اظهار و بیان گشته ببین وبدان که گناه چه چیز بد است ونتایجء وعقوبات آن در دار فنا و دار عقبی چه قدر عظیم و مهیب اند و بنابر اینها گناه فی الحقیقة بدترین فساد این وآن عالم است زیرا که آدم بسبب آن هم درین عالم بی آرام و بد بخت و هم درآن عالم بعذاب و هلاکت ابدی گرفتار می شود درین صورت آیا آن چه کس است که از گناه دوری و نفرت نجوید و بجهت رهای و خلاصی از عذاب آن سعی بلیغ و اهتمام تمام بجا نیاورد البتّه جد و جهد هرصاحب فطانت ذی شعور درهر حال همین باید باشد که ازگناه خود که موجب زحمات و عذاب دارین است نجات و رستگاری یابد واگر تو ای مطالع کننده آنچه که تا حال درباب گناه ذکر وبیان گشته بانفکر و تاملّ خواندهء بدیهی است که درین حال چنانچه در دیباجهء این اوراق ذکر نموده ایم بر تو نیز واضح و روشن گشته که گناه بتحقیق آن علّت اصلی است که آدمی را هم درین وهم درآن عالم بی بخت وهلاک

ميسازد و تا بخت حقيقي را تحصيل تواند نمود اوّل چيزي كه لازم است اين
است كه از گناه ونتايجِ وعقوبات آن خلاصي و رهائي يابد بلي اگرچنانچه
براي انسان اميد نجات نمي بود هرآئينه حالش بدتر از حال حيوانات
بوده بد بختي او بيرون از تقرير و بيان و خارج از وهم و گمان مي بود ليكن
خداي حكيم و رحيم را ابدا لآباد شكرو سپاس بي قياس باد كه از راه مرحمت
بي منتهاي خود طريقي آماده و حاصل فرموده كه بوسيلهٔ آن من و تو و ديگران
كه معتقد و سالك آن طريق گرديم از گناهان نجات و از تمامي نتائج آن
خلاصي و رهائي يافته مقبول خداي مقدّس و صاحب بخت حقيقي و ابدي
خواهيم گرديد و همين طريق نجات در فصل آتيسّه بيان و عيان خواهد
گشت نهايت قبل از آن لازم است كه چند كلمهٔ در ردّ آن گمان خلاف
مذكور سازيم كه آنرا بعضي كسان بميان آورده ميگويند كه شرّ و گناه در
حقيقت هيچ نيست بلكه محض در گمان مردم صورت و نوع دارد و
مكالمات چنديرا در خصوص اصل شرّ نيز باين ايراد الحاق خواهيم كرد

هر چنديكه هستي گناه و شرّ اظهر من الشمّس است چنانكه محض
آنكس آنرا رويت نميكند كه چشم خودرا اعمّداً از آن مي پوشد و محض
آن شخص آنرا انكار مي تواند كرد كه در پيء انكار تمامي آزمايش و تجربه
بوده باشد نهايت هم در ايّام القديم و هم درين عصر چنان اشخاص بوده و مي
باشند كه چون اصل شرّ درك نمي توانند نمود يا اينكه بسبب حبّ دنيا
و گناه شرّ براي ايشان خوش و خوب و پسنديده و مرغوب نموده ادّعا ميكنند
كه شر و گناه اصلي نداشته محض در ظنّ و گمان مردم نقش مي بندد و مي
گويند كه شرّ محض آن چيز است كه آدمي از آن متضّرر و خير آن چيز
كه آدمي از آن مستفيض و منتفع ميگردد ليكن در نفس الامر هردو يک و
ازخدا بوده درين عالم براي آدمي مفيد ولازم است و نظر باين درميان خير
و شرّ في الحقيقت تفاوتي نيست بقراري كه اكثر اهل تصوّف بهمين خيالات
باطله و توهّمات فاسده قايل اند بلي اگر چنانچه خير آن چيز مي بود كه بانسان

خوش و مفید و شرّ آن چیز که نا خوش و مضرّ می نماید در آن صورت گمان ایشان حقّ و درست می بود نهایت چنان نیست بلکه خیر آن است که موافق و مطابق اراده و احکام الهی و شرّ آن که ضدّ و نقیض آن است فلهذا شرّ و گناه‌را فی الحقیقت اصلی می باشد یعنی تمامی آن خواهش و افکار و کردار و گفتار آدمی که خلاف ارادهٔ الهی اند شرّ و گناه اند چنانکه پیش گذشت و بدیهی است که اگر کسی از راه تعصّب بیجا دیدهٔ درون خودرا نابینا نساخته متوجّه آن افکار و خواهش و هوا و هوس بد و شنیع گردد که در اندرونش در حرکت اند و آن افعال بد و ناشایسته‌را که از خود او و دیگران صدور می یابند ملاحظه نماید و بهمهٔ آن زحمات و آشوبات و دردها و محنتها و تنگیها و ظلم و جور و بی عدالتیها و عداوت و جنگ و جدلها و سایر مانند اینها که در عالم کون و فساد صورت پذیرند متوجّه و باندک شعوری متفکّر گردد لامحاله اقرار خواهد کرد که شرّرا اصلی بوده در باطن و ظاهر انسان آشکار و ساری است زیرا که هیچ عقل صحیحی قبول نخواهد کرد که شرارتهای مذکوره از جملهٔ خیر وخوبی یا محض در گمان آدمی بوده باشند قطع نظر ازین کسی که شرّرا انکار کند باید که بنابر نتیجهٔ آن منکر خدا نیز بوده باشد بدین طریق که چون ارادهٔ خدا شریعت کل مخلوقات و شرّ تجاوز از آن است پس کسی که منکر شرّ است شریعت الهی‌را نیز لابدًّا انکار کرده و کسیکه منکر شریعت الهی باشد باید که وجود خدارا نیز انکار کند زیرا که ارادهٔ الهی همان شریعت الهی است و ارادهٔ الهی خارج از ذات الهی نیست بلکه با آن بنحوی متحدّ است که این بی آن صورت امکان نمی پذیرد

لیکن اگر صاحب رای و گمان مذکور سوال نماید که درین حال که خدا خالق کل است چنانکه در زمین و آسمان هیچ چیزی نیست که از او وجود نیافته باشد وچون از خدای خیر المطلق هیچ شرّی صدور نمی تواند یافت پس شرّ ازکجا است الجواب بدیهی است که هستی شرّ در عالم

رمزي ازآن رموز است كه عقل ناقص انسان در بيان و تفصيل آن عاجز و حيران است و بنابرين جواب قاطعي بسوال مذكور نمي توان داد نهايت نظر بمضمون هدايت نمون آيات كلام ربّاني در بارهٔ اين مطلب نازك و رقيق جهة اطمينان خاطر و تسكين قلب طالبان حقيقت و صاحبان معرفت بازآن قدر اظهار و بيان مي توان ساخت كه آن شرارتها و بديها كه الآن درميان مردم و در باطن خود انسان واقع است در آغاز نبوده و خداي تعالي آدمرا خوب و پاك و بي نقص و گناه خلق كرده و گناه و شرّ محض بحيله و فريب شيطان داخل انسان شد و بدين وسيله بعالم راه يافت چنانكه تمامي اين مطالب سابق برين بيان و مدلّل گرديده است درين صورت سوال لازم مي آيد كه پس شيطان ازكجا است آيا خدا اورا درحالت شيطنت خلق كرده است بلي اگر چنانچه درخصوص اين فقره در كلام الهي جزي بيان نگشته بودي و عقدهٔ اين مدعا از كلمات مشكلكشاي آن حل نگشتي هرآئينه آدمي جواب سوال مزبوررا نمي توانست داد زيرا كه عقل انسان امورات وگذارشات آن جهان‌را درك نمي تواند كرد امّا جواب آنرا از انجيل بدين طريق ادا توان ساخت كه مسيح بيهوداني كه باو ايمان نياورده مخالفت مي نموده اند چنانكه در آيهٔ ۴۴ باب ۸ يوحنّا مسطور است فرموده كه شمارا شيطان پدر است و خواهشهاي پدرخودرا مي خواهيد كه بجا آريد او ازآغاز مردمكش بود و در راستي نماند زيرا كه راستي دراو نيست چون دروغ ميگويد ازچيزهاي مختصّ بخود ميگويد زيرا كه او دروغگو است و پدر دروغها است و همچنين درآيهٔ ۶ نامهٔ يهودا مرقوم گشته كه ملايكه كه مرتبهٔ خودرا نگاه نداشته محل خودرا باز گذاشته اند خدا آنهارا تا محاكمهٔ روزعظيم درزنجيرهاي ابدي در ظلمت نگاه داشته است و ديگر در آيهٔ ۴ باب ۲ نامه دوم پطرس مذكور است كه خدا بر فرشتگان كه مرتكب گناه شدند دريغ نفرمود بلكه در جهنّم انداخته بزنجيرهاي ظلمت گرفتار نمود كه تا بروز حكم محفوظ باشند حال از مضمون

این آیات تماماً واضح و آشکار است که خدا شیطان و شیاطین‌را نه آنکه بد و شریر بلکه آنهارا نیز چون سایر مخلوقات نیک و پاک آفریده است لیکن چون بعد در حقیقت نمانده و مرتکب گناه گشته جلال خود شان‌را نگاه نداشته اند پس از آن مراتب عالي و جلال و بخت که خدا آنهارا در آن آفریده بود افتادند و از خدا رو گردان و دور گشته بظلمت و شرارت بي نهایت گرفتار شدند اما اینکه این مرحله در چه وقت اتّفاق افتاده و چه قدر مدّت بعد از خلقت ایشان یا قبل از ایجاد این عالم بوده از فحواي آیات کتب مقدّسه معلوم و مفهوم نمیگردد و آدمي نیز درین باب چیزي از عقل خود نمي تواند گفت نهایت از آیات مزبورهٔ انجیل و آیاتي که سابقاً در بیان خلقت و گناه آدم از توریت ذکر کرده ایم یقین و آشکار میگردد که معصیّت شیطان قبل از خلقت آدم اتّفاق افتاده نه بعد بخلاف آنکه از قرآن و احادیث ملّت محمّديّ فهمیده مي‌شود زیرا در اینها مذکور گشته که گویا فرشتگان از خلقت آدم رنجیده درخصوص آن امر در مقام بحث ایستاده بخدا گفتند که آیا تو در زمین چنان کسي‌را آفریده خواهي گذاشت که دران تباهي و خونریزي نماید و حال آنکه ما ترا بحمد و ثنا تسبیح و تقدیس مینمائیم و خدا در جواب ایشان گفت که انچه من میدانم شما نمیدانید و بعد از آن آنهارا امر بسجدهٔ آدم کرد و چون ابلیس ابا نمود پس بدین سبب شیطان شد چنانکه همین گذارشات غیرمناسب و بیوقوع در اوائل سورة البقر و سورة الحجر و در ورق ۱۶ جلد اول کتاب حیات القلوب مفصّلاً نقل گشته است نهایت دربارهٔ این امر مبهم که آیا علّت معصیّت شیطان چه بوده و بچه طریق بعمل آمده است باز در کتب مقدّسه چیزي واضحاً بیان و عیان نگشته و چون خدا بنابر حکمت بي منتها مطلب مزبوررا مخفي و مستور داشته است پس انسان‌را نیز آن جرأت و توان نیست که آنرا کشف تواند نمود نهایت از آیات مزبورهٔ انجیل آنقدر واضح و یقین مي گردد که سبب و علّت آن نه از خدا بلکه خود شیطان بوده و نظر

باین مسیح اورا پدر دروغ یعني اصل ومصدر دروغ و گناه مخاطب ساخته است مخفي نماند که اصل گناه همان دروغ است زیرا که انسان در مغروري خود بر سبیل دروغ در باطن خود چنان گمان مي برد که معصیّت و سرکشي بهتر از اطاعت و فرمان برداري است و نظر باین مرتکب گناه میگردد فلهذا باستصواب همان کلمات مزبوره که مسیح در بیان معصیّت شیطان اظهار فرموده گمان مي توان برد که مغروري و خود کامي و خود پسندي که در انسان منبع تمامي گناهان است در شیطان هم علّت معصیّت او گردیده است نهایت اینکه آیا این مغروري و خود کامي از چه رهگذر و بچه طریق در باطن او بهم رسیده و بعمل آمده است براي انسان درین جهان بالکلیّه پوشیده و پنهان است و هیچکس را آن حدّ ویارا نیست که درین باب بدرستي و یقیني سخني بگوید

و اینکه شرّي که در شیطان بهم رسیده و بوسیلهٔ او بانسان داخل گشته در عالم پیدا است از خدا نیست این مرحله از آیات سابق الذّکر و دیگر مواضع کلام ربّاني بي شک و شبه آشکار و یقین است و همچنین عقلاً نیز ثابت و مدلّل مي توان ساخت که از خدا بودن شرّ محال است بدین ترتیب که امکانیّت حصول و وجود شر منحصر بیکي از این وجوه سه گانه است یعني بایست که یا از خدا صادر گشته باشد یا مانند خدا قدیم ویا از مخلوق صدور یافته باشد درین صورت اگر محلّ صدور شرّ خدا بوده باشد پس خدا خداي کامل و منزّه و پاک و مقدّس نمي توانست بود و چون نفي این صفات از ذات پاک الهي از جملهٔ محالات است پس بالمرّه واضح ومبرهن است که صادر گشتن شرّ از خدا بهیچوجه امکان ندارد و اگر شرّ غیر حادث یعني مانند خدا قدیم بوده باشد بنابراین گمان قبیح لازم مي آید که شرّ خداي بوده خدائیّت خدارا باطل سازد و خداي واحد و حقیقي هم خالق و حافظ کل شي نباشد نظر باین بوضوح میرسد که این گمان نیز فاسد و باطل است چون بهم رسیدن و صدور یافتن شرّ بدان طرق مذکوره محال است پس

بدیهي است که از مخلوق صادر گشته اصل آن این است و چون از مخلوق است پس از اختیار مخلوق بهم رسیده لیکن نه بدین عبارت که گویا خدا در اثنای خلقت نقطهء شررا نیز بهمراه اختیار بآن مخلوقات که آنهارا فاعل مختار آفریده داده باشد زیرا که شرّ محض نفي است و بدین طریق بهم رسیده و بوجود آمده است که مخلوق آن اختیاري‌را که خدا بوی داده است از ارادهء خدای خالق خود رد ساخته مخالف ارادهء الهي گردید فلهذا شرّ محض مخالفت اختیار مخلوق است با ارادهء خالق نه چیزي که در خود کون و هستي داشته یا خدا آنرا با مخلوقات خلق کرده باشد و بنابر اختیاري که خدا بمخلوقات فاعل مختار داده است ایشان‌را ممکن است که یا ارادهء الهي‌را خواسته موافق و مطابق آن رفتار کنند یا آنرا نخواسته و مخالفت نموده خدارا اطاعت ننمایند و چون مخلوق محض درآن حال و وقت نیک و صاحب بخت میتواند شد که اختیار و ارادهء او با ارادهء خالقش موافقت و مطابقت داشته بخوشي مطیع و منقاد او بوده باشد پس در همان دم که ارادهء خودرا از خدا رد ساخته و خودراي و خود کام گشته دیگر مطیع ارادهء الهي نگردد لابداً شریر و بد خواهد گردید نظر باین شیطان نیز در همان وقت که مخالفت ارادهء الهي نموده شریر گشت شرّ در او بوجود آمد و چون مرتبه و جلال و قوتهای عالي داشت پس در حالیکه با همه اینها از خدا رو گردان شد حالش نیز بنابر ان بدتر و شریرتر گردید

واگر سوال نمائي که آیا خدا بشریر گشتن شیطان مانع نمیتوانست شد و چرا مانع نگشته است جواب این است که هرگاه خدا میخواست که بمعصیّت شیطان و آدم و بهم رسیدن شرّ مانع شود البته نظر بقدرت کامله اش این مرحله براي او ممکن میبود و بنابر حکمت بی نهایت خود این‌را نیز مي توانست کرد که بطریقي مانع آن گردد که اختیار مخلوقات مذکوره باطل و زائل نشود پس درین صورت که حاکم علي الاطلاق شرّرا ممانعت نفرموده یقین کلّي حاصل میگردد که از راه حکمت بوده که خدا بمعصیّت

شیطان و آدم مانع نگشته بلکه گذاشته است که شرّ بدین طریق بهم رسد امّا اینکه حکمت الهي در ان چیست این امررا تماماً وکاملاً بیان و اظهار ساختن در قوهٔ بشري نیست زیرا حکمتي که خدارا در آن مي باشد منحصر باین عالم و سلسلهٔ انساني نیست بلکه بآن عالم و تمامي آن فرشتگان که در آن ساکن اند نیز شامل است چنانچه حکمت الهي که در مانع نگشتن شرّ باشد محض در آن عالم بایمان آورندگان و نجات یافتگان بالکلیّه بیان و عیان خواهد گردید نهایت از مضامین کلام الهي این قدر واضح و لائح است که خدا بحصول شرّ اوّلاً نه از راه عجز و بي خبري که چنین سخن کفر محض است بلکه صرف نظر بحکمت خود مانع نگردیده است ثانیاً چون نظر بحکمت و قدرت خود شرّرا نیز چنان محکوم خود مي توانست ساخت و اعمال شیاطین و انسان‌را چنان میتوانست گردانید که مطالب و مقاصد خودش با شرّ باطل نگردد بلکه آنرا اسبابي بر قرار فرموده که بوسیلهٔ آن حکمت و قدرت و محبّت و تقدّس خودرا زیاده بیان و عیان سازد و ثالثاً چون بنابر وفور محبّت و مرحمت بي نهایت نجات سلسلهٔ انسان‌را قبل از ایجاد عالم مقرّر کرده بود و قبول کنندگان آن نجات باز بآن بخت و جلال که آدم در آغاز داشته خواهند رسید بلکه بسبب مسیح بخت و جلال زیاده از آن نیز خواهند یافت پس نظر باینها نه خدا اصل شرّ و نه بانسان ظلم و جبر کرده که بشرّ مانع نشده است و براي اطمینان قلوب صاحبان عقل و شعور همین کافي است و کسیکه به یسوع مسیح ایمان آورده و بدین وسیله از شرّ و گناه نجات و آزادي یافته است در آن عالم نکتهٔ مزبور و این سرّ مستور تماماً بر او کشف و عیان خواهد گردید و علمي که درین جهان بانسان لازم است نه آنست که اصل شرّرا کماهي درک نموده سبب حصول آنرا بدرستي بفهمد بلکه درین حال که شرّ در عالم واقع بخود او نیز مؤثّر است و او گرفتار قید گناه و مورد هلاکت ابدي گشته است علم لازمه این است که بداند و بفهمد که از آن ورطهٔ هولناک بچه وسیله و طریق

رستگار و از گناه و نتائج آن خلاص و نجات میتواند یافت و طریق همین نجات‌را درطیّ فصل آتیّه بیان و عیان خواهیم ساخت

فصل دوم

مبنی است بر ادای جواب سوالی که آیا آدمی از گناه و نتائج آن بچه طریق نجات می تواند یافت

بدیهی است که سوال مزبور برای شخصی که گناهان خود و نتائج آنهارا دریافت نموده سرامد تمامی مثولات است و خوشا بحال شخصی که جواب قاطع انرا تحصیل تواند نمود و الّا حال او بدتر از حال حیوانات خواهد بود زیرا که بعلّت گناه بهلاکت ابدی گرفتار خواهد گردید فلهذا در بارهٔ تحصیل جواب مسکت این سوال تغافل و اهمال ورزیدن کار خردمندان نیست زیرا که بخت حقیقی یا هلاکت ابدی انسان وابستهٔ همان است و نظر باین جدّ و جهد طالبان حقیقت و سعی و کوشش ارباب معرفت که گناه‌را مایهٔ بدبختی انسان دریافت نموده اند در هر عصر و عهد همین بوده که طریقی بیابند وچارهٔ پیدا کنند تا بوسیلهٔ آن از گناه نجات و بخدا تقرّب یافته مقبول درگاه خداوند ذوالجلال و صاحب بخت حقیقی و بی زوال گردند لهذا تو نیز ای مطالعه کننده بمطالبی که در ادای جواب سوال مذکور درین فصل مسطور خواهیم ساخت بدقّت تمام متوجّه و بدرستی وخوبی درآنها متفکّر گشته بخدای خیرالهاد استغاثه و مناجات کن که ترا هدایت فرموده حقیقت جواب‌را بر تو بیان و عیان سازد و جواب سوال مزبور در مطاوی چهار مقصد بادا خواهد انجامید بدین ترتیب در مقصد اوّل آن وسائل‌را ذکر خواهیم کرد که برای تحصیل عفو گناه و بخت حقیقی

عقل بر انها دلالت ميكند در مقصد دوم آن وسائل و طرق را مذكور خواهيم ساخت كه براي عفو گناهان در مذاهب بتپرستان خاطر نشان گرديده اند در مقصد سوم آنهارا كه در دين اسلام و در مقصد چهارم آنهارا كه در انجيل جهت تحصيل اين مطالب بيان و عيان گرديده ذكر خواهيم نمود

مقصد اوّل

مشتمل بر بيان وسائلي است كه عقل دلالت بر آنها ميكند كه آدمي عفو گناه و نجات را شايد باستصواب آنها تحصيل نمايد

اوّل فكري كه عقل انسان در خصوص اين مطلب ميكند اين گمان است كه شايد خدا بنابر رحمت و محبّت بي منتهاي خود از گناه آدمي بي باز خواست و سياست گذشته آنرا عفو فرمايد يعني انسان از پيش خود نسبت بخدا قياس نموده گمان مي برد و ميگويد كه چنانكه مردم در بعضي يا در اكثر اوقات بي بازخواست و مكافات از تقصيرات ديگري گذشته مي بخشند و بنحويكه پادشاه بر دزد يا شريري مرحمت نموده از مواخذه اش در مي گذرد و چون پدري كه بر فرزند خود بخوبي و خوشي عفو مي فرمايد بهمان طريق خدا نيز كه رحمت و رافت او كمتر از رحمت آنها نيست بلكه در مرتبهء نهايت است هرآئينه نظر بكثرت مرحمت خود بدون بازخواست و سياست از گناهان آدمي خواهد گذشت و قلم عفو و محو بر انها خواهد كشيد وبعلّت جنبش صرصر اين گمان خلاف و سرسري بسياركس شمع انصاف شان را خاموش ساخته و خود شان را بكُنج فراغت كشيده در بارهء گناهان خود بي تشويش و بي باك اند وتصوّر مي كنند كه خداي رحمان و رحيم بيشكّ و شبه تمامي جرائم ايشان را عفو خواهد فرمود بلي هرچندي كه گمان مزبور بكسيكه تفكّر لازمه ننموده خوب و درست مينمايد نهايت درحضور بالغ نظران هوشيار كه درين باب اندك فكري نمايند واضح و آشكار مي

گردد که خیال مزبوررا صحّت و حقیقتی نمی باشد بدین وجه که سبب اینکه پدر از بعضی تقصیرات فرزند خود درمی گذرد و پادشاهی در بعضی اوقات خطای بد کرداری‌را بخشیده اورا مورد مؤاخذه نمیسازد و بهر تقصیری زجری نمینمایند همین است که عدالت و تقدّس ایشان ناقص بوده در درجهٔ کمال نیست و چون ماورای خود شان حاکم دیگر هست میشود که حکم و سیاست‌را باو واگذارند و نظر باینکه خود شان نیز مقصّر و گناهکار اند لهذا مناسب و سزاوار است که پدران حتّی پادشاهان در بعضی اوقات از تقصیرات زیردستان درگذشته عفو فرمایند امّا اگر بالفرض پادشاهی اکثر اوقات یا در هر وقت از سر تقصیرات اشرار بگذرد و بهیچ شریری زجر و سیاست نکند و از راه مرحمت مکرّراً بر او عفو فرماید آیا اساس همه عدل و داد را بدین طریق ازهم نخواهد پاشید و بهر بدی و بی عدالتی و ظلم و جبر و بیداد اذن دخول داده و اعانت نموده مملکت خودرا ویران و پریشان نخواهد ساخت بدیهی است که هیچ پادشاه عاقل و عامل هرگز مرتکب این گونه امورات نخواهد گشت واگر پدری از نا فرمانی فرزند خود چشم پوشیده و همواره اوقات دامن عفورا بر خطایایش کشیده اورا مورد مواخذه و سیاستی ننماید آیا فرزند او روز بروز بدتر نخواهد گردید بلی هرگاه آدمی در تمامی عمر خود از ارادهٔ الهی محض یک یا دو یا چند دفعه تجاوز میکرد شاید که درآن صورت بجهت ثبوت گمان مزبور حرفی و کلمهٔ توانستندی گفت و آورد لیکن درین حال که چنان که در فصل گذشته بیان و مدلّل گشته که کلّ مردم در حضور پروردگار گناهکار اند وهرکس بافکار و خواهش نا لائقه و گفتار و کردار نا شایسته درعمر خود مرتکب معاصی بسیار و گناهان بیشمار گردیده بعمل می آورد و روزی بلکه ساعتی نمی گذرد که در باطن یا در ظاهر معصیتی‌را مرتکب نشود پس کدام عقل صحیح قبول خواهد کرد که خدا تمامیء این گناهان بیشماررا عفو فرموده بگناهکاران هیچ مواخذه و عقابی نخواهد کرد چون اگر خدا باز خواست نکند درین حال عدالت

و تقدّسش نقس و قصور یافته شریعت و احکامش نیز بی فائده و بی مصرف بودندی زیرا در صورتی که عاصی مانند عابد مقبول درگاه خداوندی گردد دیگر شریعت‌را چه مصرفی خواهد بود و هم معلوم و مشخّص نخواهد شد که گناه و معصیّت نا مقبول الهی است زیرا اگر خدا تمامی خطایارا عفو فرموده بگناهان هیچ بازخواستی ننماید ازین صادر میگردد که نعوذ بالله خدا از گناه و از تجاوز اراده‌ء خود راضی و خوشنود بوده می پسندد و حال آنکه چنین مظنّه باطله بالتّمام نقیض تقدّس الهی و کفر کلّی است و هرچندیکه خدا خدای رحمن و رحیم و غفور و کریم است باز امکان ندارد که تقدّس و عدالت خودرا از نظر انداخته محض از راه رحمت گناهان‌را عفو فرماید زیرا که محبّت و رحمتش درهیچ آنی خالی از تقدس و عدالت نیست و تقدس و عدالتش‌را مانند محبّت و رحمتش نهایتی نی و امکان ندارد که خدا چنان عملی‌را بجا آورد که خلاف و مناقض تقدس و عدالت یا یکی از صفات ذات پاکش بوده باشد والّا در ذات الهی اختلاف واقع می گشت و این امر محال است پوشیده نماند که هرچندیکه خدا بر همه چیز قادر و قدرت و حکمتش درمراتب نهایت است باز خود بخود منحصر و محدود می باشد بدین عبارت که ابداً امکان ندارد که خدا چنان چیزی‌را اراده وقبول کند یا چنان عملی‌را معمول دارد که خلاف خود و نقیض یکی از صفات ذات پاکش باشد درین صورت اگر خدا گناهکاران‌را مورد مواخذه نسازد هرآئینه این یک عمل خلاف تقدس و عدالتش و هم نقیض اراده و شریعتش که در قلب انسان عیان و در کلام خود بیان فرموده میگردید زیرا که درمطاوی آن از قراری که گذشت ذکر و بیان گشته که خدا بهر عملی جزا و بهر گناهی بازخواست خواهد کرد فلهذا بارباب فطانت و بصیرت واضح و یقین خواهد بود که خدا بنابر تقاضای تقدس و عدالت خود بهر معصیّت و گناهی مواخذه‌ء لائقه خواهد نمود قطع نظر ازین گمان میرود بلکه لزومیّت دارد که خدا بنابر تقاضای مرحمت و محبّت نیز

گناهگاران را مورد غضب و مؤاخذه سازد بدين طريق که نظر برحمت و محبّت خود محض طالب بخت حقيقي انسان است و چون بخت مذکور فقط ازين رهگذر حاصل ميشود که ارادهٔ انسان با ارادهٔ الهي موافقت و مطابقت داشته او بخوبي وخوشي تابع و مطيع احکام الهي گردد و گناه همان مخالفت و بي اطاعتيء ارادهٔ الهي است و آدمي نيز ميل بنافرماني خدا زياده از اطاعت دارد درين حال اگر خدا بمعصيّت و گناه باز خواست نکند و غضب خودرا بر گناهگاران وارد نسازد هرآئينه انسان ديگر زياده مستغرق لجّهٔ عصيان و طغيان و از خدا دورتر و مهجورتر گشته زياده بدحال و بدبخت خواهد گرديد پس هرگاه خدا بگناه سياست نفرمايد درآن صورت آدمي نيز مانند فرزندي که پدرش هميشه اوقات از تقصيرات و بديهايش درمي گذرد نه آنکه بدين وسيله بهتر و نيکبخت تر بلکه بخلاف آن بدتر و بدبخت تر خواهد گشت فلهذا نظر بتقاضاي رحمت و محبّت نيز لازم مي آيد که خدا گناهگارانرا مورد غضب و مؤاخذه سازد خلاصه از کلمات مزبوره بالکليّه واضح و آشکار است که آن گمان که خدا بگناه سياستي نخواهد فرمود بلکه بي تامّل آنرا عفو خواهد نمود بالمرّه باطل و بي بنا و هم ضد تقدّس و عدالت خدا و هم مخالف شريعت و کلام او و مناقض بخت حقيقي انسان است و بنابر اين خيال مذکوره خلاف عقل صحيح نيزمي باشد درين حال چنان گمان و خيال باطلرا محض آن اشخاص خواهد کرد که از کمّ و کيف گناه و تقدّس و عدالت خداي تعالي بي خبرو گناهرا خفيف بلکه هيچ شمرده خدارا با آدمي ضعيف و ناقص متساوي ميسازند

چون ثابت و مدلّل گرديد که خدا نظر برحمت خود و بس از گناه نخواهد گذشت بلکه بر وفق عدالت بگناهگاران بازخواست لائقه خواهد کرد پس آدمي متفکرّ و متجسس چارهٔ نجات گشته برهنمائي عقل بآن درجهٔ خيال ميرسد که چنان که مردم شايد خدا نيز مکافات و کفارهٔ گناهرا قبول نموده بدين وسيله از مواخذهٔ گناه درگذشته اورا معاف فرمايد لاکن

در اداي اين جواب عمده که آن پاداش و کفّاره که خداي مقدّس و عادل قبول نموده بسبب آن گناهرا عفو خواهد فرمود کدام است و از کجا تحصيل مي تواند کرد دراين باب آدمي بالکلّيه سرگردان وحيران مانده عقلاً بدرستي ويقيني چيزي نمي تواند گفت و برخي از حکما نيز بعجز و قصور عقل خود معترف گشته گفته اند که توانائي اظهار کفّارهٔ مقبول الهي را نداريم و بعضي از آنها بنابر راي و زعم خود هريک چيزي گفته اند خلاصه عقل در خصوص اين مطلب عمده آدمي را محض باين قياس و گمان مي کشد که بلکه آن مکافات و کفّاره توبه و بازگشت و اعمال حسنه بوده باشد که بوسيلهٔ آن خدا گناهرا عفو فرموده شخص گناهکاررا باز بخود قبول کند و چون چاره و علاجي ديگر پيدا نتوانسته اند کرد پس بسياري از حکما و سائرين بهمينها اکتفا ورزيده قايل و معتمد گرديده اند نهايت درباب صحّت چاره مذکوره باز شکّ کلّي مي باشد بدين تفصيل که هرچندي که بديهي است که توبه و بازگشت بخدا مقبول وهمچنان آن نيّت و عزم که آدمي ديگر مرتکب اعمال قبيحه و شنيع نگردد نيز خوب ومعقول است باز اينها کفّارهٔ ذنوب نمي توانند بود زيرا بايد که آدمي هر بدي و گناهرا نه محض بعد از آنکه آن را مرتکب گشته و از ان توبه نموده است قبيح دانسته بغض نمايد بلکه بايد که قبل از توبه و بازگشت حتّي در تمامي عمر خود نيز از ابتدا تا انتها از گناه دوري و کناره جسته آنرا شنيع داند پس در صورتيکه آدمي گناهان خودرا دريافت نموده و از آنها نادم گشته توبه و انابه نمايد و اين نيّت و قصد نيز داشته باشد که ديگر مرتکب آنها نگردد و اگر احياناً بعد از آن هيچ گناهي از او صدور نيابد باز با اين همه زياده نکرده مگر آنچه در هر حال بر او واجب و لازم است فلهذا بوضوح مي پيوندد که توبه و بازگشت از جملهٔ واجبات بوده زيادتي يا ثوابي يا چندان مکافاتي نيست که در نزد خداي مقدّس و عادل کفّارهٔ گناهان انسان تواند گرديد و ظاهر است که چنانکه آدمي که بعلّت غفلت و بي باکي يا بد رفتاري

خود زخمي يا مرضي يا ضرري بجهت خود تحصيل نموده است بتوبه و انابه
زخمش التيام نپذيرد و ضرر و مرضش رفع نمي گردد همچنان بدي و گناهي
يا ظلم و ستمي كه از آدمي بعمل آيد بمحض ندامت و توبه رفع و عفو نخواهد
شد بنحوي كه در نزد حاكم شرع و عرف نيز توبه و بازگشت شريري وي‌را
از باز خواست مستوجبهء عملش خلاص نميسازد و قطع نظر ازين انصاف
آدمي بهر آنكس كه متوجّهء آن گردد معلوم مي نمايد كه توبه و بازگشت
كفّارهء گناهان نمي تواند گرديد و گناه بمحض آن عفو نخواهد شد زيرا كه
آدمي با آن ساكت نميگردد بلكه بجهت اطمينان قلب در هر وقت
طالب چيزي ديگر است كه كفّارهء گناهش شود و ازين رهگذر است كه
مردم سواي توبه بسوي نذرها و زكواة و قربان و زيارت و سائر علاجها رجوع
نموده پناه ميجويند تا بدين وسيله انصاف خودرا ساكت و عفو گناهان‌را
حاصل نمايند چنانچه اين مرحله در مقصد آتيه زياده توضيح خواهد يافت
پوشيده نماند كه بي حكمت و مطلب نيست كه خدا طلب مكافات‌را
در درون هركس بنحوي ثبت فرموده كه بهيچ وجه محو نمي شود بدين طريق
كه اگرچه بعضي اشخاص پاداش عمل بد يا ضرري‌را كه بديگري رسانيده اند
ادا نساخته ساكت ميشوند نهايت در حينيكه از ديگري نسبت بايشان
بدي يا ضرري واقع مي گردد تا آنكه از او پاداشي نيابند و نگيرند ساكت
و راضي نمي شوند و همچنين تقاضاي شرعي نيز همين است كه پاداش هر
بدي و ضرر لامحاله ادا شود آيا در خصوص همين فقره كه درين تقاضاي دروني
و شرعي چه حكمت مي باشد هيچ متفكّر نگشتهء بلي هرگاه بافكار لازمه
تشبث جسته سر بجيب تفكر دقيق فرو بري هر آئينه دريافت خواهي
نمود كه تقاضاي مزبور نمونه و علامت تقاضاي عدالت الهي است و دلالت
برين ميكند كه آن طلب مكافات كه شخص از ديگران و شريعت انساني
از بدكاران مي كند خدا نيز بنابر عدالت خود از من و تو و هركس خواهد
كرد و بنابرين تقاضاي عدالت با توبه و بازگشت از مواخذهء گناه نخواهد

گذشت لهذا واضح ولائح است كه توبه و بازگشت كفّارهٔ ذنوب نخواهد بود و همين مرحله از آيات و مطالبات انجيل نيز بالتّمام آشكار و يقين ميگردد چنانچه مجال فرصت يافته در مقصد چهارم بيان خواهد گشت
و علاج و چارهٔ ديگر كه عقل بر آن دلالت مي كند كه شايد آدمي بوسيلهٔ آن عفو گناهان خودرا تحصيل نمايد اعمال حسنه اند كه اكثر مردم بر آنها اعتماد داشته گمان مي برند كه گويا آنها كفارهٔ گناهان ايشان گشته بوسيلهٔ آنها نجات خواهند يافت درين حال اولاً سوال ميرود كه آيا چه عمل عمل حسنه خواهد بود جواب اين است كه عمل حسنه چنان عملي است كه موافق احكام ربّاني بوده آن افكار و نيّت باطني نيز كه انسان بر وفق آنها عمل مذبوررا بجا مي آورد مطابق ارادهٔ الهي باشند چنانكه انسان آن‌را نه از حبّ خود و دنيا بلكه مجرد از حبّ خدا و اطاعت امر او بعمل آورد نهايت هركس كه از احوال باطنيء خود و ديگران اندكي مخبر و باعمال خود و سائرين جزوي متوجّه گردد بزودي دريافت خواهد نمود كه چنين عمل حسنه از آدمي بسيار كم صدور مي يابد حتّيٰ كسيكه قلبش بنور الهي منوّر و از حال درون خود چنانكه هست مستحضر گشته و فهميده باشد كه گناه درون آدمي‌را بچه مرتبه خراب ساخته است اقرار خواهد كرد كه انسان از خود چنان عملي‌را كه تماماً خوب و مقبول خداي مقدّس بوده باشد هرگز نمي تواند كرد مگر اينكه خدا باو اعانت كرده و خواهش و قوّت استطاعت داده عمل مزبوررا در او بانجام رساند و درين صورت چنان كس آن عمل حسنه‌را بخود منسوب نخواهد ساخت و آن‌را از براي خود ثواب حساب نخواهد كرد قطع نظر ازين اگر بالفرض قبول كنيم كه انسان حسنه‌را بقوّت خود بعمل ميتواند آورد امّا چون بر او واجب و لازم است كه بقدر امكان آنهارا بجا آرد پس هرگاه تمامي آنهارا بانجام رسانيده باشد باز زياده بر آن نكرده كه بر او واجب و لازم است نظر باين اورا نزد خدا هيچ ثوابي و زيادتي نخواهد بود كه پاداش و كفّارهٔ گناهش تواند شد يعني چون آدم خود سر و صاحب

و مالک خود نیست بلکه مملوک و محکوم خدای خالقش است و هرچه که دارد از خدا باو عطا گشته و مخلوق و بندهٔ او است پس بر او واجب و لازم است که خدارا از قلب صاف و خالص دوست داشته با همگی قوای روح و بدن خود تمامی عمررا صرف اطاعت و عبادت الهی سازد و اگر احیاناً شخص اطاعت و عبادت مزبوره‌را تماماً و کاملاً بعمل آورده باشد باز زیاده بر آن که اورا لازم است نکرده و برای خود ثوابی حاصل نساخته است که بنابر آن مستوجب این گردد که خدا در عوض آن اورا بخود قبول فرموده مالک بخت و جلال ابدی گرداند و اگر آدمی هرآنچه بر او واجب و لازم است بجا نیاورده یا محض مرتکب یک معصیّت گشته باشد در آن حال برای آدمی قوّت ووقتی باقی نمی ماند که در آن تلافیء مافات‌را بعمل آرد و پاداش و کفّارهٔ گناه خودرا تحصیل نماید زیرا بر او لازم است که در هرآنی از عمر باقی ماندهٔ خود با همگی قواهای خود باطاعت و عبادت خدا اشتغال ورزد پس اگر دیگری چنان پاداش و کفّارهٔ ازبرای او حاصل ننماید که خدا بوسیلهٔ آن از گناهان او بگذرد هرآئینه در گناه خود گرفتار خواهد ماند خلاصه ازینها بآشکاری تمام بوضوح می رسد که اگرچه اعمال حسنات در قوهٔ آدمی بوده و آنهارا بطریق مزبور بعمل آورده باشد باز ثوابی نخواهد بود و باعث نجات او نخواهد گشت و علاوه برین اگر بالفرض صورت امکان میداشت که انسان یک طریقی در نزد خدا ثوابی حاصل می توانست نمود آیا بچه طریق گمان می توان برد یا ثابت کرد که در حضور خدای مقدّس و عادل آن ثواب‌را چنان قدر و قیمتی و مرتبه و منزلتی می باشد که پاداش و کفّارهٔ گناهان او میتواند شد فلهذا ظاهر است که آدم ضعیف و گناهکار بهیچ وجه آن قوّت و استطاعت ندارد که خودرا از قید گناه برهاند و نجات خودرا حاصل نماید و هر چندیکه عقل صحیح سوای علاجهای مزبوره علاجی پیدا و اظهار نمی تواند کرد نهایت چنین اشخاص علی الخصوص درمیان بتپرستان بسیار یافت می شوند که بنابر عقل

و احاديث خود چنان مي پندارند كه بوسيلهٔ رياضات و نذرات و زحمات و پرهيز و روزه و زيارات و سائر مانند اينها عفو گناه و نجات خودرا تحصيل ميتوانند نمود امّا اين مرحله كه وسائل مذكوره در نزد خداي مقدّس كفّاره ذنوب نمي توانند بود و بسبب آنها نجات نمي توان يافت بهر عاقل و عارف واضح و مبرهن است و ما نيز اين فقرهرا در مقام فرصت در مقصد آتيّه بيان و ثابت خواهيم ساخت في الجمله در صورتي كه باستصواب عقل چارهٔ نمي توان يافت كه بسبب آن عفو گناه و نجات حاصل گردد پس واضح ولائح است كه عقل آدمي‌را براه حق و طريق فوز و فلاح هدايت نمي تواند كرد و انسان نجات خودرا بقوّهٔ خود حاصل نمي تواند ساخت چنانكه اگرخدا نجات انسان‌را آماده و كفارهٔ گناه مهيّا نسازد هرآئينه انسان در تحت مواخذهٔ گناهان خود مانده بهلاكت ابدي گرفتار خواهد شد

و حكماي قديم نيز كه قبل از مسيح بوده اند باين مرحله شهادت داده اند كه عقل انسان در هدايت آدمي و دربيان و اظهار آن طرق و وسائل كه آدمي بعلّت آنها عفو گناه و نجات‌را حاصل تواند نمود قاصر و عاجز است بنحويكه از كتب ايشان بوضوح ميرسد و اكثر حكماي مذكور از اهل يونان بوده اند كه ولايت اهل مزبور در سمت مغرب آن طرف قسطنطنيه واقع است و چون حكماي مذكور در حكمت كمال كلّي داشته و شهرت بسيار يافته اند لهذا اكثر كتب ايشان الي الان مانده درميان اهل فرنگ موجود و مشهور اند پس بعضي از ان كلمات كه شاهد مطلب مذكور اند استخراج نموده در اينجا ثبت خواهيم ساخت بدين عبارت كه در باب گناهگار و خراب بودن حال باطنيء آدمي قراطس كه مريد افلاطون بوده بيان ساخته است كه چنانكه در هر انار دانهٔ پوسيده هست در هر آدمي نيز اگر نه زياده بازيک هواي‌بد مي باشد چنانچه هيچكس بيگناه نيست و پلوطارخ كه در سنه ۵۰ بعد از مسيح در شهر آطين مدرس بود اقرار نموده است كه هوا و هوس بد از وقت تولّد در انسان پيدا نه آنكه بعد باو

داخل شده باشد و اگر احیاناً بآدمی تربیت و نصیحت و تنبیهی نمی نمودند گمان میرود که در آن صورت آدمی رامتر از حیوان وحشی نمی بود و طوکیدیدس که شخصی مورّخ و ۴۷۰ سال قبل از ظهور مسیح بوده چنین گفته است که تمامی مردم در ظاهر و باطن گناه می کنند و هوا و هوس بد عقل‌را کور و مغلوب ساخته گناه بانجام میرسد و ارسطاطالیس که ۳۸۴ سال پیش از مسیح تولّد یافته و یکی از شاگردان افلاطون و معلّم اسکندر رومی بوده تقریر نموده است که نیست آدم مگر صورت و شکل ناتوانی و کوی متغیّر و متبدّل و مهدحسد و درد و زحمت و حکمای سلف چنانکه بگناه بعجز و قصور عقل نیز مقرّ گشته اعتراف نموده اند که انسان از خود آن قوّت‌را ندارد که خدارا بدرستی و خوبی تواند شناخت و آن طریق و اسباب‌را پیدا و اظهار تواند کرد که از گناه نجات یافته ببخت حقیقی رسد از آنجمله صولون نام که یکی از قدمای اهل یونان بوده ۶۳۸ سال قبل از مسیح متولّد گشته است چنین اقرار نموده که ارادهٔ خدا یان بر مردم بالتّمام محجوب و مستور است و سقراط که ۴۶۹ سال قبل از مسیح تولّد یافته و از بهترین و مشهورترین حکمای قدیم و معلّم افلاطون بوده اظهار ساخته است که آنچه خدایان ماذون ساخته اند که درک کرده و فهمیده شود باید که در درک و فهم آن جدّ وجهد تمام مرعید اریم لیکن از علمی که ماورای این است باید از راه وحی متعلّم گردیم وهمچنین اریسطارخ که اندکی پیش از عصر افلاطون بوده ذکر کرده است که آنچه امورات الهی اند در بارهٔ آنها حکما پشتر از عوام نمی دانند و اگر کسی ادّعا نماید که درین باب زیاده از دیگران دانسته و فهمیده پس بدان که مغروری کرده است و بس و پرفریوس که در سنه ۲۵۰ مسیحیّه بود گفته است که چون متقدّمین بسیار در طلب حقیقت بوده‌اند لهذا دعا و استغاثه می نمودند که یکی از خدایان بایشان نمایان گردد که بدین طریق بر حقیقت هدایت یافته و از شکّ و تردد بیرون آمده اطمینان قلب حاصل نمایند و افلاطون درطی کتاب الثیبیادس نام

و سائر کتب خود باین ظنّ و امیّد اقرار داشته است که چون انسان در فهم و درک امورات و ارادهٔ الهي عاجز است بنابرین امید بلکه لازم است که بر انسان وحي نزول یابد تا بدین وسیله در امورات الهي علم لازمي تحصیل گردد مخفي نماند که هر چندیکه حکماي مزبورۀ و سائر حکماي ایّام سلف در علم و حکمت بکمال رسیده بوده اند باز بقراري که از کلمات مسطورۀ و سائر مطالب کتب ایشان بواضحي مفهوم ومعلوم میگردد در معرفت الله بمرتبهٔ ناقص و عاجز بوده اند که اکثر ایشان بوحدانیّت خدا نیز قائل نگشته اند و آنانیکه قائل وحدانیّت بوده اند باز در خصوص این یقین تام تحصیل ننموده بغیر از خداي قدیم و مطلق بخدایان دیگر و کوچکتر از آن معتقد بوده اند فلهذا حکماي قدیم نیز چنانکه مسطور گشت هم بگناه و حال خراب انسان و هم در باب تحصیل کفّارۀ و نجات بعجز عقل شهادت داده اند خلاصه از مطالبي که الي الحال درین مقصد تبئین و استدلال یافت بالکلیّه واضح ولائح است که عقل انسان بهیچوجه چارۀ و علاجي که عفو گناه و نجات از آن رهگذر بوده باشد تحصیل نمي تواند نمود حال ازین مطلب فارغ گشته بمذاهب بت پرستان رجوع و ملاحظه نمائیم که براي تحصیل عفو و نجات در آنها چه بیان شده است

مقصد دوم

درین مقصد آن وسائل‌را بیان و اظهار خواهیم ساخت که بنابر تعلیمات مذاهب بُتپرستي عفو و نجات بدان وسائل است

چون مذاهب بُت پرستي در عالم بسیار و ذکر تمامي آنها باعث تطویل کلام و موجب تکرّر خاطر مطالعه کنندگان میگشت لهذا درین موقع بذکر مذاهب مشهورهٔ بُتپرستان که اوّلاً مذهب فرس قدیم ثانیاً مذهب هندویان و ثالثاً مذهب اهلي چین است مبادرت و اکتفا خواهیم

ورزيد چون مذاهب مذكوره هم مشهورترين مذاهب بتپرستان و هم متابعان محمد نيز اندكي از آنها مخبرو مستحضر اند و چون وسائل مذكوره مذاهب ثلاثه در سائر مذاهب بتپرستي نيز با اندك تغئير و تبديل و يا برسبيل اختصار بيان و اظهار گشته اند فلهذا جهت مطالب اين اوراق ذكر همانهارا مناسب و مكتفي شمرديم مخفي نماند كه الحال در عالم تخميناً چهار هزار لك كه هر لكي صد هزار بوده باشد بتپرست و هزار يك صد لك محمّدي و نود لك يهودي و دو هزار و دويست و هشتاد لك مسيحي ميباشند

اولاً ذكر مذهب قديم فرس گذارش آن بدين نحو است كه مذهب مزبوره از زردشت كه پيغمبر كاذب آن اهل بوده بر قرار گشته است بدين نوع كه اگرچه خبر صحيح و معتبر درباب او يافت شده باز اكثر گمان دارند كه او شش صد سال قبل از مسيح و هزار دويست و بيست و دو سال پيش از هجرة محمد در ولايت آذربايجان در شهر ارومي تولّد يافته و در ايّام سلطنت كشتاسپ شاه آغاز تعليم نموده مذهب خودرا برپا كرد پوشيده نماند كه چنانكه از تواريخ و كتب قديم و از كتاب دبستان شيخ محمد محسن فاني نيز واضح و معلوم ميگردد مذهب اهلي فرس قبل از خروج زردشت مذهب صابئين بوده و اين مذهب درآن اوان در ولايات ايران و شام و عربستان رواج كلّي داشته نظر بآن اهالي ولايات مذكوره بپرستش و سجود آفتاب و ماه و ستارگان اشتغال مي ورزيدند و هرچندي كه بنابر تعليم اصل آن مذهب در ايّام قديم بخداي واحد قائل و معتقد بوده اند نهايت در عصر زردشت منحرف و تماماً ببت پرستي افتاده بخدايان بسيار معتقد گشته بودند و بسحر فاحش مي پرداختند در اين حال زردشت خلاف اينهارا درك و دريافت نموده بآن فكر و خيال افتاد كه اينگونه چيزهارا ازميان برداشته موافق مذهب قبل مذهبي برقرار نمايد نظر باين ادّعاي پيغمبري نموده اظهار كرد كه هورمز بمن وحي فرستاده و حكم فرموده است كه مردمرا بحقيقت هدايت نمايم و طريق عالم نوررا بايشان اظهار و بيان

سازم و چون خود کشتاسپ بر او معتقد گشته تعلیم و مذهبش‌را پیروي کرد تمامي اهل ایران نیز بمذهب مزبور درآمده قائل و مطیع او گشتند و آن مذهب الي ایّام خلافت عمر در ایران رونق کلّي داشته لیکن در زمان خلافت خلیفهٔ مذکور عربان بر ایران دست یافته در جاي مذهب مزبور دین محمدرا بر قرار نمودند بدین تفصیل که بعد از آنکه امر خلافت بعمر قرار گرفت بدین حکم و فرمان لشکر عرب‌را بایران فرستاد که اگر اهلي آن ولایت دین محمّدي‌را بخوبي و خوشي مطیع گشته قبول نمایند فبها والاّ با ایشان محاربه و مقاتله نموده آنهارا جبراً و کرهاً معتقد قرآن و تابع محمّد سازند و چون ایرانیان از قبول دین اسلام ابا و امتناع نمودند پس لشکر عرب آغاز حرب نموده سّه دفعه از سپاه ایران مغلوب و در دعواي چهارم بر ایشان غالب آمده ولایات اطراف رود فرات‌را متصرّف گشتند و بعد ازین مقدّمه یزدجرد بن شهریار که از اولاد واحفاد خسرو پرویز و آخرین پادشاهي از ملوک ساسانیه بود بر تخت سلطنت ایران متمکّن گردید در آن آوان سعد بن ابي وقّاص که سردار لشکر عرب بود به نزد یزدجرد ایلچي فرستاده گفت که اورا بقبول دین محمد تکلیف نمایند و اگر قبول نکند اظهار جنگ کنند نهایت یزدجرد بتکلیف مذکور اعتنائي نکرده بلکه از آن سخنان غبار نقار بر خاطرش نشته خشمناک گردید و بتهیّه و تدارک جنگ فرمان داده سپاه بسیاري‌را فراهم آورد و لشکر طرفین در نزدیک قادسیه مجتمع گشته بعد از تلاقي فریقین لشکر ایران مغلوب و منهزم گردیده درفش کاویاني بدست عربان افتاد و در سنه ۲۱ هجرة در بیابان قریهٔ نهاوند نزدیک بشهر همدان لشکر عرب باز بسپاه ایران شکست فاحش داده تمامي ایران‌را متصرّف گشتند و یزدجرد بمرو فرار نموده در نزدیکي این شهر بدست آسیاباني گشته شد و همگي ایران بدین نوع بتحت فرمان خلفا افتاد و مدت دویست سال عربان در آن سرزمین حکمراني کرده اکثر اهالي ایران از خوف و ترس خلفا وعساکر ایشان و یا بعلّت اینکه از ظلم و بیداد آنها آزاد گردند دین عربان‌را

که بر ایشان دست یافته بودند ناچار قبول نمودند و کساني که سر از طوق اطاعت باز کشیده در قبول مذهب عربان اهمال ورزیدند یا از عربان بقتل رسیدند و یا جلاي وطن اختیار نموده بسمت بلوچستان و هندوستان فرار کردند چنان که از نسل ایشان الي الآن در ولایات مذکوره باقیمانده و متابع طریقهٔ زردشتي بوده گبر نامیده میشوند در این صورت دین محمّدي‌را قبول کردن ایرانیان نه بدین وسیله بوده که در طریقهٔ مزبوره متعلّم گشته و مواعظ و نصائح دینیّه شنیده و بمطالب و معاني قرآن رسیده دریافت نموده اند که این دین بر دین زردشت ترجیح دارد و آنرا ردّ و این‌را قبول کرده باشند حاشا بلکه این امر محض بضرب و زور عاسکر عرب صورت انجام یافته است چنانکه گذارشات و احوالات مسطوره در کتاب سند التواریخ و جلد ثاني روضة الصّفا مفصّلاً سمت تحریر یافته و بر راي دانایان تواریخ پوشیده و پنهان نیست

و آنکه مذهب زردشت است بدین رهگذر است که زردشت همهٔ آن آیات و تعلیمات‌را که ادّعا نموده بود که باوحي بر من نازل گشته اند ثبت کرده بملّت خود وصیّت نمود لیکن بعد از آنکه الکسندر یعني اسکندر بر مملکت ایران غالب و مسلّط گشت بقدریکه توانست از آن کتاب بدست آورده بر طرف ساخت نظر باین از کتب اصلي زردشت محض چند سور و اوراق باقي مانده تا زمان پادشاهان ساسانیه متفرّق بودند نهایت در عصر مزبور جمع آوري گشته و دریک جلد مجتمع گردیده بزنداوستا (یعني زند پازند) مسمي شده الي الآن درمیان گبران هندوستان ندرتاً یافت میشود و یک عالم فرنگي جلدي‌را از آن کتاب درآنجا تحصیل نموده بفرنگستان آورده است و کتاب مزبور از اصل زبان که زند و پهلوي است بالسنهٔ فرانس و نمسه ترجمه شده است وماصوج بن عبدالحسن نیز از گذارشات و مذهب زردشت در کتاب ریاض الذّهب و معدن الجواهر خبر داده است و بنابر مضمون کتاب زنداوستا تعلیمات و تکلیفات زردشت

بدين طريق است كه تعليم داده بيان نمود كه واجب الوجودي هست واورا سروآنه اكسرانة يعني زمان بي حدّ و نهايت ناميده است و چنين اظهار كرده كه پيش از همه هورمز از او صدور يافت و خلق شد و از نور محض خلق گشته بهترين همهء مخلوقات و خالق سائر موجودات و اصل كلّ خيرات است و هورمزدر آغاز آن هفت ارواح نوررا كه پادشاهان آسمان و امشاسپندان خوانده مي شوند خلق كرده بعد ازينها يزدان را كه ارواح نوراند و بعد ازينها سائر مخلوقات نيك را آفريده است و نظر باين متابعان دين زردشتي همگي خير و خوبي و نوررا كه در عالم مي باشد از هورمز و تمامي. شرّ و بدي را از اهرمن ميدانند كه اين در ابتدا بحسب اصل و مرتبه باهورمز برابر بوده بعلّت حسد شرير گشت و آن هفت ديو بزرگ و تمامي سائر ديوان از او بوجود آمده بزرگ آنها است و انسان را نيز فريفته و ببدي انداخته و بمذلّت گرفتار ساخته است ليكن در آخر الزّمان هورمز بر اهرمن غالب آمده و پادشاهي ظلمتش را منهدم گردانيده كلّ شرّ را از جهان خواهد برداشت و بنابر تعليمات مذكوره اشخاصي كه پاك و نوراني گشته اند به بهشت خواهند رفت و ناپاكان بظلمت ابدي انداخته خواهند شد

و بجهت اينكه آدمي از تاثير حكم و قوّت اهرمن محفوظ گشته پاك و نيك گردد زردشت بتابعان خود چنين امر نموده است كه كتابش را مكرراً تلاوت نمايند و تكاليف را بجا آورند و در باب پاكي ظاهري و باطني جاهد و ساعي بوده با عمال حسنه اقدام نمايند و مخلوقات اهرمن يعني همهء حيوانات موذي و مسموم را مبغوض داشته كه آنهارا بكشند از قراري كه در كتابش در همين خصوص بدين نحو مسطور گشته كه گويا هورمز بزردشت چنين گفته است كه هر آنكس كه در عالم من كلام مرا با تكاليف لازمه و صوت خوش و خوب بخواند روح او آزادي يافته باماكن و مساكن سماوي خواهد پريد من هورمز پل را از براي او سه آنقدر كه هست زياده پهن خواهم ساخت و او روحاني و مانند آسمان پاك گشته جلال آسماني خواهد يافت

و این پُل بنابر تعلیم زردشت پُلي است که گویا بالاي جهنّم کشیده شده و راه از آن به بهشت میرود محض ارواح پاک و نوراني‌را قوّت و قابلیّت عبور از آن مي باشد و درجاي دیگر همان کتاب مسطور است که هورمز چنین میگوید که شخصي که پاک فکر و پاک گفتار و پاک رفتار باشد اورا بزرگ خواهم ساخت و در بهشت بهمن اورا فراواني خواهم داد و او آن کس‌را که در اعمال عدالت و پاکي ساعي است قبول خواهد کرد و بهمن پادشاه اوّل است از پادشاهان سبعهٔ آسماني که ذکر گشت و دیگر در کتاب مزبور مذکور است که انسان که سرور حیوانات است باید که بر آنها برکت بخواند و این بر او لائق و لازم است زیرا که حاکم آنها است و همین اورا پاک خواهد کرد لیکن مخلوق اهرمن‌را باید بکشد و همچنین زردشت جهت حفظ شرّ و تاثیر اهرمن براي متابعان خود نماز مقرّر داشته امر نمود که در نمازهاي خود اوّلاً اسم هورمزرا مذکور ساخته باو امید و اعتماد به بندند و بعد از او بامشاسپندان و یزدان و بآفتاب و ماه و آتش و آب و بهمهٔ درختان که هورمز خلق کرده است و بنابر قول زردشت متابعانش بهمین نمازها از تاثیر و حکم اهرمن محفوظ و پاک خواهند شد و هرچندیکه زردشت بوحدانیّت خدا اقرار داشته خواسته است که بت پرستي فاحش‌را از میان بر دارد و اگرچه ظنّ و راي او درین نمازها این بوده که چون متابعانش بوسیلهٔ امشاسپندان و یزدان و آفتاب و ماه و آتش اعانت و کرامت مي یابند محض بدین سبب آنهارا سجده نمایند باز بهمین نمازها ایشان‌را دلالت به بتپرستي کرده اکثر تابعان او آنهارا خدایان دانسته سجده و عبادت نموده بتپرست گردیدند

و بنابر امر او بایست که در هر شبانه روزي پنج نوبت نماز گذارند بدین ترتیب در وقت صبح یک دفعه و مابین طلوع و غروب آفتاب سه دفعه و پیش از خفتن یک دفعه و از براي مردگان نیز بایست که بعد از وفات شخص مدّت چهار روز اقربایش بجهت وي نماز گذارده تکالیف لازمه‌را بجا

آرند تا بدین وسیله روح میّت از عذاب و اذیّت اهرمن خلاصي یابد و در روز چهارم وفات گوسفندي‌را قربان کنند و در روز دهم باز نماز گذارده تکالیف‌را بجا آرند و ماوراي نمازها بگذرانیدن قربانیها نیز امر نموده است و قربانیهاي ایشان لباسهائي است که بموبدان خود میدهند و گوشتهائي که بر آنها نماز خوانده و برنج و میوها علي الخصوص انار و خرما و نان و یک هیزم مخصوصي که هوم نامیده مي پندارند که در آن قوّت محافظت حیات باشد و یک آبي که ازین هیزم با نمازها و تکالیف مختلفه ساخته آنرا پراهوام یا آب حیات نامیده اند و قربانیهاي مذکوره‌را موبدان و عرض کنندگان میخورند وگمان دارند که خیر و نفع کلّي دارد و علاوه برین بغسل و طهارت نیز امر نموده است و متابعانش بآب و خاک و بول گاو خصوصاً بآب زور طهارت مي کنند و آب زور آبي است که با نماز و تکالیف مخصوصه درست میکنند و در وقت طهارتیکه آنرا پادیاو مي گویند دستهارا باساعدها الي مرفقها مي شویند و رو را تا نرمهٔ گوشها و پایهارا الي کعبها و در اثناي این شست و شو جهت طلب استعانت هورمز و محافظت از اهرمن دعاها میخوانند و غسل ایشان چنان است که تمامي بدن‌را اول ببول گاو میشویند و با خاک خشکانیده بعد از آن با آب مي شویند و طهارت دیگر ایشان سِیّ[۳] شو است که درین طهارت با تکالیف و دعاي مخصوصه ابدان خودرا سِیّ[۳] دفعه مي شویند

حال در حین مطالعهٔ مطالب غسل و طهارت مزبور بیاد هرکس خواهد آمد که این عمل ایشان بنحوي محمّدیان بسیار شباهت دارد و همچنین گذارش پل مذکور پل صراط اعتقادیهٔ محمّدیّه‌را متذکّر خاطر ساخته سوال مي شود که آیا این مشابهت و مطابقت ازکجا بهم رسیده جواب این است که چون دین زردشت بادین صابئین (یعني دین مجوس) موافقت کلّي دارد چنانکه این اصل و بنیاد آن است و[۹] دین صابئین قبل از محمّد در عربستان بسیار اشتهار داشتند لهذا گمان اغلب است که گذارش پُل صراط

و کیفیت طهارت و غسل‌را محمّد از همین مذهب و از عادات یهودیان که طهارت و غسل نیز دارند تتبّع و اخذ نموده است محض بدین تفاوت که اندکي تغیئر و تبدیل داده است

خلاصه مطالب فوق الذّکر آن وسائل اند که زردشت بتابعان خود بیان و اظهار کرده تا با آنها از گناه پاک گشته نجات یابند نهایت اینکه وسائل مزبوره بجهت تحصیل مراتب مذکوره بالکلیّه ناقص اند واضح و آشکار است وما نیز بعد ازین فرصت یافته انشاء الله ثابت و مدلّل خواهیم ساخت

ثانیاً بیان مذهب هندویان مذهب اکثر هندو دین برامه است و آن یکي از قدیم‌ترین مذاهب عالم است زیرا چنان که گمان میرود در ایّام موسي یا قبل از ان بر قرار گشته در هندوستان جاري و اشتهار یافته پیروان آن الآن در عدد از متابعان محمّد قدري زیاده هستند و گذارش آن ازین قرار است که در آوان قدیم بنحویکه هندویان در کتب خود شان نقل مي کنند برمها که بزرگترین خدایان ایشان است در صفت انسان بر زمین آمده مردم‌را تعلیم داده و هدایت کرده است نهایت در حقیقت الامر برمها شخصي بوده که مذهب ایشان‌را در آن زمان بر پا نموده است و تعلیمات و کلمات برمها از طریق تواتر بایّام بعد رسیده و یاصه نام مردي از علماي هند که تخمیناً هزار و دویست سال قبل از ظهور مسیح یعني چند مدت پیش از عهد داؤد بوده آنهارا جمع آوري کرده در چهار کتاب ثبت و ضبط نموده است لاکن بنابر اخبار دیگر ویاصه فقط پنج یا شش صد سال قبل از مسیح بوده است و هندویان کتب مذکوره‌را که در زبان سنسکریت که زبان قدیمي آن اهل است مرقوم گشته وید مي نامند علاوهٔ اینها شش شاستر و هژده پران نیز دارند که هندویان انها و اینهارا بجمیعها کتب دینیّهٔ خود مي شمارند و درین کتب هم تعلیمات مذهب هندویان وهم آن نمازها و دعاها که درحین عبادت بایست خوانده و هم کیفیّت قربانی‌ها و تکالیف و سائر عادات عبادات خلاف ایشان و گذارشات خدایان

و دیوتاهاي آنها مسطور گشته اند و هرچندیکه بنابر تعلیمات کتب مزبوره هندویان بخدایان بیشمار قائل و بتپرست اند باز بخداي واحد تعالی نیز معتقد اند چنانکه اورا قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و باعث و سبب کلّ دانسته پرابرمهه یعني غیب المغیب و برمهه و رام و آتمه یعني روح مي نامند و از روي کتب هندو خدارا دو حالت است یکي نرگن و دوم سرگن نرگن آن است که گُن یعني صفت ندارد ووقتي که خدا درین حالت باشد عالم معدوم است و این حالت او بیرون از تقریر و بیان است گویا حالتي است که با حالت خواب و نوم تشبیه توان کرد و در آن حالت نسبت باو نمي توان گفت که پاک است یا ناپاک صادق است یا کاذب قادر است یا عاجز دانا است یا نادان زیراکه بالکل نرگن یعني از صفات عاري است و بهمین جهت اورا برمه میگویند یعني نه مذکّر نه مونّث بلکه مخنّث است و سرگن آن است که صفات داشته باشد و این حالت در آن وقت بخدا رو میدهد که ارادهٔ خلق کردن دارد و آنوقت در خدا مادّهٔ تکوینیّه بجنبش و در برمهه قوّت غضبیّه درمي آید در آن حال صفات ثلاثه که آنهارا ست رج تم نامند یعني صداقت و محبت و غضب از او صدور مي یابند و دنیا پیدا مي شود آنگاه او در همه اشیا حلول کرده مثل شیر و شکر مي آمیزد چنانچه در وید مسطور است که خدا در وقت خلق مخلوقات میفرماید که من واحدم و لیکن بسیار خواهم شد باز در وید مرقوم گشته که همان یک خدا است که گاهي بشکل مزارع درآمده بر زمین زراعت مي کند و آب شده آنرا سیراب مي سازد و غلّه گشته همهٔ مخلوقات را سیر مینماید قوّت و ضعف از او است و بس

در منڈک اپنشد اتهرون وید چنین بیان شده که آتش سر خدا است و مهر و ماه چشمان او و جهات عشره گوشهاي او و وید کلام او و هوا دم او و مخلوقات عقل او و زمین پاي او است و جان تمامي خلایق همان است و همه او است و اجردهنده و اجرایابندهٔ هر خیر و شر خود او است و او در

آدمیان و دیوتاها و در هوم و بلدان بودوباش مي کند و بر آسمان مشي میفرماید ماهي شده در آب مخلوق میگردد نباتات گشته از زمین میروید سرچشمه شده بر کوهها بجریان در مي آید جسم هوم و بلدان هم او است و باوجود اینهمه امور باز او نهایت قدّوس و بزرگ است و باز در وید مرقوم گشته که جان و خدا متحدّ اند و برمهه که اصل است یک است

الحاصل ضرور نیست که درین باب دلائل دیگر از کتب هندو برآریم زیراکه خلاصهٔ وید و شاستر و پُران همین است که صرف یک برمهه است و بس و غیر ازاو چیزي نیست غرضکه نظر برمضامین کتب مذکوره خدائي که نرگن است بالتّمام خارج از صفات و بیان است و هرگاه سرگن میشود پس همه او است

و درین صورت که هندویان چنانکه از کلمات مذکوره معلوم است بوحدت وجود قائل و خدا و عالمرا یکسان مي دانند هرچندي که بخداي واحد تعالی قائل اند باز نظر بآن تعلیم خلاف و باطل به بتپرستي فاحش افتاده بغیر ازاو بخدایان بسیار و کوچکتر ازاو اعتقاد دارند از قراري که درمیان خدایان خود برمها و شیو و ویشنورا از سائر بزرگتر شمرده مي گویند که پرابرمهه در ازل برمههرا از ذات مغیب خود بصدور و ظهور رسانید و در برمهه خالق گشته بوسیلهٔ آن عالمینرا خلق نمود و بعد از آن ویشنورا که حافظ است و بعد از ان شیورا که تخریب و تجدید کننده است از خود بظهور آورد و بنابرظنّ و زعم و احادیث ایشان خدایان مزبوره در آوان متدّده و زمان مختلفه باصور گوناگون درمیان مردم بیان و نمایان گردیده چنانچه در کتب ایشان ذکر گشته که ویشن در وقتي در صفت انسان و ماهي و در وقت دیگر در صورت آدم و شیر و در آوان دیگر در صورت شخصي قصیر القامت وهمچنین در اوقات دیگر باصور دیگر در عالم ظاهر و عیان گشته است و بهمین خدایان خلاف سجده و عبادت مي کنند نه بخداي واحد حقیقي که ازاو نیز جزوي جزوي در کتب ایشان بیان گردیده و سواي اینها بچند

لک خدایان کوچک نیز که اشکال آنهارا باصور غریب و عجیبه در بت خانهاي خود گذاشته اند قائل بوده آنهارا پرستش مینمایند و قصد و غرض از گذاشتن اشکال مذکوره این است که با آنها صفات خداي غائب‌را که پرابرمهه است یا صفت و صورت خدایان دیگر یا صورتي‌را که ویشن یا سایرین در آن ظاهر گردیده اند بیان و تفصیل نمایند نهایت عوام النّاس حتّی اکثر اشخاص خاص نیز همان شکلهاي چوب و سنگي‌را خدایان خود دانسته عبادت مي نمایند و قطع نظر ازین بمهر و ماه و انجم و آتش و بکاهنان خود که ایشان‌را برهمنان میگویند و بدرویشان خود که جوگي مي نامند و همچنین ببعضي حیوانات مثلا بگاو و فیل و میمون و شترمرغ و درخت پیپل و تلسي و غیر هم سجده و عبادت مي کنند و در خصوص انسان اعتقاد ایشان این است که روح آدمي بعد از مرگ باقي مانده هرکس جزاي اعمال خود خواهد یافت لیکن چون به تناسخ اعتقاد دارند پس آن تعلیم صحیح و حق‌را بدین تعلیم باطل و خلاف باز آلوده و خراب ساخته اند یعني هندویان بنابر مضامین کتب خود در آن گمان خلاف افتاده اند که گویا روح بعد از آنکه از بدن مفارقت نموده تا اینکه مستوجب بخت بهشت خدایان گردد باید مدّت چند قرن از بدني ببدني نقل کند لهذا مي گویند که کسیکه در ایّام این عمر بدي کرده است تا آنکه روحش از آلودگي پاک گردد بعد از مفارقت بدن انساني ببدن حیواني نقل مي کند چنانکه اگر درین عمر بدتر بوده ببدن بدترین حیواني حلول و اگر بهتر بوده ببدن حیوان بهتري دخول خواهد کرد و کسیکه درین عمر مرتکب بدیهاي بسیار و اعمال قبیحه گشته اولاً چند مدّت در جهنّم عذاب بیغایت خواهد کشید تا بعد از آن ماذون تواند گشت که باز بروي زمین آمده در بدن کرمي یا سگ و یاگربه ساکن گردد و بالعکس کسي که درین عمر خوب رفتار و صادق بود بعد از وفات روحش در بدن شخص خوب و عابدي قرار خواهد گرفت نهایت کسیکه جهت حرمت بتي عمل مخصوصي بجا آورده یا مال و ملک خودرا ایثار برهمنان نموده یا جهت

تحصیل نجات خود بخود عذاب و زجر بسیار رسانیده یا خودرا در آب رود گنگا غرق یا در آتش حرق ساخته و یا اینکه مانند اینها عمل دیگر کرده باشد محض آنکس بعد از وفات بی تامّل بآسمان و بهشت یکی از خدایان خود رفته مدّت هزاران هزار سال در آنجا بلذّات جسمانی و مجازی عیش و عشرت خواهد کرد و چنانچه در کتب ایشان ذکر گشته بهشت برمها گویا چند صد فرسخ طول و عرض و اوج داشته لذّات و جلال آن بیرون از تقریر و بیان است و اطراف بهشت ویشن زیاده از شیٔ هزار فرسخ راه است و تمامی عمارتها و عمودها و نقشهای آن از طلا و جواهر اند و کسی که داخل آن گردد چندین هزار کنیزک حوریّه و عرادها و تخت روانهای بسیار خوب و مزیّن و مرصّع بجواهرات در آنجا باو داده خواهد شد و در آن بهشت احواض بسیار خوب و در اطراف آنها گلهای رنگارنگ خواهند بود لیکن بهترین بخت و مراتب اعلیٰ را در آن نشأهٔ محض آن جوگیان خواهند یافت که در ریاضت و خود رنجانی بمرتبهٔ کمال رسیده اند و بخت ایشان این خواهد بود که چنانکه قطرهٔ بدریا همچنان ارواح ایشان بذات خدا غرق و متحدّ خواهد شد بنویکه در باب این مطلب در کتاب اپنشد بدین دستور مسطور گشته که روح عارف و عابد بعد از مفارقت بدن نور گردیده و مانند برق به بهشت برمها صعود نموده دائماً با او متحدّ خواهد بود و در موقع دیگر همان کتاب مذکور است که روح شخص پاک بعد از مفارقت بدن باصل خود عود نموده و باز با آن نور اصل و غیر حادث اتّحاد یافته با او متحدّ خواهد گشت خلاصه تعلیمات مذهب هندویان که ما بر سبیل اختصار اظهار ساختیم بدان سیاق است که گذشت نهایت بهر عاقل و عارف مکشوف و معلوم خواهد بود که تعلیمات مذکوره بالکلیّه باطل وخلاف اند بچند وجه

اوّلاً هندو نیز چنانکه از کتب ایشان معلوم میگردد قائل اند که خدا یک است و بس و بمقتضای عقل نیز می باید که خدا از همه افضل و اعلیٰ

و اکمل باشد و آنکه از همه اعلي و بهتر است صرف یک خواهد بود نه بسیار و خالق صرف یک میتواند شد و بس زیراکه اگر کسي بگوید که خالق دو اند یا بسیار اند پس ازین مرحله ثابت مي شود که هر واحد بانفراده آن طاقت و قدرت ندارد که همه اشیارا خلق کند بلکه باستعانت و استمداد یکدیگر دنیارا خلق کرده اند نظر برین هرفرد از آنها فرد کامل و خداي قادر و مطلق نخواهد بود و بندگي و عبادت صرف اورا لائق و واجب است که از همه اعلي و اکمل و مالک و خالق کل باشد و انسان نیز صرف خداي واحدرا با تمامي دل و جان خود عزیز و محبوب تواند داشت نه دوتارا زیراکه محبّت ولي انقسام پذیر نیست و از انجا که بندگي حقیقي و عبادت دلي بر محبّت موقوف است لهذا آدمي محض معبود واحدرا بصداقت و راستي بندگي و عبادت میتواند کرد چنانچه نوکر فقط خدمت یک آقارا بخوبي و درستي بانجام مي تواند آورد پس آنکس که سواي خداي حقیقي و تعالي بدیگري اعتقاد دارد و دیوتاهارا پرستش میکند محبّت دلي و اعتقاد حقیقي او از خدا برگشته است و درحالیکه او خدارا با همگي دل و جان خود دوست ندارد پس عبادت و بندگي خداي حقیقي از چنین شخص انجام نخواهد یافت

ثانیاً تعلیم تناسخ نیز تعلیمي است خلاف و باطل و آن بموجب اقوال هندو بدین کیفیّت است که گویا روح انسان از قالبي بقالبي میگردد چنانچه بعد از مرگ روح آدمي گاهي بجسم انساني و گاهي بجسم کرم و حیواني پیدا میگردد تا بدین وسیله از گناه پاک شود مثلاً منو که یکي از علماي هندو است میگوید که هر آدمي که طلا از برهمن دزدیده باشد حین تولّد دیگر بانگشتهاي دستش مرض کهني خواهد بود و هرکه شراب بخورد سیاه دندان و آنکه بر دیگران تهمت کند کنده دهن و آنکه بخواندن وید استحقاقي ندارد و بخواند ابکم و کند زبان پیدا خواهد شد و هرکس که جامه بد زدد مبروص و اگراسپ بد زدد لنگ و اگر چراغ بد زدد نابینا و آنکه از راه شرارت

چراغرا بکشد یک چشم متولّد خواهد گردید پس برطبق اعمال تولّد نخستین نادان و گنگ و نابینا و ناشنوا و بیدست و پا پیدا می شوند تا در روبروی مردمان صحیح و تندرست حقیر و ذلیل نمایند باز در شاستر هندو مرقوم است که مردمان بسبب گناه تولّد نخستین خودها نه صرف بیدست و پا و نابینا وغیره بلکه در قالب جانور و درخت و نباتات وغیره نیز متولّد می شوند مثلاً در شاستر منو مسطور گشته که هرکس که غلهءرا که هنوز از خوشه بر نیامده است بد زدد در قالب موش تولّد خواهد یافت و اگر آبرا بد زدد در قالب غوطه خوار و اگر روغن چراغرا دزدی کند در پروانه و اگر آهورا بسرقه برد ببدن گرگ و اگر میوه بد زدد در بدن میمون و اگر مال پنڈت بد زدد در بدن نهنگ یا در مثل آن تولّد خواهد یافت و آنکه جواهر بد زدد پس صدها هزارها دفعات بصورت نباتات گیاه و گل و گلبن و غیره مصوّر گشته متولّد خواهد شد بلکه آنچنانکه گناه کرده اند خفیف یا شدید همچنان تولّد خواهند یافت و مردم خشمناک و عیب گیر در قالب شیر و مردمان شهوت‌پرست و متابعان خواهشهای بد در جانوران مردار خوار و در زشت ترین کرم ها تولّد خواهند یافت و در اگنی پُران مسطور است که کسیکه از ولادت انسانیّه محروم و مهجور شده در مخلوقات دیگر تولّد یافت بعد هشتاد لک تولّدها باز در جسم انسانی متولّد می تواند شد

الحاصل مطالب مذکورهٔ بدیهی البطلان اند زیراکه صفت علم یکی از صفات لازمهٔ روح است و محال است که روح از صفات لازمهٔ خودش یعنی از علم وغیره عاری و خالی باشد لیکن باوجود این هندو اقرار می دارند که آدمی از تولّد های سابقهٔ خود هیچ خبری ندارد و در حالتی که روح در بدن جانور یا در نباتات حلول کرده از صفاتش نه علم باقی مانده نه صفت دیگر پس از کجا باو معلوم خواهد شد که قبل ازین تولّدی داشته است یا در فلان جانور روح آدمی است و اگر هندو دعوی می کنند که این معنی از کتب ما بما رسیده و ثابت گردیده است پس بر آنها لازم

و واجب است که اوّل حقیّت کتب خودرا ثابت و مدلّل کنند و این معني که کتب هندو از خداوند تعالیٰ نیستند ما بعد بیان خواهد شد خلاصه محال است که علمیّت که صفت ذاتیّهٔ روح است از روح محو و منفک گردد بلي در روح بچه علم ظاهر نیست بلکه دران پوشیده مي ماند چنانکه درخت در تخم لیکن هرگاه که درخت از تخم بدر آمده پس محال است که باز درآن پوشیده و مخفي گردد همچنین غیر ممکن است که علمي که بعد از ایّام طفولیت در روح ظاهر و پیدا شده باز زائل و نابود گردد بلکه آنچنانکه روح باقي و غیر فاني است همچنان علمیّت و دیگر صفاتش نیز باقي و پایدار اند

باز هندو مي گویند که روح انسان بدین مطلب از قالبي بقالبي نقل میکند که سزاي گناه بیابد و از آلودگي گناه پاک گشته آخر الامر آن لیاقتي بهم رساند که باز در قالب انساني تولّد یابد مگر نمي دانند که روح در حالت بي علمي نه نیکي نه بدي تواند کرد و نه قابل سزا است نه لائق جزا زیراکه اینهمه موقوف بر آنست که روح از ارادهٔ و احکام الهي واقف باشد و بداند که نیک چیست و بد کیست و سزا و جزا چه چیز است چنانچه سابقا بیان گشته است و در حیني که روح از بدن جدا شده بدن نه نیکي میتواند کرد نه بدي زیراکه بدن از علم خالي است و ازین جهت افعال مذکورهٔ از جانوران شدني نیست باز هندو اقرار دارند که آدمي بسیار خور بعد از مرگ در خوک و مردم خشمناک و قاتل در شیر پیدا خواهد شد پس سوال لازم مي آید که آیا روح در خوک پاک و در شیر حلیم و نرم خواهد گردید حاشا وکلا پس بدیهي است که تعلیم تناسخ بالکل باطل است و در انجیل هم بواضحي تمام بیان شده که آدمي صرف یکبار متولّد مي شود و یکبار مي میرد بنحویکه در آیه ۲۷ باب ۹ نامهٔ بعبرانیان مرقوم گشته که بر مردم یکبار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرّر است

ثالثاً آنچه تعلیم اتّحاد است که هنود بنابر آن میگویند که روح آدمي

وقتي که از ناپاکي و آلودگي گناه پاک گشته آخر الامر بذات الهي عود مي کند و چنانکه قطرهء در دریا همچنین بذات آمیخته در آن فنا و نابود مي شود این نیز تعلیم خلاف و خیال باطل است زیراکه آدمي در باطن خودش خودرا وجودي خاص میداند و تقاضاي دلش طالب بخت ابدي و لازوال است چنانکه دل انسان به بخت و سعادت چند روزه راضي و ساکت نمیگردد و ظاهر است که خداي تعالی این تقاضارا بهمین مطلب در روح آدمي ثبت کرده است که رفع شود و روح آدمي مالک بخت جاوداني گردد لیکن در حالیکه روح انسان مانند قطره در ذات خدا وصل و فنا شود پس آن تقاضا ابداً انجام نخواهد یافت نظر برین آشکار و یقین است که روح بهیچ وقت نیست و نابود نخواهد شد بلکه همیشه باقي خواهد ماند و همین مطلب در اکثر از آیات توریت و انجیل بیان و عیان گردیده است و بجهت تحصیل بخت ابدي نه اتحاد ذاتي بلکه اتحاد و موافقت و مطابقات ارادهء انسان با ارادهء الهي لازم و ضرور است و بس

رابعاً این دعوئي هندو که آتما یعني روح در انسان و حیوان یکسان و خود خدا است خلاف عقل و عادت است زیرا کاري که آدمي آنرا مي تواند کرد جانور در کردن آن عاجز است و امور خداوندگار از انسان خاکسار صورت پذیر نمیگردد چنانچه حیوان مثل انسان ناطق و گویا و کاتب و ذیعلم نمي تواند شد و انسان مانند خدا قادر و عالم نیست بلکه برگ گاهي‌را هم بوجود نمي تواند آورد پس بچه طریق مي توان گفت که در خدا و در انسان و در جانوران همان یک روح بوده باشد اگر بالفرض در همهء آنها همان روح مي بود پس در آنها اتحاد افعال و اعمال هم لازم آمدي حالانکه چنین نیست لهذا ظاهر و آشکار است که روح جانور دیگر است و روح انسان دیگر و روح خدا ماسواي این هردو و فیمابین هریک از آنها تفاوت آسمان و زمین است

اگر هندویان خواهند گفت که روح خدا در انسان و حیوان در مادهٔ جسمیّه گرفتار شده کمزور و نا توان گشته است پس ازین صادر میگردد که معاذ الله مادّه از خدا توانا و زورآورتر و خدا نسبت باو در زور و توانائي کمتر است این چنین دعوي خود مهمل و لاطائل و محال و باطل است و اگر روح آدمي و روح خدا همان یک روح بوده باشد پس لازم مي آید که هر شرّ و بدي که از انسان بعمل مي آید فعل خود خدا باشد بدین قرار که نعوذبالله خدا در دزد دزدي و در زاني زنا و در خونریز خونریزي میکند بدیهي است که این چنین اعتقاد کفرمحض خواهد بود و اگر برحسب عقیدهٔ هندو فاعل کل افعال مخلوقات و روح تمامي ذي حیات خود خدا است و بس پس هندو چرا مردم بدکاررا سزا میدهند و دربني نوع بشر شرافت و رذالت‌را اعتبار کرده کنّاسان وغیره‌را از برهمنان بدتر و ناپاک و از دیگران رذیل و ادني میدانند و بچه بیم و امید از دوزخ اعتقاد و هراسي داشته پرستش و عبادت مي کنند زیراکه اگر روح انسان خود خدا است پس چگونه بدوزخ خواهد رفت بدیهي است که خدا خودرا بدوزخ نخواهد انداخت و هرگاه آدمي خود خدا بوده باشد پس کرا عبادت و پرستش خواهد کرد آیا خداي تعالی عبادت خود یا پرستش و بندگي دیگران خواهد نمود لهذا پر مشخّص است که این قول هندو که روح همه مخلوقات خود خدا است بالکل باطل بل کفر کلّي است بلي انسان نظر بر علم باطن خودش خودرا مخلوق و بندهٔ خدا مي داند و ازین سبب است که عبادت و بندگي خالق تقاضائي است از تقاضاهاي ولي که در همه افراد بشر ظاهر و آشکار است و بنابر آن همگیان عبادت و بندگي خدارا بر خود لازم و واجب میدانند

خامساً اینکه اوتارهاي هندو اوتار خدا و صادق نیستند از افعال آنها ظاهر و آشکار است زیراکه خدا پاک و مقدّس است و محال است که در او شرّ بوده باشد یا او بدي بکند درین صورت مي بایست که اوتار برحق نیز همین

صفات داشته باشد لیکن اوتارهاي هندو بقراري که از کتب ایشان ظاهر و ثابت است شرّ و بدي هر قسمرا مرتکب گشته اند مثلاً درحق برمها در پُران بیان شده که او بدمست بوده است و در مطیسیا پُران مرقوم است که او یعني برمها تا مدّت صد سال مصطلح دیوتاها با دختر خود زنا کرده است و در پرانهاي دیگر مسطور است که او بسبب زنا و افعال بد خود ملعون شد و پرستش او موقوف گردید

و در حق وشن در پدم پران مذکور است که او خودرا بشکل و شباهت جلندر در آورده با زن او زنا کرد و باز جهت فریفتن زني دیگر خودرا بشکل درخت ساخته و دیگر اعمال قبیحه کرده است و شیو یا مهادیو در قریه شیوپور با زني فاحشه زنا کرد و روبروي اتري مني رشي برهنه برقص درآمد بدین سبب اتري مني براو دعاي بد و ملعونش کرد و بهمین جهت لنگ او فرو افتاد و در پدم پران گفته که شیو سر پسر خود برید

و درحق رام پسر دسرتهه در والمیک مرقوم است که نراومني اورا بد دعا کرد چراکه او بسیار جنگها وفتنه وفسادها برانگیخته و برهمنان کیثررا قتل کرده بود ونسبت بکرشن که اورا بر حسب مضمون بعض شاستر اوتار پورن برمهه میگویند در بهاگوت چنین نوشته است که او با زنان شهر گوکل زنا کرد و جامه‌هاي زنان متهرارا برداشته بر درخت کدم برفت شیر و ماست بدزدید، ازگاذر راجه کنس جامه‌ها بظلم بستد و اورا بکشت و دیگر راجهٔ کنس‌را نیز قتل کرد و زن این کوس بایس‌را بزبردستي در نزد خود داشت همچنین افعال .و اعمال اوتارهاي هندو در کتب ایشان بسیاري مرقوم اند نهایت ظاهر و هویدا است که مرتکبان چنین افعال اوتار خدا نمي توانند شد زیراکه محال است که خدا گناه یا فعل بدي بکند و این ادّعاي بعض اشخاص که خدا هرچه خواهد مي تواند کرد اگرچه حق است لیکن درین صورت که شرّ و بدي وگناه با ذات و ارادهٔ مقدّسهٔ او مخالفت کلّي دارد پس او آنهارا نمي خواهد و نمیکند بل نمي تواند کرد فلهذا همهٔ این اوتارها

کاذب اند و برمها و وشن و رام و کشن بجز اینکه آدمي و راجه بوده اند دیگر هیچ فضیلتي نداشتندي واي بر متاخرین هندو که از راه ناداني و گمراهي آنهارا دیوتا قرار داده پرستش و عبادت آنها اختیار کرده اند
سادساً اینکه وید و شاستر و پُران از جانب خدا نیستند خود از مضامین و مطالب آنها ظاهر و ثابت میشود بدین نحو که اوّلاً در کتب مذکوره نوشته است که عالَم خدا است و خدا درهمه کس فاعل وناطق است درین صورت همهء آن شرّ و بدي‌را که از مردم بوقوع مي آید بر خدا ثابت و پاکي و تقدّس و عدالت الهي‌را باطل میکنند ثانیاً در آن کتب کساني‌را که زنا و دزدي و فریب و دروغگوئي و هر قسم شرارت کرده اند اوتار خدا گفته و براي پرستش و عبادت تصاویر آنها و دیوتاها حکم شده است ثالثاً کتب مذکوره با بیان و تحمید اعمال قبیحه و افعال شنیعهء دیوتاها و اوتارها معتقدان و مطالع کنندگان‌را بدي مي آموزند و آنهارا برارتکاب گناه آماده مي کنند چنانچه این معني از آن اشلوکهاي نا مناسب و نالائق یعني از فقراتي که بکثرت در آن کتب مذکور و مسطور اند صادر و صاف ثابت و مبرهن میگردد مثلاً در کتاب کلارنو یک اشلوک هست بدین مضمون که کسانیکه بالدّوام در تصوّر برمهه مي مانند آخر الامر نجات و مغفرت آنها بسبب صحبت زنان مي باشد قتل کردن صواب است وشراب خوردن اولی آنکه بظاهر بهرشت یعني ناپاک است در باطن شدهه یعني پاک است و در کتاب شیام رهس اشلوک بدین معني است که شهوت و گوشت ماهي و شراب و صحبت زنان همین پنج چیز اند که تمامي گناهان‌را زائل میکنند رابعاً در آن کتب اختلافات بسیار است مثلاً در بعض پران مرقوم است که برمها و وشن و مهیش یعني شیو از بطن آدشکتي پیدا شده اند و آدشکتي بعد از زائیدن آن هرسه‌را شوهر خود گردانید و در بهاگوت مسطور است که از ناف وشن کلي برشگفت و از آن کل برمها پیدا شد و در پرانهاي دیگر مذکور است که از آدشکتي مادهء و تخمي پیدا شد که از آن وشن پدر

شیو برآمد باز در مطیسیا پران گفته است که برمها شیورا خلق کرد و در ناروبه پران که برمها و وشن و شیو از نارایـن بوجود آمدند بدین نحو که از جانب راست او برمها و از چپ وشن و از وسط شیو برآمد و در لنگ پران مسطور است که برمها و وشن مع زنان خود از شیو پیدا شدند بدین طریق که شیو از برمهانڈ صدور یافته و به پیرایهٔ شکل و صورت در آمده از جانب چپ خود وشن و لکشمی‌را و از جانب راست برمها و سرستی‌را پیدا کرد و در پدم پران گفته است که آن کسانیکه می گویند که دیوتاهای دیگر مثل برمها و مهادیو وغیره با نارایـن یعنی وشن برابر اند این چنین کسان دروغگو و کاذب اند باز در اکثر مقام رام و کرشن‌را اوتار وشن گفته مگر برعکس آن در وشن پران کرشن‌را اوتار پورن برمهه نوشته و بموضع دیگر کرشن‌را اوتار یک موی وشن نامیده است و باوجود این در برمهه دیورت پران در کرشن جنم کهنڈ مذکور شده که روزی وشن از راه تفاخر میگفت که منم خدای همه کرشن این‌را شنیده آنرا بحلق فرو برد

و نسبت بخلقت دنیا در بعض مقام مرقوم شده که برمها دنیارا پیدا کرد و در مواضع دیگر مذکور است که وشن و باز نوشته که کالی خالق دنیا است باز در لنگ پران گفته است که شیو و در برمهه دیورت پران که کرشن دنیارا بوجود آورد و از مقامات دیگر معلوم می شود که مُنی و دیوتاهارا نیز درخلقت دنیا مداخلتی هست و درهمان کتاب یک اشلوک بدین مضمون است که آنکس که اورا در پُران رودروشیو گفته اند هنگام خلقت مخلوقات شکت یعنی پرکوت‌را که قبل از مخلوقات در شیو وصل و شیوروپ بوده است بآنچنان نگاه بدید که او بوجود آمد درآنوقت از پرکوت مهاتت یعنی غرور پیدا شد و از او سه گونه آهنکار یعنی غصّه پیدا شد از ساتک آهنکار دیوتا و از راجس آهنکار حواس عشرة و از تامس آهنکار عناصر خمسه بوجود آمدند و این همه مجتمع شده برمهانڈ پیدا شد و در برمهه دیورت پُران در برمهه کهنڈ مسطور است که از دست راست کرشن وشنو بوجود آمد و از

دست چپ او شیو و از نافش برمها و این هرسّه پرستش او کردند و همچنین نسبت بکمّ و کیف خلقت دنیا و هم نسبت بامور دیگر در کتب هندو اخبار مختلفه بسیار یافته مي شوند مثلاً

بعض شاستر بحلت لحم حکم میدهند و بعضي از آن منع میکنند و در اکثر پرانها از شراب و کباب امتناعي رفته و نوشته است که هرکسي که در کل جگ اینهارا بخورد و بنوشد آنکس ملکهش یعني بسیار ناپاک خواهد گشت لیکن از بهاگوت صاف ظاهر است که کرشن که در ابتداي کل جُگ بوده است او و اولاد او و تمامي باشندگان دوارکا شراب مي خوردند بلکه روزیکه میان ایشان نا اتّفاقي و مجادله اتّفاق افتاده بود همهٔ ایشان بدمست بودند و در دهرم شاستر چنین مرقوم است که جانورانیکه گوشت آنهارا مي خورند و خورندگان آنها هردو از برمها پیدا شده اند نظر برین خوردن گوشت جانوران بطریقي که در شاستر مرقوم است هیچ گناهي نیست و در همان شاستر یک اشلوک هم بدین مضمون است که اگر گوشت را اوّل نذر و قربان دیوتاها کرده بعد بخورند هیچ معصیّت نیست و جانوراني که یک سُم دارند و آن چهارپایان و پرندگان که شناخته نمي شوند نباید خورد و بمقامهاي دیگر همان شاستر مسطور است که بر حسب حکم شاستر گوشت خوردن و شراب آشامیدن و بازنان صحبت کردن هیچوجه گناه نیست باز درهمان شاستر مرقوم است که برهمنان را خوردنِ گوشت خارپشت و حربا و کرفس و نهنگ و شغال و خراطین و خرگوش وغیره روا است و در متاکهشرا اشلوک بدین مضمون است که از جمله جانورانیکه پنج ناخن دارند پنج جانوررا میتوان خورد و آن پنج این است سیدها و کوه و کشف و خارپشت و خرگوش و ماوراي اینهارا نباید خورد و از ماهیان دریا صرف سه قسم ماهي یعني سینهو و تندک و روهورا و درگ وید دراوهیاي سوم سمهیا بقربان کردن گاو حکم شده است و درادهیاي دوم همان سمهیا مذکور است که آنکس که جانوران را قربان میکند مثل فلک بخشندهٔ خوشي میگردد و رگ گیتو در

ست جُنگ بسبب قربان کردن گاو شهرت یافت و در یک قربانی که بشوامتر نامی آنرا کرده بود برهمنان ده هزار گاورا نوش جان فرمودند

خامسًا در آن کتب این چنین گذارشات هم بسیار یافته می شوند که با علوم دنیویّ بالکلیّه برخلاف اند چنانچه در باب احوالات دنیا و علم مهیئت وغیره در وید شاستر و پُران اکثر غلطیها است مثلا در آن کتب مندرج است که کوه سمیر در وسط ارض کوهی است سه لک میل بلند و بسطری بیخش بقدر شصت و چهار هزار میل و پهنائی قلّه اش بیکصد و بیست و هشت میل و بر فراز آن وشن شیو اندراگنی یم و دیگر دیوتاها سکونت دارند و باطراف آن کوه کوههای دیگر هستند که بر هر یک از آنها درختان اند که هر درخت چار هزار و چار صد میل باندی دارد لیکن باوجود آنکه حال تمامی روی زمین بخوبی بضبط و تحقیق در آمد باز از آن چنان کوه و از اینچنین درختان در هیچ جا بر روی زمین سراغ و نشانی یافته نشد باز مرقوم است که بیخ آن کوه بقدر شصت و چهار هزار میل بقعر زمین رسیده است مگر از روی علم ریاضی ثابت و مدلّل است که قطر زمین از چار هزار میل هم چیزی کم است و هر گاهیکه بهیچ قطعه از قطعات ارض کوه مذکور یافته نشد پس بهشت و برمهه لوک وغیره کجا

باز در مارکندی پران و در سری بهاگوت مرقوم است که هفت دریا یعنی دریای شور و دریای شیرهٔ نیشکر و دریای شراب و دریای روغن و دریای شیر و دریای دوغ و دریای آب شیرین پیرامون کوه سمیر واقع شده اند حال آنکه این هفت دریا نیز در عالم موجود نیست بلکه معتقد انش در خندق وهم افتاده و بدریای واهمه مستغرق شده اند و از علم هیئت بپایهٔ ثبوت رسیده که زمین مدوّر است و در پُرانها نوشته که بطور میدان بصورت کل کَوَل است

باز از علم هئیت ثابت میشود که زمین بحکم خدا معلّق آویزان است لیکن در بعضی پُران مسطور است که بر پشت کشف و در بعضیها که بر

سر مار نهاده شده است و محیط زمین در حقیّت دوازده هزار و چهار صد و سي و چهار میل است مگر در پُران دو صد کرّوڑ یعني دو پدم میل نوشته شده در این صورت آنها از سر منزل حقیقت لکها فرسنگ دور افتاده اند باز از رویء هئیت بعد آفتاب از زمین چار کرّوڑ و هفتاد و پنج لک میل ثابت میگردد امّا در پران صرف چار لک میل مرقوم شده باز بعد قمر از زمین یک لک و بیست هزار میل است لیکن در پران هشت لک میل گفته است

خلاصه این گذارشات شاستر هندو بمقابله علم هئیت وغیره صاف غلط و غیر واقع اند و علم هئیت آنچنان علم کامل است که سفر خشکي و تري از روي آن کرده میشود حتّي اگر علم هئیت نبودي آمدن انگریزان بهندوستان مشکل مي بود و همین علم است که شاسترهاي هندورا کذیب میکند

باز در وید مذکور است که آفتاب از آتش و ماه از آفتاب و باران از ماه و برق از باران پیدا مي شود لیکن از روي علم ثابت و متحقّق است که برق از برهم خوردن دو ابر پیدا مي شود و ابري که باران از او پیدا میگردد زیاده از سه میل از زمین بلند نیست و ماه از زمین یک لک و بیست هزار میل دور است

پس کتبي که در آنها این چندین گذارشات خلاف و باطله بیان شده و از اختلافات فاحش مخلوت باشد و بدکاران را در آنها اوتار خدا گفته و خدارا اصل شر قرار داده باشد چگونه کتب حقّ و من اللّه خواهند بود و اگر آن کتب را کتب حق فرض کرده شود پس پاکیزگي و تقدّس و عدالت و قدرت الهي جمیعها باطل خواهند شد نهایت درحالیکه نفي صفات مذکوره از ذات الهي محال و نا ممکن است فلهذا ظاهر و یقین است که کتب دین هندو باطل و ناحق و محض ساخته و نوشتهء مردمان اند و بس و بجهت اینکه آن قدر مردم بچنان تعلیمات باطله اعتقاد نموده بضلالت فاحش افتاده اند

قلب هر رحم دلي و رقيق القلبي بترحّم آمده تاسّف و دريغ خواهد خورد و چنانکه تعليمات ايشان نقص کلّي دارد همچنان آن وسائل که هندويان بنابر مذهب خود گمان دارند که عفو گناه و نجات‌را بدان وسائل تحصيل خواهند نمود تماماً ناقص و خلاف اند بنحوي که ذکر خواهد گشت

از جمله وسائلي که هندويان اميد عفو و نجات‌را بآن بسته اند نماز و تکاليف ايشان است که جهت تمجيد و تحميد بتها و خدايان خود بجا مي آورند و نمازهاي ايشان نمازهاي فريضهٔ يوميّه و عيدها و نمازهاي سنتي اند که کيفيّت هريک از آنها با تکاليف مخصوصهٔ آن در کتب ايشان امر و بيان گشته است و بايست که اکثر نماز و تکاليف‌را برهمنان ايشان بعمل آرند از اين قرار که برهمنان در وقت صبح و شام شعري متضمّن تمجيد برمها در حضور بتهاي ايشان مي خوانند و هنگام ظهر گلها نثار مي کنند و در روز دوم ايام البيض بت‌را در آب گنگا مي شويند و تکاليف ديگر اين است که در وقت نماز درحضور بت بر روي خاک نشسته طرفين خودرا گاه گاهي با مرافق مي کوبند و پيشاني خودرا مي مالند و رخسار راست خودرا مي زنند و مانند اينها حرکتهاي غريبهٔ ديگر نيز مي کنند و آن قدر نماز و تکاليف دارند که اگرکسي خواهد که تمامي آنهارا بانجام رساند بايد که نزديک بتمامي روز مشغول آنها گردد يعني در هر شبانه روزي هفت نماز با تکاليف مخصوصه و معيّنه دارند و آنهارا پوجا مي گويند و اوقات نمازهاي مذکوره بدين ترتيب است مثلاً نماز نخست‌را در صبح و سه نماز ديگررا از صبح الي ظهر و يکي‌را در وقت ظهر و يکي‌را بعد از غروب آفتاب و آخري‌را در نصف شب مي گذارند و قاعدهٔ نمازهاي مذکوره چنين است که اوّلاً بت‌را بآب و شير و عسل مي شويند و بر او خاکستر و فُضله گاو مي مالند و بعد در پيشش چلو و گلها مي گذارند و بخور کافور مي نمايند و سورنا زده مي رقصند و در اثناي نماز خم گشته و سجده نموده باز مي ايستند و سواي اين پوجاي واجبه نمازها و طهارتهاي سنّتي نيز بسيار دارند که هر هندوي بايد در هر روز بجا

آرد تا عفو گناهان‌را حاصل و رضامندي خدایان خودرا بحال خود شامل سازد و نوعي از آن نمازها نمازي است که آنرا مندرا مي نامند و طریقهٔ گذاردن آن بدین نحو است که حروفات معیّنه مثلاً حروف بارا یاوا و سائرین‌را مکرراً بآواز بلند خوانده چنان اعتقاد دارند که آنهارا معاني عالي و باطني بوده تقریر آنها باعث حصول خوشنودي و شفقت خدایان ایشان خواهد بود و ضابطهٔ نماز دیگر این است که نام رام‌را که یکي از خدایان ایشان است مکرّراً بگویند ومي گویند که شقیترین گنه‌گاري بدین وسیله بي شک و شبه نجات خواهد یافت

وبجهت پاک گشتن از گناه خواندن وظیفهٔ گایتري‌را بتکرار و بکثرت از همه امور عبادت مفیدتر میدانند چنانچه در بارهٔ گایتري در شاستر منو چنین مرقوم است که پنڈت صرف بخواندنش و بس نجات خواهد یافت خواه ما بقي تکالیف مذهب خودرا بجا آرد خواه نه و ویدرا همان کس مي داند که لفظ اوّل گایتري‌را که لفظ اوم است دانسته است باز در شاستر مذکور شلوک بدین مضمون است که برهمن که مدّت سه سال هر روز گایتري‌را بخواند پس آن برهمن برمهه روپ یعني بر شکل و صورت برمها خواهد گردید بنحوي که در هوا و آسمان هیچ گناهي و صفتي اثر نمي کند او نیز همچنین پاک و مطهّر خواهد شد و باز یک اشلوک بدین مضمون نیز هست که اگر برهمن تنها در خلوت یا برلب دریا نشسته گایتري‌را مدّت یک ماه هر روز هزار بار بخواند از گناهان عظیم خلاص و نجات خواهد یافت چنانکه مار پوست خودرا گذاشته صاف مي برآید او نیز صاف و پاک خواهد بود در سوریه نارایین اپنشد مرقوم است که هر که مقابل خورشید نشسته گایتّري‌را مي خواند از خوف وبیم نجات مي یابد آفت و بلایش ردّ و هر انچه ناپاک است مثل طعام حرام و شراب و صحبت خراب براي او حلال و روا مي شود پس این عجیب گایتّري یا این چنین قوّت و قدرت چه چیز است بدان که همین چند الفاظ است که در اشتک سوم ادّهیاي چهارم رگ وید مرقوم

است یعني اوم بهوم اکاش سورگ ما بر روشني عظیم آفتاب دل مي بندیم
او دل مارا رهنمائي کند فقط و لفظ اوم که کلمهٔ تعریف و توصیف است
و الفاظ بهُر بهَوَه سوه که دیاهرتي یعني کل صفات نامیده مي شوند در شروع
گایتّري بجهت کاملّیت آن داخل مي کنند پس همین گایتّري هست که
در حق آن در اسکند پران مسطور شده که بنحوي که هیچ شهري در عالم هم رتبهٔ
شهر کاشي نیست همچنین در وید هیچ یک امري و منتر افضل و اولي از
گایتّري نیست

و در نماز آنها طریقهٔ دیگر این است که نام رام را بتکرار بر زبان میرانند
و اعتقاد و اقرار دارند که اگر کسي بسیار گنهگار هم باشد باز بلا شبه بدین
وسیله نجات خواهد یافت و همچنین بتکرار نام وشن نیز آدمي از گناه پاک
مي شود چنانکه هندوان مي گویند که والمک نام شخصي نهایت رهزن و غارتگر
بود و آنقدر برهمنان را کشته که خُم کلان از زنّار برهمنان مقتول پُر کرده بود
لیکن در هنگام کُشتن لفظ مار مار یعني بزن بزن مي گفت که اگر آنرا مقلوب
خوانند رام رام مي شود پس او بهمین جهت همرتبهٔ برمها گردید و در بهاگوت
مسطور است که اجامل نام شخصي بود بسیار گنهگار قاتل گاو و برهمن و شراب
خوار و تمامي عمر خود بمعصیّت و شرارت بسر برده چهار پسر داشت از
انجمله یک پسرش نارایِن موسوم بود چون اجامل را اجل در رسید بشدّت
تشنگي سه دفعه پسر خودرا بخواند که نارایِن نارایِن نارایِن مرا آب بده بعد
مُردنش پیادگان جم یعني مالک دوزخ اورا بدوزخ مي بردند که پیادگان وشن
باستخلاص او در رسیدند درمیان پیادگان جانبین جنگي عظیم واقع شد آخر
الامر پیادگان وشن غالب آمدند و اجامل را به بهشت بردند پیادگان جم
بخشم در آمده نزد مالک خود برفتند و جامها و سلاحهاي خود بپایش
انداخته بگفتند که ما نوکري تو نمي کینم زیرا که در متابعت تو رسوائي و
بي عزّتي ما مي شود جم چترگپت نامي پیشکار خودرا حکم کرد که دفتر
ببین او دفتررا دیده گفت که اجامل بسیار گنهگار بود چندانکه گناهانش را

حساب نمي توان کرد آنگاه جم دوان دوان به بهشت رفت و از شیو استفسار ماجرا نمود او گفت اگرچه اجامل گنهگار شدید بود فامّا حینی که اجلش در رسیده سه بار نام ناراین بر زبان برد بدین جهت از دوزخ نجات یافته داخل بهشت شده است

وبعضي از هندویان جهت تحصیل نجات نذر نیز مي کنند که ما دام الحیات در هر روز چند ساعت مشغول این گونه نماز گردند که اسم خدائي را که مخصوص خود و باو پناه جسته اند در تسبیح حساب نموده چند هزار دفعه ذکر مي کنند و از جملهٔ انواع و اقسام نمازهاي ایشان یکي این هم هست که کتب دیني خودرا بآواز بلند مي خوانند و هر چندي که معني و مطالب آنرا نفهمیده باشند باز این گونه تلاوت را ثواب کلّي حساب مي کنند

و وسیلهٔ دیگر که بنابر مذهب خود تحصیل عفو گناه را متعلّق بآن مي دانند زیارت و طهارت آب گنگا است وگنگا رود بزرگ هندوستان است که از وسط ولایت بنگاله مي گذرد و هندویان رود مزبور را منزه و معزّز دانسته و داشته مانند یکي از خدایان خود آنرا پرستش مي نمایند و بآن گلها و میوه‌ها قربان مي آورند و چنان گمان دارند که آب آن آدمي را از تمامي گناهان پاک مي سازد و نمازها و تکالیفي را که در کنار آن بجا مي آورند ثواب کلّي مي شمارند چنانکه در کتب ایشان مذکور گشته که هر کس که در گنگا غسل کند گناهان هزار عمر را از خود رفع ساخته است و دیگر در آنها مسطور است که بمجرد ذکر و یاد آوري یا نظر و لمس آن گناهان فاحشه نیز عفو و رفع مي شوند فلهذا مریضان و رنجوران خودرا بکنار گنگا مي برند که از آب آن بایشان بخورانند و در حالت نزع درمیان آن مي گذارند و در روزهاي عید و اوقات مقرّره هزاران هزار کس از اماکن نزدیک و دور بزیارت رود مذکور مي آیند تا در آن غسل کرده و در اثناي غسل کلماتي را که مشتمل است بر اینکه بغسل در آب گنگا گناه عفو و رفع مي شود خوانده از تمامي گناهان خود پاک گردند

و اگر غسل در آب مذکور نزدیک شهرهاي بنارس والهآباد یا در سائر زیارتگاهي که در کنار گنگا واقع است بعمل آید دیگر زیاده ثواب و قوّت دارد زیرا که فضیلت و عزّت شهر الهآبادرا چنانکه در کتب ایشان مذکور گشته در آن مرتبه مي دانند که هر کس که در شهر مذکور بمیرد به بهشت خواهد رفت و درباب پاکي شهر بنارس در کتب مذکور چنین مسطور است که هر گناهي که از آدمي در بیرون شهر صدور یافته چون داخل آن گردد عفو مي گردد و همچنین گناهي که در اندرون شهر بصدور رسیده باشد با زیارت اطراف خارجهٔ آن عفو و محو مي شود و نظر باین در هر سال گروه بسیار و انبوه بي شمار از هر طرف هندوستان بزیارت شهرهاي مذکور مي آیند و زیارتگاهي دیگر که درمیان هندویان شهرت کلّي دارد بت خانهٔ شهر جگنّاتهه است و شکل غریب و هیائت عجیب جگنّاتهه در آن بت خانه است که در روز عید آن بترا بر عرّادهٔ بزرگ نهاده چند صد نفر آنرا بیرون کشیده در شهر و اطرافش مي گردانند و چون حاضر گشتن درین عیدرا بسیار ثواب مي دانند فلهذا هزاران هزار کس بجهت عید از اطراف و اکناف بزیارت آنجا آمده بت مذکوررا اعبادت مي کنند و سواي اینها زیارتگاهاي دیگر نیز دارد که چون ذکر آنها باعث تطویل کلام مي گشت بهمین قدر اکتفا رفت

و هندویان بخدایان و برهمنان خود قربانیها نیز عرض مي کنند که بدین وسائل رضامندي آنهارا بخود شامل و عفو و نجاترا حاصل نمایند و کیفیّت آن ازین قرار است که بخدایان خود گلها ایثار نموده آنهارا با اینها مزیّن مي سازند و درنزد آنها اکل و بسرت و ثمرات مي نهند که بعد برهمنان مي خورند و همچنین براي بعضي بتان خود در ایّام عید بزها و جاومیشان و گوسفندان قربان آورده ذبح مي کنند و علاوه برین بجهت مردگان خود قرباني گذرانیده مجلسها برپا مي کنند و بر سبیل قرباني برهمنان گلها ایثار کرده میوها و لباس و نقود و اجناس و اموال و املاک مي بخشند و درباب همین مطالب

در کتب شاستر که چند جلد و محتوي بر تفصیل و تفسیر کتب وید اند چنین ترقیم یافته که کسي که بر برهمني که چهار کتاب ویدرا خوب دانسته و فهمیده باشد یک گلّهٔ گاو سرخ به بخشد آمرزش تمامي گناهان خودرا حاصل کرده داخل بهشت وشن خواهد گردید و درموضع دیگریکي ازهمان کتب گفته شده است که هرآنکه درحضور بت گنگا در روز عید نزول آن با انجام تکلیفاتي که درکتب شاستر مسطور و مقرّر است دهي‌را ببرهمنان عطا کند آن کس تمامي ثوابهاي که وابستهٔ کلّ قربانیها و زیارتها است خواهد یافت وشخص بخشنده بعد دریک زمیني که ببرهمنان بخشیده است سالهاي بي احصي بخت ولذّت بهشت وشن را خواهد دید و چشید وبغیرازقربانیهاي مذکورهٔ بعضي هندویان این عمل نیزمي کنند که اطفال خود وخودرا نیزبه بتان خود قربان مي گذرانند ونظر باین که گویا این امر ازقراري که درکتب ایشان ثبت گشته ثواب عظیم و فراوان دارد پس بعضي اززنان بچه نخستین خودرا قبل از تولّد بجهت فدیهٔ بتي نذر مي کنند و هنگامي که طفل مذکور بسن دوّ وسّه مي رسد مادرش اورا بکنار گنگا یا رود دیگرکه آنرا نیز منزّه دانسته باشند آورده و اورا تغسیل کرده با بي رحمي تمام بآب انداخته غرق مي کند و روزي شخص انگلس وقتي که درکنار رود گنگا سیرمي کرد زني‌را دید که باین امرغم اندوزجگرسوزمبادرت مي ورزیده بچهٔ خودرا که به بتي نذر نموده بود برود مذکورانداخت و چون طفل بیچاره في الفورغرق نگشته بیک صالي چسپید مادرسنگین دل نا مهربانش از راه بي رحمي بمیان آب رفته بچهٔ خودرا از صال جدا کرد و بدست خود درمیان آب غرقش نموده باز گشت و همچنین کسان بالغ خودرا نذرگنگا کرده و کوزه از ریگ یا ازآب پر ساخته و آنرا ازگردن یا عضوي دیگرآویخته خودرا بآب مي اندازند و در آن غرق مي شوند تا چنانکه گمان مي برند بدین طریق نجات یافته بي تامّل داخل بهشت خود گردند و شخصي دیگر انگلیسي روزي در نزدیک شهر الهآباد دید که شانزده دخترهندو با چند برهمن درکشتي نشسته بآن طرف

رود گذشتند و با کوزهاي ازگردن آویخته بمیان آب رفتند و در آب آن قدر مکث نمودند که کوزها از آب مملو گشتند بعد از آن دختران مزبوره با ابتهاج و مباهات حضار خود شان‌را در آب غرق ساختند و همچنین بعضي از هندو بجهت تزیید حرمت و عزّت بت و تحصیل نجات خودرا بزیر چرخ عرادهاي بت جگنّاتهه که ذکر آن گذشت انداخته منهدم و مضمحل مي گردند و در بعضي ولایات هندوستان معتاد است که زني که شوهرش بمیرد خودرا نیز با شوهر خود مي سوزاند و این عمل‌را ثواب بسیار شمرده برهمنان مي گویند که ثواب و فضیلت چنین قربان بي حدّ و نهایت است و در رگ وید و مهابهارتهه و برمهه پران و شاسترهاي دیگر مرقوم است که بسبب ستي شدن یعني سوخته شدن با لاش شوهر خود گناهان زائل مي شوند چنانچه در آنها نوشته است زني که با شوهر خود مي سوزد لاش شوهررا از دوزخ آنچنان کشیده مي آرد که مار گیر ماررا از سوراخش بدر مي کشد و بعد تا زماني که مدّت ثوابش تمام نشود زن با شوهر در بهشت مي ماند و هر زني که با شوهر مردهٔ خود مي سوزد خاندان خود و شوهر خودرا پاک مي کند اگرچه شوهرش قاتل برهمن و ناشکر گذار و کشندهٔ دوست خود باشد لیکن بسبب ستي شدن زن تمامي گناهان شوهر محو و زائل مي شود زن‌را بهتر از ستي شدن ثوابي نیست و باز در کتاب متاکهشرا اشلوک بدین مضمون است که زني که با شوهر خود در آتش مي سوزد آن زن سه پشت مادر خود و سه پشت پدر خود و سه پشت شوهر خودرا پاک مي کند و بطوري که گردر جانور گیرنده و خورندهٔ مار است و ماررا از سوراخش بر آورده بحلق فرو مي برد همچنین زني که با شوهر خود ستي مي گردد شوهررا از جهنّم بر آورده با او عیش و کامراني مي کند و زني که بدین مواعید خلاف فریفته گشته بسوختن خود راضي گردد با میّت شوهر خود بمکان معیّنه که در آنجا بجهت سوزاندن هیزم حاضر نموده اند آورده مي شود بعد از آن هیزم‌را بترتیب چیده با نمازها و ادعیّه و تکالیف بسیار مرده و زنده‌را بالاي هیزم گذاشته پسر بزرگ

او يا يكي از اقربايش آتش‌را مي افروزد و مابين اينكه برهمنان و حضّار سورنا و طبل نواخته فريادهاي بلند مي كنند كه مبادا جزع و فزع و فرياد فغان آن فقيره را بشنوند او با زحمات بي پايان در آتش سوزان سوخته مي شود اتّفاقاً روزي شخص انگلس در جائي كه تدارك سوزانيدن بيوه زني‌را آماده كرده بودند حاضر گشته با زن مذكوره گفتگو نمود كه بلكه راي اورا از آن عمل فاحشهء كدورت انگيز و ملالت آميز منحرف سازد زن بدبخت جواب داده گفت كه اين نصيب و قسمت من است كه از گردش فلك براي من تقدير گشته تغئير آن محال است و گفت كه اين دفعهء هفتم است كه سوخته مي شوم يعني هندويان‌را گمان آن است كه روح هر آنكس كه از قالبي بقالبي نقل كرده خودرا هشت دفعه سوزانيده است درين صورت در عالم باقي بعظيم ترين بخت و با ذات برمهه بدرجهء اتّحاد خواهد رسيد درين حال آيا چه كس را تاب و توان است كه از خواندن و شنيدن گذارشات مسطورهٔ متوحّش و مضطرب نگردد و از چندين قربانيهاي غير مرضيّه ونالائقه تعجبّ و تحير نكند آه شيطان مردم‌را بچه مرتبه فريفته و مسخّر ساخته كه چنان خيال و گمان مي كنند كه گويا قربانيهاي مزبورهٔ مقبول خدا و باعث نجات آنها خواهند بود و چون قبح و زشتي و ناسزاواري قربانيهاي مسطوره در انتهاي مراتب است پس پادشاه انگلس در تمامي ولايات هندوستان كه در تحت فرمان آن دولت اند حكم جاري نمود كه هيچ كس خودرا نذر و قربان بت نكند و يا ديگري‌را در آن امر شنيع ترغيب و اعانت ننمايد

نهايت بنابر گمان و تعليمات اهل هند بهترين و افضل ترين وسائل نجات تدبّر و تفكّر در امورات الهي است با رياضات و خود رنجاني يعني بر وفق ظنّ علماي هند تعليم آنها اين است كه اصل شر از هيولي و بدن است و مي گويند كه روح آدمي ذرهء از ذات خدا و نظر باين محال است كه مرتكب گناهي تواند گشت بلكه گناه و بدي انسان مجّرد از جسم است و همان

علاقه که روح با بدن یافته علّت تمامي رنج و ذلّت او است لهذا جد و جهد هر عارف باید همین بوده باشد که علاقهٔ روح و بدن راست و قطع کند تا بدان سرچشمهٔ نور و بخت که بسبب حجاب بدن از آن دور و مهجور گشته عود و بازگشت نماید و بجهت انجام این عمل باید که آدمي سر بگریبان تفکّر کشیده در بحر عالم فکر غوطه در او چنان مد هوش گردد که تمامي افکار و خواهش باطني رفع و فراموش و حسّ ظاهري نیز از قبیل غم و شادي و زحمت و لذّت زائل و بر طرف شود و در کتاب اپنشد در باب این مطلب مسطور گشته که طریقهٔ مستغرق دریاي تفکّر و غور گشتن بدین وجه است که آدمي کنج عزلت‌را گزیده بر زانوها و پاها یا بهر نوعي که مي خواهد نشته و نه روز نهٔ بدن خودرا محکم بسته و نفس‌را بآهستگي کشیده مشعل‌را در فانوس بدن خود از صدمهٔ هر باد متحرک بدین طریق محفوظ دارد تا فانوس بالتّمام نور گردد و در موضع دیگر همان کتاب گفته شده است که باید عابد کامل روح خودرا از هر فکر و خواهش باطني و از تاثیرات حواس خمسهٔ ظاهري محفوظ و مسدود داشته بآرامي و تسکیني تمام در انتظار تنویر دروني خود باشد که در آن حال چنانکه صبح از شب دیجور همچنان في الآخره در درون او نور طلوع خواهد نمود و در آن صورت بنحوي که در موقع دیگر کتاب مزبور مذکور است برمهه مانند برق باو دخول و حلول کرده در قلبش شعلهٔ آتش‌را بظهور خواهد رسانید و آطمه درمیان آن خواهد بود و کسي که بدین مرتبه رسیده است از تقئیدات فریب عالم مجازي رهائي و مانند باز دام گشته آزادي یافته بذات متحدّ مي گردد پس براي حصول و وصول مرتبهٔ عدم احساس باطني و ظاهري که هندویانش معرفت کلّي و کمال پاکي میدانند بعضي از ایشان به بیابان رفته درمیان بیشهٔ و بعضي چند سال کُنج خلوت‌را اختیار نموده در حجرهٔ مي نشینند و دیگري نذر کرده سالها هیچ حرف نمي زند و دیگري یک یا دو بازوي خودرا بلند ساخته آن قدر نگاه مي دارد تا خشک مي گردد و دیگري در آفتاب ایستاده هر روز در

اطراف و نزديکي خود سه چهار جا آتش مي افروزد بمرتبهٔ که اندکي مي
ماند که بريان شود و ديگري از پوست گردن خود حلقه‌هاي آهني گذرانيده
وخودرا ازانها آويخته جهت حرمت بت وثواب خود اورا مقداريک ربع الي
يک ساعت بباد مي جنبانند و در بعضي اوقات شخصي غني فقيري‌را مستأجر
مي سازد که اين در عوض او زحمت مذکوررا بکشد وشخص غني ثواب
اين عمل‌را بي درد آن تحصيل نمايد و ديگري بر تختي که ميخهاي آهني از
زير آن ببالا گذرانيده اند مي خوابد و ديگري بطريق ديگر بخود رنج و زجر
مي رساندکه بدان وسيله هم عفو گناه ونجات و هم درميان خلق حرمت
و شهرت عابدي‌را جهت خود تحصيل نمايد از آن جمله برهمني که خودرا از
پاهاي خود بشاخ درختي آويخته و آتشي در زير سر خود افروزانيده بود
بشخص انگلس که سبب آن زجررا از او سوال نموده چنين جواب داد که
صاحبا سبب اين زجر و زحمت آن است که بدين وسيله از آتش جهنّم
خلاصي يابم وتخمينا چهل سال قبل بربن در شهر بنارس جوگي بوده که
بسبب خود رنجاني بسيار در تمامي هندوستان اشتهار يافته بود و گذارش
او بدين منوال است که چون ده ساله شد آغاز نذر و زيارت نموده مدّت
ده سال بر روي خارها خوابيد و بعد بعزم زيارت مصمّم گرديده زيارتگاههاي
هندوستان‌را زيارت نمود و درزاويهٔ بسيار بدي منزوي گشت و دررا بسته
نذر کرد که دوازده سال در آن مانده توبه کند در آن اوقات از بدي
و رطوبت حجره بدنش مقروح گشته کرم افتاد بعد از انقضاي يک سال راي
آن ولايت ترحّم نموده فرمود که در زاويه اش‌را کشوده جايش‌را بهتر سازند
جوگي مذکور ازين امر رنجيده و خشمناک گرديده براي گفت که اي بد
ذات چرا مرا در نذور رياضتهاي پر ثواب مضطرب مي سازي تمامي نفرين
من برتو باد وتو محض بدين شرط از نفرين من خلاصي خواهي يافت که
نيّت و رياضت مرا امتحان کرده مجال دهي که ثوابي بهتر ازين تحصيل
کنم يعني بايد که درپاداش اين امر براي من تختي بسازي که ميخهاي

آهني از پائين ببالاي آن گذرانيده باشند تا بتو معلوم سازم كه از بشر چه قدر بري و اعلايم راي از نفرين جوگي كه اورا شخصي عابد و كامل و مقدّس مي دانستند ترسيده لابداً موافق خواهش او تخت مزبوررا ساخت جوگي مذكور از طريق نذر و رياضت متجاوز از سي سال بر آن مي خوابيد و انگليسي ديگر در يک كوچهٔ شهر كلكته جوگي‌را ديد كه بر روي پوست پلنگي نشسته بازوهاي خودرا بر بالاي سر نگاه داشته بود كه خشک و بي حركت گرديده ناخن انگشتانش چون چنگل باز دراز گشته بودند و نظر بآنكه از كثرت نشستن پايهايش نيز خشک گرديده از رفتار باز مانده بود لهذا اورا مردم از مكاني بمكاني مي بردند و باسم عابد كاملي مشهور گشته خلق گرد او جمع آمدندي و بهترين اطعمه و ثمرات‌را آورده بوي دادندي و جوگي ديگر در وقتي عزم زيارت نموده از ته كفش ميخهاي آهني سر ببالا گذرانيده پوشيد و بزيارت رفت در اثناي راه ميخها پاهاي اورا كوفته و مجروح ساخته از كثرت درد و زحمت و از شدّت رنج و روان گشتن خون بسيار ضعف بر او غالب آمده گاه گاهي در بين راه مي نشست بعد از چندي اتّفاق افتاد كه روزي بجمعي رسيد كه در سايهٔ درختي نشسته شخص انگليسي بايشان وعظ مي داد و در همان وقت كه شخص واعظ اين كلمات مسيح‌را كه خدا جهان‌را آن قدر دوست داشت كه فرزند يگانهٔ خودرا ارزاني فرمود كه تا هركس كه بر او ايمان آورد هلاک نشود بلكه زندگاني جاويد يابد بيان و تفسير مي نمود جوگي مذكور نشسته و بسخنان او گوش هوش فرا داشته از عنايت الهي بر وي چنان تاثير كرد و بمرتبهٔ مقبول طبعش افتاد كه كفشهارا كنده و از خود انداخته گفت كه همين است آنچه مرا لازم بود و از واعظ مذكور در تعليمات انجيل زياده متعلّم گشته مسيحي شد

خلاصه وسائلي كه هندويان بنابر مذهب خود گمان دارند كه بدان اسباب نجات خواهند يافت اينها يند كه مذكور گشته درين صورت هر صاحب معرفت و رحم دلي كه آنهارا خواند و شنود هرآئينه بر حال آن گمراهان

وادي ضلالت برحم و رافت آمده افسوس و دریغ خواهد خورد که انسان بعلّت مکر و فریب شیطان بچه مرتبه بظلالت و ظلمت غرق و گرفتار گشته که مردم بسیاري بوسائل مذکوره امید نجات بسته پنداشته اند که بنذور و زجرهاي مزبور خود شان‌را از ورطهٔ خطرناک باز خواست گناه و عذاب جهنّم خواهند رهانید لهذا بعد از آنکه خبر احوال مذکورهٔ اهالي هند مسموع اهل فرنگستان گردید سلسله جنبان همان رحم و رافت مسیحیان حقیقي آن ولایات گشته از ممالک انگلس و نمسه وغیره بمیان ایشان واعظان رفته سبیل حق و طریق نجات‌را که در انجیل اظهار گردیده بآنها بیان ساخته اند و بدین وسیله هزارها کس از اهل هند وعظ انجیل‌را استماع نموده بیاري باري تعالیٰ از جادهٔ ضلالت خود رو برتافته و بسبب ایمان بیسوع مسیح نجات و استراحت دروني یافته بخت حقیقي و ابدي‌را تحصیل کرده اند

ثالثاً ذکر مذاهب اهالي مملکت چین ذکر مذاهب آن اهل و بیان آن وسائل‌را که بنابر طریقهٔ ایشان عفو گناه و نجات وابستهٔ آنها است مختصراً بیان خواهیم نمود بدین تفصیل که اهل چین در ولایات وسیعي که در سمت شرقي آن طرف هندوستان واقع است ساکن اند و مملکت آنها نه بنابر قوّت و زور لیکن در عدد نفوس بزرگترین ممالک عالم است زیرا که اعداد ایشان تخمیناً سه هزار لک که قریب سه مرتبه از تمامي متابعان محمد مضاعف است و هرچندي که از ایّام قدیم در علوم و صنائع بدرجهٔ کمال و بمرتبهٔ ماهریت کلّي رسیده اند لیکن بحسب مذهب مانند هندویان بظلمت بت پرستي گرفتار و منقسم بسه ملّت اند و اگرچه در آوان سلف چنانکه از کتب ایشان فهمیده مي شود خداي واحد تعالیٰ‌را شناخته اورا شانکطي یعني حاکم علي الاطلاق و طیسین یعني آسمان گفته بر او عبادت نموده اند نهایت الحال به یقیني نمي توان گفت که معرفت الله حقیقي چنانچه از نوح و اولادش بسایر ملل سلف بایشان نیز رسیده بود درمیان آنها تا بچه وقت صاف مانده و در آن زمان بچه درجهٔ علم

الهي رسیده بودند زیرا که در کتب ایشان در باب این مطلب خبر صحیحي نیست و باوجودیکه در کتب قدیم آنها که شوقینک و شیقینک مسمّي گشته و از جملهٔ کتب خمسهٔ دینیّهٔ ایشان اند بعضي کلمات ثبت و مسطور اند که دلالت بر قدرت و علم خداي تعالی مي کنند لیکن از مطالب و مضامین همان کتب معلوم و آشکار مي گردد که در عصر قدیم درمیان اهالي چین بت پرستي انتشار و اشتهار یافته عبادت خداي حقیقي بر طرف و بر کنار کرده بودند و من بعد آن چنان که مي گویند نخستین معلّم ایشان شخصي فوحي نام بوده که در آیام قدیم درمیان ایشان خروج کرده بود نهایت در بارهٔ او در کتابهاي ایشان خبر صحیح و معتبري یافت نمي شود و شش صد سال قبل از مسیح قانکفوتشه نامي پیدا گشته معلّم آنها گردید و بقراري که از کتب آنها معلوم و واضح مي گردد شخص مذکور احادیث و تعلیمات قدیم‌را که تا عصر او باقي مانده بودند فراهم آورده و اصلاح داده با ازدیاد خیالات و تعلیمات خود در دو کتاب کونیو و شون قینک نام ثبت و ضبط ساخته است و در کتب مزبوره جهت نیک رفتاري و خوش اخلاقي و حسن آداب نصائح بسیاري مسطور گشته و همچنین نصیحت داده است که اطفال نسبت بوالدین و دیگري نسبت و شخصي دیگر چگونه باید رفتار کنند و بچه طریقها باید که پادشاه رعایت ولایت بکند و حاکم انتظام دیوان و عدالت نماید باوجودي که در امورت دنیوي نصائح و تعلیمات نیک و مفید داده و مقرّر کرده فامّا در باب معرفت الله و بیان صفات و اراده و اوامر الهي شمّهٔ در کتب خود اظهار نموده و در خصوص بقاي روح آدمي و روز قیامت و جزاي اعمال و جهنّم و بهشت جزي صراحتهً بیان و بجهت حبّ خدا و پاکي قلب خبري و نصیحتي نگفته و طریقي اظهار و عیان نساخته است که آدمي بدان وسائل عفو گناه و رضامندي خدا و نجات ابدي‌را حاصل نماید خلاصه در خصوص مطالب عمدهٔ مذکوره در کتب او هیچ خبر واضح و صریح یافت نمي شود بلکه در

بعضي مواضع آن بمطالب مزبوره اشاره مخفي رفته است و بس و بنابر این نه آن که قانکفوتشه اهالي چین‌را باموراتِ الهي و بخت عالم جاوداني بلکه باموراتِ عالم فاني دلالت نموده و آسمان‌را خدا دانسته صفات و اموراتي‌را که مي بایست بخداي واحد حقیقي منسوب سازد بآن نسبت داده است فلهذا بت پرستي‌را که پیش از او و در ایّام او درمیان چینیان شیوع داشته بر نداشت بلکه فرمود که بخدایان پدران خود سجده و عبادت نموده محض در نیکي و پسندیدگي سلوک ظاهري ساعي باشند درین صورت از چنین تعلیمات و احکام براي انسان که جهت تعبدّ ابدي و بخت اخروي خلق گشته چه فیض و نفعي خواهد بود بلکه بوسیلهٔ آنها نه قلبش آرامي و نه از عقوبات گناه نجات خواهد یافت و باوجود این باز اکثر اهل چین براو اعتقاد و متابعت نموده اورا نه تنها معلّم و پیغمبر خود مي شمارند بلکه بسجده و عبادتش نیز اقدام مي نمایند و هرچندي که مطیعان او آن بت پرستي‌را که درمیان ایشان عادت است ظاهراً قبول مي کنند نهایت اکثر ایشان نه به بتها و نه بخداي حقیقي قائل اند بلکه در حقیقت لامذهب بوده حتیٰ بسیاري از آنها بوجود خدا و بقاي روح و قیامت و روز جزا هم معتقد نیستند

و در ایّام قانکفوتشه شخصي لااوتشه نام نیز درمیان ایشان خروج نموده مذهب طاعو را بنا نهاده و بنحوي که متابعان ادمي گویند با معجزات متولّد گشته تمامي عمررا در کنج عزلت بسر برده اکثر تعلیمات خودرا بر سبیل تمثیل بیان ساخته است و هرچندي که درین مذهب نیز بخداي واحد تعالیٰ اشاره رفته لیکن چون تعلیمات آن به بت پرستي دلالت مي کند فلهذا شعاع آن نور حقیقي باز منطفي گشته تابعانش در ظلمت مانده اند و اعتقاد این ملّت که بحسب العدد کمتر از ملّت قانکفوتشه اند بدین طریق است که بسه خداي بزرگ و بجز اینها بخدایان بي شمار قائل و بارواح شریر و حکم و تاثیر آنها برآدم نیز معتقد اند و مي گویند که روح آدمي بعد از

مفارقت بدن باقي مانده در عقبي جزاي مستوجبه‌را خواهد ديد و نظر بطريقهٔ ايشان بايد كه انسان جهت تحصيل نجات نفس وهوا و هوس خودرا مغلوب ساخته حسنات‌را بعمل آرد و مي گويند كه طاعو كه عبارت از واجب الوجود است خارج از خيال و تقرير است و كسي كه خواهش حصول مرتبهٔ بخت كامل و وصول اتّحاد دارد لازم آن است كه ريشهٔ هوا و هوس دروني‌را قطع و رفع گردانيده و از مال و ملك دنيوي دست كشيده مشغول هيچ باشد و ايّام خودرا چنان بگذارد كه گويا در عالم نيست

و مذهب سوم كه در چين مشهور گشته مذهب بودهه است و بودهه شخصي معلّي بوده كه چند مدت قبل از مسيح دريكي از ولايات هندوستان خروج نموده مذهبي برپا كرده است كه اندك موافقتي بمذهب برهما دارد و مذهب مذكور در هندوستان سيما در ولاياتي كه در اطراف آن واقع اند اشتهار و پيروان بسيار يافته چنانكه عدد ايشان الآن چندين لك زياده از امّت محمد اند و شخصي فو نام كه يكي از متابعين آن مذهب بوده تخميناً در سنه ۱۰۰ مسيحيء مذهب بودهه‌را درميان چينيان وعظ و بيان نموده بسياري از آنها معتقد مذهب مزبور گرديده اند و تعليمات آن نيز مانند سائر به بت پرستي فاش هدايت و دلالت مي كند بنحوي كه دربت خانهاي خود بشكل بودهه سجده و عبادت نموده اعتقاد و اقرار دارند كه خدا در بودهه در صورت بشري نمايان گشته است و سواي شكل بودهه در بت خانهاي خود بتهاي ديگر نيز بسيار و بخدايان بزرگ وكوچك اقرار دارند ليكن عالمان و كاهنان ايشان عالم‌را خدا دانسته و بتعليم خلاف وحدة الوجود معتقد گرديده مي گويند كه خدا و عالم از حيثيّت اصل يكسان است و مانند هندو بتعليم خلاف تناسخ نيز قائل بوده تقرير مي نمايند كه روح انسان بعد از آن كه مدّتها از قالبي بقالبي خواه بابدان حيوانات و خواه بابدان انسان نقل كرده باشد آخرالامر بمرتبهٔ آرام كلّي رسيده و بذات اتّحاد يافته معدوم خواهد گرديد يعني مردم باز بآن ذات و نفس كلّي كه از آن

خروج نموده ذرّهء از آن اند عود کرده مانند قطره در آن غرق خواهند شد
و این مرتبه را درجهء اعلاترین بخت و در غایت عظیم‌تر از بخت بهشت
خود حساب می کنند و نظر بتعلیمات مذهب مذکور وسائل نجات اینها
یند که آدمی هوا و هوس قبیح‌را مغلوب ساخته برهنمایء عقل و انصاف
رفتار کند و قطع نظر ازین در گوشهء نشسته عزلت و سکوت‌را اختیار
نماید و هر خواهش را از درون خود قطع نموده بمرتبهء عدم احساس باطنی
و ظاهری رسید و در حینی که آدمی باین درجه واصل و مانند سنگ بی
حس و حرکت گشته باشد در آن حال بنابر زعم ایشان با علا مدارج کمال
رسیده بآن بخت اتّحاد که زیاده از بخت بهشت خود می دانند فائیز
خواهد گشت و بهشت ایشان از قراری که می گویند چنین است که
گویا باغ بسیار بزرگ و وسیع و خوش و نعیمی بوده درختان آن از طلاست
و مرغان خوش الحان طلایء برشاخهای نشیمن گزیده بآواز نرم و دلربه نغمه
سرایء می کنند و هوایش عطربیز و آب آن که از وسط باغ می گذرد ماء
الحیات و شراب طهور است و در آنجا هیچ تاریکی راه ندارد بلکه دایماً روز
روشن است و چگونگی جهنّم این است که آن کسان‌را که بآنجا می اندازند
پاره پاره کرده با ارّه ازمیان بریده در دیگهای سرخ شده بریان می کنند و ایشان
در آنجا عذابها و زجرهای بی حدّ و نهایت خواهند کشید تا باز بر زمین آمده
آغاز نقل قالب کنند بهر حال هرچندی که اهل چین سه فرقه بوده هر
یک از آنها تابع یکی از مذهب ثلاثه مزبوره اند امّا چون هیچ یک از آنها
در عادات عبادات و آداب ظاهری بت پرستی استحکام و ثباتی ندارد
لهذا اکثر عادات و تکالیف عبادات ظاهریّ درمیان هر سّه ملّت مطابق
و موافق اند یعنی آن عادتها از جانب پادشاه ایشان مقرّر و صدور گشته
اهل مزبور بنابر آنها به بتان خود سجده و عبادت می نمایند از این قرار که
در روزهای مخصوصه و روز عید بخدای آسمان و در روزهای دیگر بخدای
زمین و در روز دیگر بخدای بحر و در روز دیگر بخدای جنگ و در روز دیگر

بارواح عناصر اربعه و در سائر روزها بخدایان دیگر با تکالیف و نمازها قربانی گذرانیده سجده و عبادت می کنند و اکثری ماورای خدایان مذکوره خدایان مخصوصه نیز دارند که آنها را پناه و امیدگاه خود ساخته هر روز در وقت غروب آفتاب سجده و عبادت می نمایند و قربانیهاییء که در ایّام عید به بتهای خود می گذرانند گوشت و طعام و میوها و گلهایند و پیش از عید پرهیز و روزه نگاه می دارند و غسل کرده رخوت خود را تبدیل می کنند تا جهت انجام عید پاک و منزّه بوده باشند و بعد از آن که قربانیهای مذکوره را با نمازهای مقرّره به بتان خود عرض کردند خودشان آنهارا می خورند وانواع و اقسام عیش و نشاط و لذّات وانبساط مجازی‌را در آن عیدها بعمل می آورند و ماورای قربانیهای مذکوره نمازهای معیّنه نیز دارند که در حضور صورت و شکل بتان خود می گذارند و کندربخور می کنند و برزمین افتاده جبهه‌را بخاک می سایند و در پیش آنها چراغها می افروزند و بجهت حرمت بتان کاغذ زرمی سوزند و در وقت عبادت مانند اینها دیگر چیزها بجا می آورند که شاید بدین وسیله عفو گناهان و رضامندی خدایان خودشان‌را بر حال خود شامل و نجات‌را حاصل نمایند لیکن این که با چنان وسائل که بت پرستان مذکوره امید نجات‌را برآنها بسته اند ابداً نجات حاصل نمی توان کرد بهرعارف و عاقل معلوم و آشکار است و ما نیز همین فقره را برسبیل اختصار درین موقع ثابت و مدّلل خواهیم ساخت

از مطالبی که تا حال در باب مذاهب مزبوره مسطور و بیان گشته معلوم ومفهوم می گردد که تمامی آن وسائل که درضمن تعلیمات آن مذاهب جهت تحصیل عفو ونجات بیان و اظهار گشته برچهار قسم اند قسم اوّل نمازها و تکالیف و طهارت و زیارت و روزه و قربانیها قسم دوم نذر و ریاضات و خود رنجانیها قسم سوم نیک رفتاری و حسنات قسم چهارم گوشه نشینی و مستغرق بحر غور و تفکّر گشتن است و اگرچه لرومیتّی نداشت که در ردّ این گونه وسائل نجات کلمهء ثبت و مسطور سازیم زیرا هم از آن که سابق برین در

خصوص گناه و عفو آن بیان و ثابت نموده ایم و هم از چگونگي تعلیمات
و عادات مذاهب بت پرستان از قراري که گذشت بهر صاحب معرفت
حقیقت جو بالکلیّه واضح و آشکار خواهد بود که وسائلي که در مذاهب
مزبوره جهت نجات ذکر گشته بالتّمام باطل و خلاف اند نهایت بعلّت آنکه
فقرهٔ مذکوره دیگر زیاده توجیه و توضیح یابد در این موضع بر سبیل اختصار
بذکر و اظهار کلمات چندي مبادرت خواهیم ورزید بدین تفصیل که علّت
آن که بت پرستان مي پندارند که با وسائل قسم اوّل و دوم گناه عفو و نجات
حاصل مي گردد همین است که چون خداي حقیقي و مقدّس و عادل را
نشناخته اند فلهذا کمّ و کیف گناه چنان که سابقاً بیان گشته بر ایشان
پوشیده و پنهان است یعني آنها باوجود عقل و کمالي که بعضي از ایشان
در علوم و امور دنیویّه دارند باز بآن مرتبهٔ معرفت و فهم نرسیده اند که
محلّ صدور گناه باطن و قلب انسان را دانسته دریافت کرده باشند که گناه
مخالفت دروني انسان است با ارادهٔ الهي و غرور و هوا و هوس بد و خواهش
و افکار نالائقه که شاخ و برگ آن است گناه و مکروه و منفور خدا اند بلکه
گمان برده اند که گناه چیز ظاهري و مصدر آن بدن انسان است نظر باین
چنان تصوّر مي کنند که گناه با نمازها و غسلها و زیارتها و نذوز و ریاضتها
و غیرها عفو و رفع و نجات حاصل مي تواند گشت و حال آنکه محال است
که با اینها ناپاکي دروني انسان پاک و قلب آدمي از تیرگي هوا و هوس قبیحه
صاف و خواهش و مراد او نیک و با ارادهٔ الهي موافق و مطابق گردد زیرا
بهرکس واضح و روشن است که با گذاردن نمازهاي چند و با غسل و طهارتها
و روزه و زیارتها قلب و هواس بد آدمي بخیر و خوبي تغئیر و تبدیل نمي
یابد و شخص بدکار و بي انصاف و بد خو بعد از فیصل و انجام تمامي اینها باز
در همان صفات و سلوک بد که قبل داشته خواهد ماند و شخص ناپاک
قلب ابداً مقبول خداي مقدّس نخواهد گشت و بخت و نجات را نخواهد
دید قطع نظر از این آیا بچه طریق گمان مي توان برد که اعمال مذکوره در

حضور خدای عادل و مقدّس پاداش و کفّارهٔ تمامی آن گناهان بیشمار که آدم در عمر خود کرده می توانند گشت و حال آنکه وسائل مذکوره بدی و تقصیری‌را که از کسی نسبت بشخصی دیگر وقوع یافته در نزد مردم و حضور هر حاکم رفع و ساقط نمی سازند فلهذا اظهر و هویدا است که آنها در حضور خدای مقدّس و عادل و حاکم علی الاطلاق باعث آمرزش گناهان و موجب نجات نخواهند بود و چنانکه با نمازها و طهارتها و غیرهما همچنان بوسیلهٔ نذر و ریاضت و خود رنجانی نیز عفو گناه و نجات حاصل و میسّر نمی گردد زیرا در این صورت که گناه نه از بدن بلکه از باطن یعنی از خواهش و افکار و هوا و هوس فاسد و قبیح انسان صادر می گردد پس چگونه ممکن است که آدمی بنذرها و ریاضتها و خود رنجانی‌ها خودرا از گناه پاک و درون خودرا از آلودگیها مصفّا سازد بلکه از آنها محض این صادر می تواند شد که در بعضی اوقات مانع ارتکاب عمل گناه ظاهری آدمی گردند و الّا گناه باطنی هرگز باآنها رفع نخواهد شد و قلب انسان بوسیلهٔ آنها از خواهش و شهوات قبیحه پاک نخواهد گردید چنانکه از گذارشات جوگی مذکور نیز آشکار است که باوجودی که مشغول انجام نذر و خود رنجانی و درآنها مستحکم بوده باز درونش از آتش خشم و غرور خالی نگشته بر رائی که می خواست در بارهٔ او محبّت و مراعاتی نموده باشد خشمناک گشته بر او نفرین کرد چنانچه اگر بالفرض مریضی خودرا بزند یا بوجه دیگر بخود رنج و زحمت رساند بدین وسیله مرضش خفیف و رفع نخواهد گشت بهمان قسم محال است که با دوای نذر و ریاضت و خود رنجانی مرض درونی آدمی روی ببهبودی نهاده گناه عفو گردد و چنانکه دزد یا قطّاع الطریق یا بد کرداری خودرا با ریاضت و رنج و زحمت از باز خواست لائقه نمی تواند رهانید همچنان واضح و مبرهن است که ریاضت و خود رنجانی هرچندی که در انتهای مراتب بوده باشد باز در حضور پروردگار عادل و مقدّس پاداش و کفّارهٔ گناه نخواهد گردید و کسی‌را از باز خواست آن خلاصی نخواهد بخشید و نظر باین که محض خداوندگار عالم و عادل بگناه

مواخذه خواهد کرد و مخلوقي‌را در این امر عظیم مدخلیّت و قدرتي نیست لهذا آن کس که باز خواست گناه خودرا خود کرده ریاضت و زحمت مي کشد نه آن که بدین وسیله ثوابي بعمل آورده بلکه مغروري کلّي نموده مرتکب گناه فاحشه گشته است و چون آن کس اوقات و قوّتهائي را که مي بایست محض بر وفق اراده و احکام الهي صرف کند بنابر راي و خواهش خود بمصرف رسانیده لهذا گناه خودرا مضاعف ساخته است پس جان خودرا فدیهٔ گناه ساختن در مرتبهٔ قتل نفس و گناه عظیم است و آن که در خصوص قسم سوم که عبارت از حسن سلوک و حسنات است و بعضي از بت پرستان بنابر تعلیمات خود آنهارا وسائل و باعث نجات مي دانند در مقصد اوّل این فصل مفصلاً بیان و ثابت گشته که هیچ وجه امکان ندارد که حسنه پاداش و کفّارهٔ گناه و باعث نجات گردد لهذا از اثبات آن فقره در این موضع مي گذریم و آن که قسم چهارم که عبارت از عزلت و مستغرق بحر غور و تفکّر گشتن است بهر کس که خداي حقیقي‌را شناخته و بمرتبهٔ معرفت الله حقیقي رسیده معلوم است که بدین وسائل عفو گناه و نجات‌را حاصل نمي توان نمود حتّي اگر در این باب اندیشهٔ دقیق بعمل آید عقل صحیح نیز دریافت خواهد نمود که بوسائل مزبوره رستگاري حاصل نمي گردد زیرا که گمان مزبورهٔ علماي هند و چنین مبني بر تعلیم خلاف وحدة الوجود است و چون نظر بمضمون آیات کلام ربّاني و دلالت عقل صحیح انساني تعلیم مذکور خلاف محض است لهذا وسائل نجاتي که بر آن مبني گشته نیز خلاف و باطل است و این مدّعا بدیهي و آشکار است که باید انسان با خداي خود رابطه و علاقهٔ بیابد زیرا تا آنرا نیافته و تحصیل ننموده است هرآئنه در این جهان و در آن عالم ناجي و بختیار نمي تواند گشت نهایت علاقهٔ مزبوره نه بدین وجه است که گویا چنانکه قطرهٔ بدریا روح آدمي نیز بذات الهي عود نموده معدوم گردد زیرا که انسان جهت بقا خلق شده بنابر این روحش خواه در حالت نیک‌بختي و خواه در حین بدبختي ابدالآباد موجود و باقي خواهد بود

بلکه علاقهٔ مذکورهٔ بدین مضمون است که ارادهٔ انسان با ارادهٔ الهي چنان موافق و متحدّ شود که محض آن چیز طلبد و خواهد که مطابق ارادهٔ خدا باشد و خوشنودي و عنایت الهي بدین وسیله یوماً فیوماً دیگر زیاده شامل حالش گشته صاحب بخت کلّي و مالک جلال بي منتهاي دار بقا گردد لیکن تا بدان درجهٔ علاقه رسد لازم آن است که پیش از همه گناهش عفو و رفع و درونش از ناپاکي گناه پاک شود پس بهرکس که طالب نجات خود باشد لازم بل واجب است که درین باب تفکّر و غور نماید و کسي که سر بجیب تفکّر کشیده در خصوص ذات پاک الهي و حالات دروني خود فکر درست نموده است هرآئنه گناهان و ناپاکي قلب او و افکار و هوا و هوس بدي که در باطنش مستور و مخفي اند بر وي آشکار و معلوم خواهند گشت و اگر تعصّب خلاف‌را بر کنار انداخته و چشم انصاف خودرا با غبار مغروري باطني تیره و تار نساخته است بي شکّ و شبه خواهد فهمید که خداي مقدّس اورا با همگي آن ناپاکي و گناهان که وي‌را حاصل است قبول نخواهد فرمود بلکه بعلّت آنها از خداي تعالي دور و مهجور گردیده مورد بازخواست لائقه خواهد گشت پس نتیجهٔ غور و تفکّر حقیقي این خواهد بود که انسان بوسیلهٔ آن از ناپاکي دروني و گناهان خود خبردار و طالب و راغب عفو و رفع آنها گردد نه آنکه باعث عفو گناه و حصول نجات خلاصه بالتّمام واضح و آشکار است که عفو گناه و نجات‌را بوسائل مزبورهٔ حاصل نمي‌توان نمود و آیا بچه نحو امکان دارد که بت پرستان باوجودي که خداي حقیقي‌را نمي شناسند بازچنان وسیله و طریقي‌را بهم رسانند که موجب رضامندي خداوندي و باعث تحصیل نجات باشد

مخفي نماند که وسائل عفو گناه و نجات سائر مذاهب و ملل بت پرستان نیز از جملهٔ همان وسائل مسطورهٔ اند از این قرار که آنها یا همان وسائل یا یکي یا بعضي ازآنهارا جهت تحصیل نجات مذکور ساخته اند و تعلیمات و عادات عبادات ایشان نیز یا موافق مذاهب فوق الذکر یا بدتر ازآنها

اند چنان که بعضي طوايف ایشان بمرتبهٔ بادیه پیماي دشت گمراهي و ظلمت گردیده اند که شیطان و ارواح شریررا نیز پرستش و ستایش مي نمایند و بعضي از آنها هیچ طریقه و مذهبي و عبادت معیّنه نداشته عمر خود شان‌را مانند حیوانات لا یعقل مي گذرانند لهذا از احوالات و عادات زشت و اقبح طوائف بت پرستان نیز واضح و یقین مي گردد که مذاهب و طرق ایشان نه آنکه احوال آنهارا بهتر و خوشتر و بجادهٔ نجات و رستگاري هدایت نموده بلکه بدتر و ذلیل‌تر و از خداي حقیقي دور و مهجور و مستغرق درياي ضلالت ساخته است در این صورت که بطلان و خلاف وسائل نجات مذکور گشتهٔ مذاهب بت پرستان بیان و ثابت گردید روي توجّه‌را بدین محمدي آورده خواهیم دید که چه وسائل نجات در آن بیان و عیان گردیده است

مقصد سوم

مشتمل است بذکر وسائلي که بنابر تعلیم دین اسلام عفو گناه و نجات وابستهٔ آنها است ٭

اهل محمّدي نظر بمضمون قرآن و سائر کتب خود مقرّ و معترف اند که انسان در حضور پروردگار گناهکار و بعلّت گناه مستوجب غضب ومؤاخذهٔ خداي قهّار گشته و تا آن عفو و آمرزیده نگردد هر آئنه بجهنّم انداخته خواهد شد نظر باین چنان که در ادیان سائر ملل همچنان در دین محمدیّه نیز عمده تر مطلب و تعلیم همین است که باید آدمي بیک وسیله و طریقي عفو گناه و رضامندي خدا و بخت حقیقي و ابدي‌را تحصیل کند و وسائلي که بنابر دین محمّدي عفو گناه و نجات بواسطهٔ آنها حاصل مي گردد بر دو قسم اند قسم اوّل ثواب و حسنه و طهارت و غسل و نماز و روزه و زیارت و تلاوت قرآن یا بعضي سور آن و قسم دوم برحمت الهي معتمد و امیدوار گشتن

و توبه و ایمان و شفاعت محمد است چون بمجموع امّتان محمّد واضح و روشن است که وسائلي که جهت تحصیل نجات در قرآن و کتب احادیث خود شان ثبت گشته وسائل مذکوره اند پس از ثبوت این مرحله روي برتافته عزم خودرا مصمّم بر تفصیل آنها ساختیم ازین قرار

آنکه وسائل قسم اوّل است هر کس که اینهارا با آن وسائل که در مذاهب بت پرستان بیان و ثبت گشته مقابله نماید بزودي خواهد دید و دانست که اینها نیستند مگر وسائلي که بت پرستان نیز امّید نجات خودرا برآنها بسته اند در این صورت هرانچه سابقاً بجهت استدلال بطلان وسائل مذاهب بت پرستي مسطور داشته ایم بدین وسائل دین محمدیه نیز راجع و بطلان اینها نیز با آن بوضوح و ثبوت مي رسد یعني سابق برین بیان و مدلّل گشته که حسنات چون از جملهٔ واجبات اند لهذا ثوابي نداشته و باعث عفو گناه و نجات نمي تواند گردید و همچنین درآن موضع به ثبوت پیوسته که براي هیچ کس امکان ندارد که زیاده از واجبات بعمل آرد و چون نفس امّاره برانسان از طفولیت غالب و خواهش و ارادهٔ او مخالف ارادهٔ الهي گشته کناهگار است و بهمین علّت قوّت روحش ضعف یافته پس این مرحله نیز براي هیچ کس ممکن نیست که واجبات‌را بي نقص و قصور بانجام رساند فلهذا هیچ بشري نیست که احکام و ارادهٔ الهي‌را چنان بجا آورده باشد که در تمامي عمرش هیچ تجاوز و گناهي از او صادر نگشته باشد بلکه چنانکه در اکثر آیات مبیّنات کتب مقدسه بیان گردیده تمامي مردم در حضور خداي تعالی قاصر و گناهگار اند از آن جمله آیات ۱۲ و ۲۳ باب ۳ نامهٔ باهل روم اند که درآنها چنین مرقوم است که همه گمراه شدند و همه بیکاره گشتند هیچ کس نیست که نیکوکار باشد یک کس هم نیست تمامي گناهگار و در ستایش خدائي قاصر اند و سعدي نیز بهمان مطلب که آدمي گناهگار است و براي او غیر ممکن که چنانکه باید و شاید واجبات‌را بانجام رسانیده از عهدهٔ عبادت بدر آید مقرّ بوده در دیباجهٔ گلستان گفته است بیت از دست

و زبان که برآید ٭ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ٭ بنده همان به که از تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ٭ ورنه سزاوار خداوندیش ٭ کس نتواند که بجا آورد * عاکفان کعبهٔ جلالش بتقصیر عبادت معترف که ما عبدناتک حقّ عبادتک و واصفان حلیهٔ جمالش بتحیّر منسوب که ما عرفناک حقّ معرفتک وهمچنین‌دریکي از قصائد فارسیهٔ خود در مقام مناجات مي گوید ٭ فرد ٭ کردي تو انچه شرط خداوندي تو بود ٭ ما درخور تو هیچ نکردیم ربّنا ٭ درین حال آن گمان خلاف که گویا انسان‌را آن تاب و توان مي باشد که زیاده از واجبات بعمل آورده براي خود ثوابي تحصیل مي تواند کرد باطل و عاطل است و ادّعاي مزبوررا محض آن کس خواهد کرد که در خصوص کیفیّت واجبات و عبادات الهي فکر صحیح و دقیق نکرده و بکمّ و کیف آنها بدرستي نرسیده باشد بلي اگر چنانچه بآدمي فقط بعضي یا چندي از اعمال حسنه واجب بودندي و اگر مي بایست که خدارا بقدر مقرّره و تا مرتبهٔ معینه دوست داشته عبادت نمایند در آن صورت گمان مي رفت که شاید آدمي از مرتبهٔ مذکورهٔ گذشته زیاده از واجبات‌را عامل و ثوابي‌را حاصل نماید لیکن در این حال که باید آدمي در تمامي عمر خود خدارا بقدر امکان دوست داشته بعبادتش اقدام نماید و مسیح نیز اشاره باین نموده چنان که در آیات ۳۰ و ۳۱ باب ۱۲ مرقس مسطور است فرمود که آن خداوندرا که خداي تست با همگي دل خود وهمگي جان خود و همگي خیال خود و همگي توانائي خود دوست دار و آشناي خودرا چون خود پس چه کس زیاده بر آن که باو واجب و لازم است مي تواند کرد یا کدام شخص در نزد خدا چنان ثوابي‌را کسب خواهد نمود که کفّارهٔ گناه و باعث نجاتش گردد بلکه همگي مردم چنانکه سابقا بیان گردیده در حضور پروردگار مقصرّ و گناهکار اند لهذا بثواب و حسنه معتمد بوده امید نجات‌را بر آنها بستن زهي خیال خام و اندیشهٔ خلاف و باطل است و همچنین وسائل دیگر که از قبیل نمازها و طهارت و غسل و روزه و زیارت و غیره باشند باطل و هیچ امکان ندارد که عفو

گناه و نجات وابستهٔ آنها باشد بنحوی که در اواخر مقصد گذشته بیان و ثابت
گردیده است و همین مدّعا از آن سخنان نیز مفهوم می شود که از قول
امام زین‌العابدین در ورق ۲۶۸ کتاب حق الیقین مسطور گشته که یا الهی
اگر بگریم بسوی تو تا بیفتد پلکهای چشمهای من و آن قدر فغان و ناله کنم که
صدایم قطع شود و بایستم بعبادت تا پاره پاره شود پاهایم و رکوع کنم از برای
تو تا فقرات پشتم از هم جدا شود و سجده کنم از برای تو تا حدقهای من
بر کشد و خاک زمین‌را بخورم در طول عمر خود و آب خاکستر بیاشامم تا
آخر روزگار خود و ترا یاد کنم در خلال این احوال تا زبانم مانده شود پس
نظر خودرا بلند نکنم بسوی آفاق آسمان از شرم تو مستوجب نشوم باین اعمال
محو یک گناه از گناهان خودرا و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب
مغفرت تو شوم و عفو خواهی کرد از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم
پس این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل آن
خواهم شد بر سبیل وجوب زیرا که جزای من در اوّل معصیّتی که ترا کردم
آتش جهنّم بود مخفی نماند که حدیث مرقوم بخلاف و ضدّ آن احادیث آمده
که مضمون آنها مشتمل بر بیان ثواب نماز و روزه و زیارت و غیرها است
نهایت کسی که اندکی از احادیث مخبر باشد از این مرحله تعجّبی نخواهد
کرد زیرا که احادیث مختلف یکدیگر بسیار اند و این که محمّدیان گمان دارند
که عفو گناه‌را بوسائل مذکوره حاصل خواهند کرد از همان وجه است که
مانند بت پرستان بکیفیّت گناه بدرستی نرسیده و آنرا نفهمیده سهلش
می انگارند و آنرا محض ظاهری می شمارند و نظر باین چنان می پندارند که
گناه چون لکهٔ بآب شسته و برداشته می شود چنان که مومنان بسبب غسل
و طهارت و نماز و روزها از ناپاکیهای گناه پاک می گردند یعنی کیفیّت گناه
که مخالفت ارادهٔ انسان با ارادهٔ و احکام الهی و بنابر این از قراری که در
فصل گذشته مفصّلاً بیان و مدلّل گشته نه محض عمل بد بلکه هر فکر قبیح
و هوا و هوس ناشایسته نیز گناه است این مرحله بر امّت محمّد پوشیده

و مخفي مانده بمرتبهء كه خواهش و نيّت و فكر بدرا هيچ گناه حساب نمي
كنند چنانكه در ورق ۱۷۷ جلد ثاني حيات القلوب بدين نحو مكتوب گشته
كه خدا محمّدرا ندا كرد كه هر كه از امّتان تو گناهي‌را قصد كند و بجا نياورد
براو نمي نويسم و اگر بجا آورد يک گناه براو مي نويسم و هم چنين در صفحهء
۲ ورق ۸۰ كتاب عين الحيوة از امام جعفر منقول است كه محمّد گفته كه
چون بندهء ارادهء حسنه مي كند اگر آن حسنه‌را نكرد بمحض آن نيّت
خير خدا يک حسنه در نامهء عمل او مي نويسد و اگر بجا آورد ده حسنه در
نامهء عملش مي نويسد و چون ارادهء گناهي مي كند اگر بجا نياورد بر او
چيزي نمي نويسد و اگر بجا آورد تا هفت ساعت اورا مهلت مي دهند
و ملک دست راست كه كاتب حسنات است بملک دست چپ كه
كاتب سيّات است مي گويد تعجيل مكن و زود منويس شايد كه حسنهء
بكند كه اين گناه‌را محو كند زيرا كه خدا مي فرمايد كه بدرستي كه حسنات
سيّات‌را برطرف مي كند يا شايد استغفاري كند كه گناهش آمرزيده شود
و از همين بي خبري كه از كيفيّت گناه و واجبات ايشان‌را حاصل است اين
صادر گشته كه در آيات قرآن ذكر يافته كه بعلّت حسنه و صدقه و نماز گناه
عفو و آمرزيده مي شود و در اكثر احاديث نيز بطول و تفصيل ترقيم گرديده
كه نماز و روزه و تلاوت سور قرآن و سائر ثواب عظيم داشته باستصواب آنها
تمامي گناهان عفو و آدمي بي شک و تردّد ببهشت خواهد رفت مثلا چنانكه
از قول امام جعفر در صفحهء ۲ ورق ۱۱۴ كتاب عين الحيوة مرقوم است كه
هركه دو ركعت نماز بگذارد و بداند كه چه مي گويد يعني قراءت و اذكاري
كه مي خواند متوجّه معانيء آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهي
نمانده باشد و همچنين در ورق ۱۸۹ كتاب مذكور از قول علي مسطور گشته
كه هر كه چهار يک شبي نماز كند يا يک شب تمام‌را گاه بنماز و گاه بتلاوت
قرآن و ذكر خدا اشتغال ورزد تمامي گناهانش عفو و ثواب بسيار باو عطا
گشته حق تعالى بملائكه خواهد فرمود كه اورا در بهشت ساكن گردانيد و در

صفحهٔ ۲ ورق ۴۹ و ورق ۵۷ کتاب تحیهٔ محمّد ابراهیم اصفهاني ذکر گشته که تسبیح فاطمه افضل تسبیحات و نماز جعفر طیّاررا فضیلت بسیار است چنانکه هرکس آنرا بخواند و این‌را بجا آرد از قراري که در حدیث است باعث عفو و رفع تمامي گناهان و موجب دفع هفتاد نوع از انواع بلایا مي شود و در اوراق ۲۰۷ و ۲۰۸ کتاب عین الحیوة متضمّن بر همین مطلب از امام جعفر سه حدیث منقول است که هرکس فلان سور قرآن‌را فلان قدر بخواند و یا بقرات یکي از آنها مداومت نماید خداي تعالی تمامي گناهانش‌را عفو و شفاعت اورا در بارهٔ دیگران قبول فرموده اورا بي حساب داخل بهشت خواهد گردانید و در صفحهٔ ۲ ورق ۲۰۹ کتاب مذکور از امام محمّد باقر منقول است که هر که سورهٔ حم مؤمن‌را در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آیندهٔ اورا بیامرزد و ایمان‌را از او سلب ننماید و آخرت اورا بهتر از دنیا گرداند و در ورق ۲۱۱ از جعفر منقول است که هر که سورهٔ سال سائل‌را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه او سوال ننماید و در صفحهٔ اوّل ورق ۲۱۵ همان کتاب از قول امام جعفر منقول است که هرکس سورهٔ قل هو الله احدرا صد مرتبه بخواند گناهان بیست و پنج سال اورا خداوند عالمیان مي آمرزد و در بهشت درجهٔ عالي خواهد داشت و در صفحهٔ ۲ همان ورق از علي منقول است که محمّد گفت که هر که در وقت خواب سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او آمرزیده شود و در ورق ۲۶۱ همان کتاب از امام جعفر منقول است که هر که در شبانه روزي چهل گناه کبیره کند و کلمات استغفاري که در موضع مذکور مسطور گشته بخواند البته حق تعالی گناهان مزبوررا بیامرزد و همچنین در ورق ۲۶۵ همان کتاب باز از امام جعفر منقول است که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار کند حق تعالی هفت صد گناه اورا بیامرزد و اگر او هفت صد گناه نداشته باشد باقي‌را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم آن قدر گناه نداشته باشد از مادرش وگرنه از گناهان برادرش وگرنه از گناهان خواهرش و همچنین

باقي خویشان هر که باو نزدیکتر باشد و بیضاوي نیز در تفسیر خود در اخیر
اکثر سورهاء قران حدیثي اورده است بدین مضمون که مطالع کنندهٔ این سورة
فلان فلان ثواب خواهد یافت و فلان فلان عدد گناه باو بخشیده خواهد شد
و ایضاً در ورق ۴۵ کتاب مزبور از امام جعفر منقول است که محبّت محمّد
و اهل بیتش گناهان‌را مي ریزد چنانچه باد تند برگ‌را از درختان مي ریزد
و در ورق ۳۷۰ جلد دوم کتاب حیات القلوب از قول محمّد چنین مکتوب
است که کسي که مرا بسیار دوست دارد اگر در او خصلتهاي بد و اعمال
قبیحه باشد باز خدا اورا مي آمرزد و ایضاً در صفحهٔ ۲ ورق ۱۰۵ همان کتاب
از قول محمّد منقول است که در روز قیامت زیاده از هزار فئام که هر فئامي
هزار هزار کس باشد از امّتان او بریشه‌هاي چادر فاطمه چسپیده از آتش
جهنّم نجات و بسوي بهشت راه خواهند یافت بهر صورت آنچه مشتمل بر
عفو گناه در طي احادیث بیان گشته بدین وجوه است و از مضامین همین
احادیث تماماً واضح مي گردد که راویان و قائلان احادیث مذکورة از کیفیّت
گناه چه قدر بي خبر بوده و آنرا محض چیز ظاهري دانسته سهل مي شمارند
چون از قراري که در احادیث مزبورة گفته شده که محض بتقریر هفتاد دفعه
کلمات استغفار هفت صد گناه عفو و بخواندن سورهٔ قل هو الله احد گناهان پنجاه
سال امرزیده مي شود و بد کرداري بمحض محبّت بمحمّد و دوستي آلش
بي شک و شبه ببهشت خواهد رفت پس کسي که معتقد احادیث مسطورة
بوده باشد آیا در بارهٔ گناه درخوف و تشویش بوده از ان دوري خواهد
جست حاشا بلکه بي محابا مرتکب گناه و در صدد انجام هوا و هوس نفساني
خود خواهد بود زیرا که با خود خواهد گفت که بعد از انجام آنها یا در حین
سکرات موت نیز سورهٔ مزبورة‌را خوانده یا استغفار کرده از مواخذهٔ گناهان
خود رهائي و نجات خواهم یافت نهایت ریشهٔ میل و هوس گناه با تیشهٔ
این گونه تعلیمات از مزرعهٔ درون انسان کنده و آدمي باآنها بهتر نخواهد
گردید بلکه بامید تعلیمات مذکورة بالعکس بدتر و بلجّهٔ گناه زیاده مستغرق

خواهد شد لیکن چون ممکن نیست که خدای مقدّس از یک طریقی بگناه اعانت کند لهذا واضح است که احادیث مزبوره و سائر که مانند اینها یند موافق ارادهٔ الهی نبوده حق نیستند و از مضامین احادیث مذکوره این فقره معلوم و مفهوم می گردد که گویا عفو گناه بنابر تعلیم مذهب محمّدی بپاک گشتن قلب هیچ نسبتی ندارد چنانچه در حالتی که درون انسان تغئیر و تبدیل نیافته و بعد مانند سابق میل و هوس بدی و خواهش نالائقه‌را در باطنش داشته پرورش دهد باز بسبب انجام نمازها و زیارت و تلاوت سور قرآن گناهانش عفو و آمرزیده می شود و حال آنکه واضح است که کسی که قلبش مبدّل و خواهش و ارادهٔ او از بدی و گناه دور و مائل خیر و خوبی و راغب ارادهٔ الهی نگشته عفو گناه و نجات خودرا نیز نیافته و مقبول درگاه الهی نگردیده است زیرا چگونه امکان دارد که کسی که میل و محبّت گناه و هوس بدرا مانند قبل در درون خود داشته و روح و قلبش بدین محبّت و خواهش ناپاک و مدنّس گشته مقبول خدای مقدّس باشد اگر احیاناً ممکن می بود که شخص ناپاک مقرّب درگاه خداوندگاری توانستی گشت هرآئنه همان قرب بعلّت ناپاکی درونش بجهت او عذاب جهنّم می شد فلهذا واضح و روشن است که باید تحصیل عفو گناه از چنان طرق و وسائل بوده باشد که بسبب آنها هم بازخواست گناه بخشیده و هم درون آدمی پاک کرده شود و آدمی‌را بدان خواهش و هوس آرند که گناه‌را قبیح دانسته از آن دوری کلّی جوید بنابر این کسی که بدرجهٔ تحصیل عفو گناه رسیده باید که بعد از آن گناه‌را دیگر دوست نداشته افکار و هواس بدرا بدرون خود راه ندهد بلکه بهمگی قلب خواهشمند هر نیکی و احسان و بتمامی قوّت در انجام ارادهٔ الهی ساعی و جاهد بوده باشد پس وسائلی که این تغئیر و تبدیل‌را بانجام نرسانند و آدمی‌را از گناه دور و بخدا نزدیک و درونش‌را پاک نسازند هرآئنه عفو گناه نیز بآن وسائل حاصل نمی گردد و چون محال است که قلب انسان بوسیلهٔ غسل و طهارت و نمازها و تلاوت سور قرآن

و غیرهم صاف و پاک و باطن آدمی از بدی بخوبی تغیر یابد لهذا بدون شکّ و شبه در کمال یقینی واضح است که عفو گناه ابداً بدین وسائل حاصل نخواهد گشت چنانکه این مراتب در مقصد گذشته نیز بیان و ثابت گردیده است

و آنکه وسائل قسم دوم که عبارت از اعتماد و امید برحمت الهی و توبه و ایمان و شفاعت محمّد و امامان بوده باشد معلوم است که در اکثر آیات قرآن اظهار و بیان گشته که خدا رحمن و رحیم و غفور و توّاب است و نظر بوفور مراحم خود گناه هرکس‌را که بخواهد آمرزیده اورا مقبول خود می سازد بلی این که دریای رحمت الهی بی پایان و رحمت یکی از صفات ثبوتیّهٔ اوست بدیهی و ظاهر چنانکه اگر کسی آن‌را انکار کند کافر ومنکر خدا است لیکن نظر بآن که تابعان محمّد بنابر مضمون آیات قرآن گمان می برند که گویا خدا تقاضای عدالت خودرا منظور نداشته بمحض رحمت گناه‌را عفو و یکی‌را مورد مرحمت ساخته ایمان‌را باو عنایت و اورا مقبول درگاه خود می سازد و آن دیگری‌را مشمول مرحمت نفرموده بی ایمانی و عذاب جهنّم‌را قسمت و مقدّر او می گرداند در این حال از چنین خیال بتقدّس و عدالت نقص وارد گشته و رحمت بر عدالت تفوّق و زیادتی یافته آنرا باطل و زائل می کند نهایت چون در ذات ذو الجلال الهی و در صفات او هیچ نقصی راه ندارد و هم محال است که صفتی از صفاتش نسبت بصفت دیگر ضعیف و کمتر باشد بلکه تمامی آنها مانند ذات مطلق و بی انتها یند پس خدا چنان عملی‌را هرگز نخواهد و نمی تواند کرد که ضدّ و نقیض یکی از صفات ذات ذو الجلالش بوده باشد لهذا خدا تقاضای عدالت‌را از نظر انداخته بمحض رحمت گناه‌را عفو نخواهد فرمود بلکه در آن حال که تقاضای عدالتش انجام یابد یعنی بمجّرد آن که جهت گناه چنان پاداش و کفّاره حاصل گردیده باشد که تقاضای عدالت‌را بانجم رساند در آن وقت خدا بنابر مرحمت خود گناهان قبول کنندگان کفّارهٔ مذکوررا عفو و ایشان‌را مقبول

خود خواهد ساخت و الاّ فلا درین صورت صرف از رحمت امید عفو و نجات داشتن زهي خیال محال و فکر باطل و خلاف است از قراري که همین فقره در مقصد اوّل این فصل مفصّلاً بیان و مدلّل شده است و در همان موقع نیز اظهار و ثابت گشته که توبه هم پاداش و کفّارهٔ گناه نمي تواند بود و بدان علّت عفو گناه حاصل نخواهد گشت پس درین موضع از ثبوت این مرحله روي برتافته باظهار همین کلمات اکتفا مي نمائیم که چون بنحوي که سابقاً مذکور گشت گناه بي کفّارهٔ مقبول درگاه الهي عفو نمي گردد و خود توبه آنچنان کفّاره نیست لهذا واضح و آشکار است که تنها بتوبه عفو گناه حاصل نمي شود بلکه این امر درآن حال ممکن است که شخص توبه کننده چنان کفّارهٔرا که تقاضاي عدالت الهي با آن انجام یابد حاصل و قبول کرده باشد و چون محمّدیان نیز این مدّعارا دریافت نموده اند که خدا بمحض رحمت و توبه گناهرا عفو نخواهد فرمود بنابراین شفاعت محمّدرا بمیان آورده نظر بمضمون آیات قرآن و احادیث ادعا نموده مي گویند که تا کسي معتقد اسلام و قائل شفاعت محمّد نگردد هرآئنه خدا گناهش را عفو و اورا مقبول خود نخواهد ساخت و برهمینها اعتماد و اطمینان کلّي داشته آنهارا عمده‌ترین وسائل عفو و نجات مي دانند چون وسائل مذکوره ماوراي وسائلي اند که در مذاهب بت‌پرستي ذکر گشته و هم غیر از آنهایند که عقل دلالت برآنها مي کند پس واجب و لازم است که دراین موقع بتامّل و دقّت تمام متوجّه آنها گردیده برسبیل تفصیل آنهارا تشخیص دهیم بدین سیاق که آن که ایمان است عبارت از آن است که بتوحید و نبّوت محمّد و بقیامت و روز حشر و دیوان و بهشت و دوزخ معتقد و مقرّ باشند نهایت چون درطيّ این ایمان کفّارهٔ ذنوبي بیان و مذکور نگشته که آدمي بآن ایمان آورده و آنرا قبول نموده در حضور خداي عادل و مقدّس عفو گناه تحصیل کند پس امکان ندارد که شخص گناهگار با ایمان مذکور عفو و نجات یابد چنانکه مدیوني‌را بسبب علم از طلبکار خود و بدکرداري‌را بعلّت

آگاهی از حاکم خود تسلّی و امید آزادی و خلاصی حاصل نمی گردد بلکه صرف در آن صورت رهائی و تسلّی خواهد یافت که بدرستی فهمیده و دانسته باشد که فلان کس شفیع من است که مرا از دین و مؤاخذه می تواند و خواهد رهانید همچنان علم بخدا و بس بجهت اطمینان قلب انسان و تحصیل نجات کفایت نمی کند زیرا در صورتی که خدا خدای مقدّس و عادل است پس محال است که آدم ناپاک و گناهکاررا قبول نماید بلکه از خود دور و مهجور ساخته بنابر تقاضای عدالت اورا مورد بازخواست لائقه و مستوجبه خواهد گردانید و چون خود انسان‌را آن استطاعت و توان نیست که خودرا از گناه و بازخواست آن رهاند در این حال علم از خدای مقدّس و عادل و ایمان بر او محض خوف آدمی‌را بیشتر و بیم بازخواست الهی‌را زیاده‌تر خواهد نمود بلکه علم از خدا و ایمان براو در آن صورت باعث تسلّی ونجات آدمی خواهد گشت که در طبق آن ایمان چنان شفیع و کفّاره نیز بوی اظهار و بیان گشته باشد که در حضور پروردگار عادل و مقدّس پاداش گناهان او بوده بوسیلهء قبول کردن آن آمرزش همهء گناهان خود و آزادی از تمامی عقوبات‌را تحصیل نموده صاحب نجات و بخت ابدی گردد نهایت در دین اسلام یا در قرآن بجهت چنان کفّاره هیچ سخنی و خبری نیست و خود محمّد هم مصدر چنان امر و عملی نگشته که در حضور خداوندگار مقدّس کفّارهء ذنوب و باعث عفو و رفع گناهان متابعان خود بوده باشد لهذا محمّدرا شفیع و باعث نجات دانستن امر خلاف و باطل است و اگرچه نظر بمضامین اکثر احادیث محمّد شفیع کلّ مردم و در مطاوی آنها بطول و تفصیل مذکور و بیان گشته که از محمّد هیچ گناهی ظهور و صدور نیافته بلکه معصوم و در درجهء کمال و بهترین کل مخلوقات و علّت ایجاد عالم است و خدای تعالی در روز حشر بجهت پاس خاطر او الطاف و اشفاق خودرا شامل حال امّتش فرموده شفاعت اورا در بارهء هر کس قبول خواهد فرمود چنانکه شخص گناهکاررا بنابر شفاعت و التماس محمّد فی الفور از جهنّم اخراج

نموده داخل بهشت خواهد گردانید باوجود همهٔ اینها باز امکان ندارد که
محمد شفیع گناهگاری گردد زیرا قطع نظر از آن که احادیث بمرتبهٔ مختلف
یک دیگراند که آنهارا حجّت قاطع نمي توان ساخت نقیض آیات قرآن
و قول خود محمّد نیز مي باشند که بنابر آن خودش بگناه خود معترف بوده
پس در صورتي که محمّد گناهگار است دیگر چگونه امکان دارد که شفیع
گناهگاران باشد و آیات قرآن که دلالت بگناهگاري محمّد نموده مطلب مزبور
از مضمون آنها معلوم و ثابت مي گردد اینها است چنانکه در سورهٔ الضّحي
مسطور گشته که و وجدک ضالا فهدي یعني و یافت ترا گمراه پس هدایت
کرد و همچنین در سُورة المؤمن مرقوم است که استغفر لذنبک و سبّح بحمد
ربّک بالعشيّ و الابکار یعني از براي گناه خود طلب عفو نما و بربّ خود
شام و صباح حمد کن و در سورة القتال مذکور گشته که استغفر لذنبک
و للمومنین و المؤمنات یعني براي گناه خود و براي مومنان و مومنهها طلب
استغفار نما و همچنین در سورة الفتح نوشته شده است که انّا فتحنا لک فتحاً
مبینا لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک وما تأخر یعني اینک ما بتو فتح
نمایاني بیان کرده ایم که خدا گناه ماضي و مستقبل ترا عفو نماید و هرچندي
که بعضي علما و مفسّرین جهت ثبوت گمان خود که گویا از محمّد گناهي
بوقوع نه پیوسته از راه تعصّب میگویند که گناهاینکه نظر بمضمون آیات
مزبوره خدا بمحمد عفو فرموده نه آنکه گناهان خود او بلکه گناهان امّتش
اند لیکن خلاف تفسیر مزبوره از مضمون و ضوابط خود آیات مسطوره واضح
و آشکار است زیرا که ضمیر لفظ ذنبک که در آیات دوم و سوم ثبت گشته
بمحمد منسوب و مرجوع است نه بامّت او و ثبوت این مطلب که گناهان
گذشته و آینده که نظر بمضمون آیهٔ آخر خدا بمحمد عفو فرموده نه آنکه
گناهان امت بلکه گناهان خود او بوده از احادیث آتیّهٔ نیز بواضحي تمام
حاصل مي گردد چنانکه در صفحهٔ ۲ ورق ۷۵ جلد دوم کتاب حیاة القلوب
از قول امام جعفر مکتوب است که محمد شبي در خانه امّسلمه بدعا مشغول

گشته مي گریست و مي گفت که خداوندا مرا برمگردان هرگز بسوي بدي هرچندي که مرا از آن نجات دادهٔ درین اثنا امّ سلمه بوي گفت که چون خدا گناه گذشته و آیندهٔ ترا آمرزیده است چرا چنین مي گوئ و مي گریٔ و همچنین در صفحهٔ ۲ ورق ۷۷ همان کتاب از امام محمّد باقر منقول است که محمّد شبي نزد عایشه بود و عبادت بسیار مي کرد عایشه گفت چرا این قدر خودرا تعب مي فرمایٔ و حال آنکه حق تعالی گناه گذشته و آیندهٔ ترا بخشیده است گفت که اي عایشه آیا بندهٔ شکر کنندهٔ خدا نباشم و ایضاً در ورق ۳۰۱ همان کتاب مذکور گشته که محمّد باامّتان خود خطبه خوانده بعد از حمد و ثناي حق تعالی مردمرا نصیحت داده دراواخر آن بگناهان خود مقرّ بوده مکرّر فرمود که خداوندا مرا و امّت مرا بیامرز و فرمود که طلب آمرزش مي کنم از خدا از براي خود و از براي شما و همچنین در مشکاة المصابیح در کتاب صلوة در باب سجود مرقوم است که ابو هریره گفت قال کان النبيّ یقول في سجوده اللّهم اغفرلي ذنبي کلّه دقه و جلّه و اوّله و آخره و علانیّه و سرّه یعني که محمّد درسجود خود مي گفت که خدایا تمامي گناهان مرا به بخش چه صغیره و چه کبیره چه اوّله و چه آخره و چه ظاهر و چه پوشیده و در همان کتاب مذکوره در کتاب اسماء الله تعالي در باب استغفار و التّوبه از بخاري روایت است که ابي هریره گفت که قال محمد انّي لاستغفر الله و اتوب الیه في الیوم اکثر من سبعین مرّةً یعني محمد گفت که بدرستي من از خدا استغفار مي کنم و توبه مي کنم هر روز زیاده از هفتاد دفع و دیگر در همان موضع از مسلم روایت است که محمّد گفت که اني لاستغفر الله في یوم مائته مرّة یعني بدرستي که من در هر روز زیاده از صد دفعه از خدا استغفار مي کنم و دیگر درهمین کتاب در باب الاستعاذه مسلم از قول عایشه روایت کرده که محمّد گفت اللهم اغسل خطایائي بماء الثلج و البرد و نقّ قلبي کما ینقي الثوب الابیض من الدّنس و باعد بیني و بین خطایاي کما باعدت بین المشرق و المغرب یعني اي خداوند بشو گناهان

من بآب یخ و برف و قلب مرا پاک کن چنانچه لباس صفید از چرک پاک
می کنند و گناهان من از من چندین بعید کن چنانچه شرق از مغرب بعید
است و اگرچه از احادیث مذکوره و آیات قرآن و از رفتار و کردار محمّد که
کمّ و کیف آن در کتاب میزان الحق مفصّلاً بیان گشته گناهکار بودن محمّد
بطریق مذکور به ثبوت نمی رسید و اگر بالفرض در هیچ موقعی سخنی گفته
نمی بود که محمّد گناهکار است باز در باب این مطلب هیچ شک و تردّدی
روی نمی داد زیرا که محمّد بشر بوده مانند سائر مردوم تولّد یافته است
و سابق بر این بیان و مدلّل گشته که بنابر مضامین آیات کتب مقدّسه
موافق تدبّر عقل صحیح تمامی مردم در حضور خداوندگار قاصر و گناهکار اند
و در این صورت که محمّد گناهکار بوده یقین و آشکار است که آن مرتبه
و منزلت ابداً ندارد که شفیع المذنبین تواند گشت آیا بچه نحو امکان دارد
که شخص گناهکار گناهکاری‌را برهاند و در حضور پروردگار شفیع او بگردد زیرا
چنانکه محال است که مدیونی ضامن مدیونی گشته دین اورا ادا سازد همچنان
امر مزبور نیز صورت امکان ندارد چنانکه آیات ۷ و ۸ زبور ۴۹ شاهد این مدّعا
است چنانچه تحریر گشته که بهیچ وجه کسی برادر خودرا فدیه نتواند کرد
و دیت خودرا نیز بخدا نتواند داد و همچنین مسیح اشاره بهمین مطلب
در آیه ۲۶ باب ۱۶ متّی فرموده است که آیا چه چیزرا آدمی بعوض جان
خود خواهد داد در این حال که آدمی بنابر قول مسیح مالک چیزی
و صاحب آن استطاعت و توان نیست که جان خودرا برهاند پس بچه
وجه ممکن خواهد بود که آدمی جان دیگری‌را رهاینده از گناه خلاصی بخشد
فی الجمله اگرچه محمد بالفرض پیغمبر حق نیز بوده باشد باز بعلّت آنکه
بشر است چنانکه بجهت سائر مردم از برای او نیز ابداً محال است که در
حضور خدای مقدّس شفیع گناهکاری یا باعث عفو و رفع یک گناه شخصی
گردد زیرا هیچ بشر و مخلوقی بلکه هیچ فرشته‌را نیز آن مرتبه و قدرت و آن
کاملیّت و جرأت نیست که درمیان خدای مقدّس و عادل و بندگان عاصی

و قاصر میانجي و شفیع و سبب نجات ایشان گردد و چون بیان و ثابت گشت
که محمّدرا آن مرتبه و حد نیست که شفیع آدمي گردد لهذا واضح است
که امامان‌را نیز آن مرتبه و شان میسّر نخواهد بود چنانکه بآنها امیدوار
و معتمد بودن نیز باطل و خلاف است بنابر آن هیچ لزومیّت ندارد که
جهت ثبوت این مطلب سخني ثبت و ذکر نمائیم و این مدّعا که شکّ کلّي
حاصل بلکه غیر ممکن است که محمّد پیغمبر حق بوده باشد در باب سوم
کتاب میزان الحق با دلائل قاطع و براهین ساطع بمقام بیان و ثبوت رسیده
لهذا ذکر و ثبوت آن مطلب‌را در این اوراق لازم نشمردیم خلاصه از فقراتي
که الي الحال در اظهار و ردّ آن وسائل نجات که در دین محمّدیه مذکور گشته
اند مسطور و مدلّل ساخته ایم بالتّمام واضح و لائح است که آنها نیز مانند
وسائل مذکورهٔ مذاهب بت پرستي باطل و خلاف اند چنانکه هیچ کس
بدان وسائل عفو گناهي‌را حاصل نخواهد کرد و مقبول درگاه الهي و مالک
نجات حقیقي و نا متناهي نخواهد گشت در این حال اگر تو اي مطالعه کنندهٔ
وسیلهٔ دیگررا تحصیل ننمائي هرآئینهٔ در گناه خود مانده بغضب پروردگار
و هلاکت ابدي گرفتار خواهي شد نهایت خداي رحمن و رحیم و پروردگار
غفور و کریم‌را حمد و شکر بي حد و احصي باد که نظر بکثرت مرحمت
و الطاف بي نهایت خود چنان وسیلهٔ و کفّاره‌را که هر کس که آن‌را قبول
کند از تمامي گناهان خود خلاصي خواهد یافت و رضامندي الهي شامل
حالش گشته صاحب بخت حقیقي و ابدي خواهد گردید براي تو و من
و هرکس حاضر و مهیّا ساخته است و همین وسیله و کفّاره‌را بیاري حضرت
باري در مقصد آتیّه بیان و عیان خواهیم ساخت

مقصد چهارم

مشتمل بر ذکر و اظهار وسائلي است که جهت تحصيل
عفو گناه و نجات در انجيل بيان گشته

پوشيده نماند که چنانکه مضمون آيات انجيل و تعليمات آن نسبت بقرآن و کتب ديني بت پرستان در مرتبهء انتها بهتر و اعلا است همچنان وسيلهء نجاتي که درآن بيان و عيان گشته بر وسائل سائر اديان تفوق کلّي و برتري فراوان دارد يعني در سائر مذاهب بنحوي که مذکور شده همان وسائل بيان گشته که عقل نيز بر آنها دلالت مي کند و آن وسائل که ماوراي اينها در آن مذاهب بيان شده بطريقي اند که اگر کسي در بارهء آنها اندک تامّل و تفکّري بعمل آرد في الفور يقين و معلومش ميگردد که تمامي آنها باطل و خلاف اند زيرا که هم مناقض تقدّس و عدالت سبحاني و هم مخالف انصاف و عقل انساني اند و هم قلب آدمي را صاف و منزّه نميگردانند فلهذا آدمي باستصواب آنها عفو گناه و نجات ابداً تحصيل نمي تواند کرد چنانچه اين مرحله سابقا مفصّل بيان و مدلّل گشته است ليکن آنکه وسيله مذکورهء انجيل است هم موافق عدالت و رحمت الهي و هم مطابق پاک گشتن قلب و رفتار انسان و هم بمرتبهء عالي است که عقل ابداً آنرا نمي توانست دريافت کرد بلکه محض خداي قادر و رحيم را آن قوّت و قدرت است که آنرا مهيّا و بيان سازد پس آن وسيلهء نجات نه عقل را آن قوّت و قدرت و نه يکي از حکما را آن حکمت و فطانت بود که آن را پيدا و بيان کنند و ذکر آن نه در مذاهب بت پرستان و نه در قرآن يافت مي شود آنرا خدا در انجيل مقدّسه بنابر رحمت و محبّت غير نهايت خود جهت هدايت بندگان بيان و عيان فرموده است چنانکه مذکور خواهد شد ليکن قبل از

بیان آن اظهار مطالب و کلمات چندی‌را مناسب مقام دانسته بتحریر آن مبادرت می ورزیم از این قرار

که در آیات کتب مقدّسه عهود عتیق و جدید چنانکه سابق بر این گذشت واضحةً مذکور و بیان گشته که تمامی مردم در حضور پروردگار عاصی و گناهکار اند بنحوی که هر کس هم در باطن خود بسبب افکار و خواهش قبیحه و هم در ظاهر باعمال ناشایسته و ترک اوامر الهی بمعصیتهای بیشمار گرفتار است و علاوه بر این در کتب مزبوره بواضحی تمام بیان گشته که گناه بدترین و صعب‌ترین بلاها و بمرتبهٔ نقیض و مخالف خدای مقدّس و در حضورش چنان زشت و قبیح است که شخص گناهکار هرگز مقبول درگاه خداوندگار نمی تواند گشت بلکه بعلّت گناهان خود دآیماً از قرب حضور الهی دور و مهجور و بغضب الهی و هلاکت ابدی مقیّد و گرفتار خواهد بود چنانکه درآیهٔ ۱۸ باب اوّل و آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامهٔ باهل روم مرقوم است که غضب الهی ظاهر است از آسمان برمجموع بی دینی و ناراستی مردم که ایشان حقیقت‌را با شرارت باز می دارند و خشم و غضب و عذاب و عقوبت بر هر نفس بشری زیان‌کار مقرّر است و همچنین درآیات ۲۷ و ۳۱ باب ۱۰ نامهٔ بعبرانیان مسطور و بیان گشته که برای کسی که بورطهٔ خطرناک گناه گرفتار شده چیزی نمانده است مگر انتظار هیبت ناک جزا و غیرت آتشی که مخاصمان‌را فرو خواهد گرفت و بدستهای خدای حیّ گرفتار گشتن بغایت هولناک است و درآیهٔ ۱۰ باب ۳ نامهٔ بگلتیان ثبت است که ملعون باد هرکس که ثابت نباشد در تمامی نوشتهای شریعت تا آنکه همه‌را بجا بیارد و همچنین درآیات ۱۰ و ۱۱ باب ۲ نامهٔ یعقوب مکتوب گشته که اگر کسی تمام شریعت‌را نگاه دارد و یک جز اورا سهل انگارد همه‌را مقصّر شده است از آن رو که آن کس که فرمود زنا مکن نیز فرمود که قتل مکن پس اگر تو زنا ننمائی لیکن قتل کنی از شریعت تجاوز نمودهٔ یعنی چون یک گناه هم که آدمی عمداً و طوعاً مرتکب آن گشته از

تجاوز ارادهٔ الهي که مجموعهٔ شریعت است بصدور رسیده پس یک معصیّت هم در حضور خدا تجاوز تمامي شریعت خواهد بود و نیز مبرهن است که کسي که عمداً و طوعاً از یک امر الهي تجاوز نماید هرآئینهٔ چنان کس بمجرد حصول علّت و فرصت از حکم دیگر نیز بلکه از تمامي احکام تجاوز خواهد ورزید بلي نظر بمضمون هدایت نمون آیات کتب مقدّسه گناه بمرتبهٔ در حضور خداوندگار قبیح و ناگوار است که یک گناه هم آدمي‌را بغضب الهي گرفتار مي سازد و نتائج و مواخذهٔ آن چنان سخت و شدید اند که اورا مستوجب هلاکت ابدي مي گردانند چنانچه حضرت آدم بسبب یک گناه بغضب الهي گرفتار گشته و از بهشت بیرون انداخته شده بود بنابر این در آیات کتب مذکوره بواضحي تمام ذکر گشته که هیچ کس بهیچ وجهي از مواخذهٔ و عقوبات گناهان خود خلاص و نجات حاصل نمي تواند ساخت از قراري که در آیهٔ ۱٦ باب دوم نامهٔ بگلتیان واضح و بیان گشته که مردم از اعمال شرعي عدالت نمي یابند بدین عبارت که هرچندي که آدمي تمامي احکام محکومه و مرقومهٔ شریعت الهي‌را بانجام رساند باز در نزد خدا چنان عدالت و ثوابي نخواهد داشت که کفّارهٔ گناهش تواند بود یا بخدا لازم آید که در اداي آن اورا بخود قبول کرده در عوض آن نجات و جلال آن عالم‌را باو بدهد بلکه اگر احیاناً آدمي تمامي اوامر و مناهي الهي‌را بجا آرد باز زیاده برآن که بوي واجب است نکرده و نظر باین نیز در نزد خدا ثوابي نخواهد داشت چنانکه مسیح در آیات ۹ و ۱۰ باب ۱۷ لوقا فرموده که آیا کیست آنکه ممنون شود از غلام که انچه فرموده است بجا آرد مظنّه ندارم و همچنین است شمارا چون آنکه مقرّر شده است کنید بگوئید که ما بندگان بي منفعت هستیم زیرا که آنچه برما واجب بود کردنش همان‌را کردیم و در آیات ۷ و ۸ زبور ۴۹ مسطور گشته که بهیچ وجه کسي برادر خودرا فدیه نتواند کرد و دیت خودرا نیز بخدا نتواند داد زیرا که فدیهٔ جان ایشان گران است و تا بابد موقوف است و همچنین درآیات ۳٦ و ۳۷ باب هشتم

مرقس خود مسیح فرموده که اگر انسان تمامي دنیارا جمع نماید و نفس خودرا تلف سازد چه فائده بجهت وي خواهد داشت یا آنکه انسان چه چیز بعوض جان خود خواهد داد پس انسان مالک چیزي نیست و هرگز مصدر چنان عملي نمي تواند گشت که بوسیلهٔ آن عفو گناهرا تحصیل نماید و اگرچه تمامي چیزها که اورا میسّر است بدهد و همگي آن اعمال‌را که برآنها استطاعت دارد بانجام رساند باز با مجموع آنها عفو گناه و نجات خودرا حاصل نمي تواند ساخت و بنابر معني این و سائر آیات کتب مقدّسه تماماً واضح و آشکار است که توبه و انابه نیز کفّارهٔ گناه و سبب نجات ابداً نخواهد بود بلکه نظر بمضمون هدایت نمون آیات کلام خدا توبه و انابه فقط درآن حال مقبول درگاه الهي و سبب عفو و نجات مي گردد که وابسته ایمان بکفّاره و نجات یسوع مسیح باشد چنانچه من بعد مذکور و بیان خواهد شد بلي گناهرا از خود دفع و مواخذهٔ آن‌را رفع ساختن در قوّه هیچ بشري نیست زیرا که کفّارهٔ ذنوب چنان گران بها است که انجام آن باحدي از بشر ابداً امکان ندارد و چون خدا بنابر تقاضاي تقدّس و عدالت نمي خواست و نمي توانست که گناهرا بي کفّارهٔ مقبول عدالت خود عفو فرماید چنانچه این فقره سابقاً مدلّل گشت و از آیات کتب مقدّسه نیز که مذکور ساختیم و خواهیم ساخت واضح و روشن است و خدا بنابر وفور مرحمت خود نخواست که بني نوع بشر در قید گناه مانده هلاک گردند لهذا نظر بکثرت رحمت و عنایت بي غایت خود جهت بندگان گناهکار علاج و چارهٔ دیده کفّاره حاضر و مهیّا نمود یعني کلمهٔ ازلیّه که از ازل نزد خدا و خدا بود و عبارت از مسیح است مجسّم گردیده درمیان آدمیان قرار گرفت چنان که در آیات اوّل الي ۳ باب اوّل یوحنّا مسطور است که بود در ابتدا کلمهٔ و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و هر چیز بوساطت او موجود شد و بغیر از و هیچ چیز از چیزهائي که موجود شده است وجود نیافت و در آیهٔ ۱۵ باب اوّل نامه بقلسیان و در آیهٔ ۳ باب اوّل نامهٔ

بعبرانيان چنين مرقوم و بيان گشته كه او (يعني مسيح) روئيت خداي غير مرئي است و پيش از همه مخلوقات متولّد شد و او تابش جلال و سكهء وجودش بود و همگي اشيارا بجبريان قوت خود متحمّل گشته گناهان مارا بنفس خود محو نمود و در آيهء ۱۴ باب اوّل يوحنا ترقيم يافته كه آن كلمه مجسّم شده درميان ما قرار گرفت و تجلّي اورا ما ديديم و آن تجلّي بود كه شايستهء يگانه پدر بود و پر از مهرباني و راستي بود و توجيه اين مقال كه كلمهء ازليّه مجسّم گشت اين است كه بدن انسانيرا مانند لباس بخود قبول نموده به يسوع مسيح مسمّي گشت و بحسب صفت ظاهري چون سائر مردم انسان بود چنانچه در آيات ۶ و ۷ باب ۲ نامهء باهل فيلپي مسطور است كه چون او تمثال خدا بود و تساوي با خدارا تعدّي ندانست ليكن خودرا پست نموده مثال بندگيرا گرفته در صورت خلق بديدار گشت و هرچندي كه مسيح از حيثيّت صفت ظاهري مانند سائر مردم بوده باز در گناه با آنها شباهتي و شراكتي نداشته بلكه از گناه و خطا بالمرّة عاري و بري و در كمال پاكي و درجهء اكمليّت بوده است بنابراين آن بدن نيز كه كلمه يعني پسر خدا مانند لباس بر خود قبول نموده مانند ابدان سائر مردم موجود نگشته است بلكه بروجه اعجاز بدون پدر از بطن مطهّر مريم تولّد يافت و اين مرحله كه مسيح بي گناه و در كمال پاكي و در مرتبهء الوهيّت است از آيات مبيّنات انجيل بواضح تمام آشكار و يقين مي گردد از آنجمله در آيهء ۴۶ باب ۸ يوحنّا خود مسيح بيهوديان مي فرمايد كه كيست از شما كه مرا بگناه ملزم كند و همچنين در آيهء ۲۲ باب ۲ نامهء اوّل پطرس مسطور است كه او گناه نكرد و در دهانش تقلّب يافت نشد و در آيهء ۱۵ باب ۴ و آيهء ۲۶ باب ۷ نامهء بعبرانيان مرقوم و بيان گشته كه يسوع مسيح در هر امر مشابهء ما بود جز در گناه و اينچنين كاهن بزرگ مارا شايسته است كه معصوم و بي ضرر و ناآلوده و از گناهان متنفّر و رفيع‌تر از آسمانها باشد و در آيات ۳ و ۹ باب ۲ نامهء بقلسيان تحرير يافته كه همگي خزاين دانش

و بينش درمسيح مستتر است زيرا كه دروي مسكن مي نمايد تمامي الهيت از روي جسم و درآيهٔ ۲ باب ۱۴ و آيهٔ ۲۳ باب ۸ و آيهٔ ۹ باب ۱۴ يوحنا خود مسيح فرموده است كه من راه وراستي و حياتم هيچ كس نزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد شما از تحتاني هستيد ومن از فوقاني هستم شما از اين جهان هستيد ومن از اين جهان نيستم آن كس كه مرا ديده است پدررا ديده است و ايضاً درآيات ۳۰ و۳۸ باب ۱۰ يوحنّا گفته كه من و پدر يک هستيم بدانيد و باور كنيد كه پدر در من است ومن در او وهمچنين درآيهٔ ۵ باب ۹ نامهٔ باهل روم مرقوم است كه مسيح خداي فوق همه است مبارک باد تا ابد آمين لهذا مسيح درميان تمامي مردم آن شخص وحيد و فريد است كه بي گناه و خطا ودر علي مدارج پاكي و اكمليّت و در مرتبهٔ الوهيّت بوده ودر اين حال كه او نه تنها صفت بشريّت بلكه بنابر باطن صفت الوهيّت نيز داشته است پس محض اورا وبس آن قوّت و قدرت وآن رتبه ومنزلت بوده كه كفّارهٔ مقبول درگاه الهي‌را حاصل ساخته ودرميان بندگان گناهكار وخداي عادل ومقدّس ميانجي و شفيع گردد فلهذا از عين محبت بي نهايت خود كه درمادّهٔ گناهگاران داشته بازخواست مستوجبهٔ آنهارا بر خود قبول نموده بعوض آنها زحمات بسيار و بي شمار كشيد وبدست يهوديان مصلوب گشته با درد ومحنت و رنج ومصيبت زياده از حدّ و حصر بالاي صليب مُرد ومدفون گشته در روز سوم از قبر قيام نمود وچهل روز بعد از ان در نظر و حضور شاگردان خود بآسمان صعود فرمود از قراري كه اين گذارشات در بابهاي اواخر متّي و لوقا و يوحنّا ودر باب اوّل اعمال حواريان مفصلاً مرقوم و بيان گشته است ويسوع مسيح بعلّت همين زحمات ومرگ پاداش گناه و كفّارهٔ مقبول درگاه الهي‌را حاضر و بندگان گناهگاررا از بازخواست مستوجبه و عقوبت جهنّم خلاص و آنهارا مقبول خدا ومالک بخت حقيقي و ابدي ساخته است و اينكه مسيح زحمات و مرگ مذكوررا نه بعلّت عاجزي

و ناتوانی از یهودیان کشیده و دیده بلکه محض از راه محبّت موفورهٔ خود جهت نجات مردم بر خود قبول نموده است از اکثر آیات کتب مقدّسه واضح و معلوم می گردد از آنجمله در آیات ۱۵ و ۱۸ باب ۱۰ یوحنّا خود مسیح فرموده که من جان خودرا براه گوسفندان می نهم بر گذاشتنش اختیار دارم و اختیار دارم که آنرا بازگیرم و همچنین در آیهٔ ۱۱ باب ۱۸ یوحنّا و در آیات ۵۳ و ۵۴ باب ۲۶ متّی خود مسیح بپطرس گفته است که آیا پیالهٔ که پدر بمن داده است من آنرا نیاشامم آیا تصوّر می نمائی که الحال استطاعت آن ندارم که بپدر خود استغاثه نمایم که زیاده‌تر از دوازده جوق از ملائکه حاضر گرداند لیکن در این صورت بچه نهج آن نوشتها که می گوید چنین واقع شدن ضرور است کامل خواهد گشت پوشیده نماند که تا یسوع مسیح میانجی و شفیع گناهکاران توانست گشت می بایست که هم صفت بشریّت و هم صفت الوهیّت داشته باشد یعنی صفت نخست جهت شفیع گناهکاران لازم بود تا مانند یکی از آنها گردیده و باز خواست گناهان ایشان‌را در مقام آنها کشیده تقاضای عدالت‌را بانجام رساند و بسبب زحمات و مرگی که در عوض آنها برخود قبول نموده عفو گناه و نجات‌را جهت ایشان حاصل و مهیّا سازد و صفت ثانی جهت آن رتبه و منزلت بر او لازم بود که نظر بآن در نزد خدای عادل و مقدّس میانجی و شفیع گناهکاران توانست گردید و زحمات و مرگش که در عوض ایشان بر خود قبول نموده و کشیده است چنان قدر و قیمت و مرتبه و منزلت داشته باشد که در حضور پروردگار پاداش و کفّارهٔ گناهان تمامی مردم و باعث عفو و نجات همگی گناهکاران تواند گشت لهذا اگر مسیح فقط در مرتبهٔ بشریّت می بود هر آئینه مانند سائر مردم و پیغمبران هرگز آن قدر و منزلت نمی داشت که کفّارهٔ ذنوب‌را حاصل نموده شفیع گناه‌گاران و باعث نجات ایشان گردد و در آن صورت از او نیز امید نجات داشتن باطل و خلاف می بود پس چون مسیح هم در صفت الوهیت و هم در صفت بشریت بوده محض بدان طریق این

امر عظیم صورت امکان پذیرفت و این فقره که یسوع مسیح في الحقیقت صفات مذکوره‌را داشته وبخود نسبت داده است در کتاب مسمّي بمفتاح الاسرار مفصّلاً بیان و مدلّل گردیده و در بطون کتاب مزبور این نیز بیان گشته است که مسیح بچه وجه پسر خدا خوانده مي شود و اورا بچه عبارت در مرتبهٔ الوهیّت بایست دانست پس اگر ترا اي مطالعه کننده در باب این مطلب غبار شکيّ بر صفحهٔ قلب نشسته باشد وخواهي که آن‌را زائل ساخته در معني مطلب مزبور غور رسي نمائي لازم آن است که کتاب مذکوررا مطالعه فرمائي و چون مطالب فوق الذکر در آن کتاب بواضحي تمام به ثبوت رسیده است لهذا عنان کمیت قلم‌را از بیان و ثبوت آن در صفحات این اوراق باز کشیدیم

الغرض وسیلهٔ عفو گناه و تحصیل نجات که جهت گناهکاران از خدا مقرّر و مهیّا و در انجیل بیان و هویدا گشته همان زحمات و مرگ یسوع مسیح است چنانکه هر کس که بمسیح ایمان آرد و کفّارهٔ اورا قبول نماید تمامي گناهانش عفو و براي خاطر مسیح رضامندي الهي شامل حالش گشته مالک بخت حقیقي و ابدي خواهد شد بنحوي که مطلب مذکور از آیات کتب مقدّسه واضح و آشکار است از آن جمله در آیات ۱۹ و ۲۱ باب ۵ نامهٔ ۲ باهل قرنتس چنین مسطور گشته که خدا در مسیح بوده دنیارا بسوي خود برمي گرداند و خطایاي آنهارا بر آنها نمي گیرد زیرا آنکس‌را که گناه‌را نشناخت در راه ما کفّارهٔ گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدائي در وي شویم و یحیا در خصوص مسیح از قراري که در آیهٔ ۲۹ باب اوّل یوحنّا مرقوم یافته گفته است که اینک برّهٔ خدا که گناه خلق جهان‌را رفع مي کند و همچنین اشعیاء نبي که هفت صد سال قبل از مسیح بوده در خصوص بیان کفّاره و نجات حاصل شونده بوساطت مسیح در آیات ۴ و ۵ باب ۵۳ کتاب خود چنین خبر داده و گفته است که في الحقیقت او بیماریهاي مارا برداشت و غمهاي مارا حامل شد ما دانستیم که معذّب و زده شدهٔ

خدا ومغضوب است او بسبب گناهان ما مجروح شد و براي خبائث ما عقوبت یافت سیاستي که سلامتي ما از آن حاصل شد بر او بار کردند و از جراحتهاي او ما شفا یافتیم و در آیهٔ ۱۳ باب ۳ نامهٔ بگلتیان مرقوم و بیان گشته که مسیح مارا از لعنت شریعت فدیه گردیده است که بجاي ما مورد لعنت شد از آنجا که نوشته شده که ملعون است هرکس که از دار آویخته شده است وخود مسیح چنانکه در آیهٔ ۲۸ باب ۲۰ و در آیهٔ ۲۸ باب ۲۶ متّي مسطور است بزحمات ومرگ خود وبنجاتي که بدان استصواب جهت گناهکاران بایستش حاصل کرد اشاره نموده چنین فرموده که فرزند انسان براي مخدومي نیامده بلکه بجهت خادمي و از بهر آن که جان خودرا فداي خلق بسیاري نماید وخونش بجهت آمرزش گناهان بسیاري ریخت خواهد شد ودر آیهٔ ۱۸ باب ۳ نامهٔ اوّل پطرس تسطیر یافته که مسیح در راه گناهان و عادل در راه ظالمان یکبار عقوبت کشید تا آنکه مارا بسوي خدا آرد ودر آیات ٦ و ۷ باب اوّل نامهٔ بافسیان مذکور است که خدا بسبب مسیح مارا مقبول نمود در محبوب خود و دروي فدیه یافته ایم بعلّت خونش یعني آمرزش گناهانرا از استغناي فضلش و در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است که چنانچه بیک خطا برهمه مردم حکم بالزام شد بهمان طور بیک راست کرداري (که عبارت از مسیح است) همهٔ مردمرا فتوئ شده است تا منسوب شدن بعدالت زندگي که چنانچه بسبب معصیّت یک شخص بسیار کسان گناهکار مقرّر گردیدند بهمین طور بسبب اطاعت یک شخص بسیار کسان عادل شمرده خواهند شد ودر آیهٔ ۲٦ باب ۹ نامهٔ بعبرانیان بیان گشته که مسیح در اواخر ظاهر گشت تا گناهرا بقربانئ خود ناچیز سازد لهذا در آیات ۱۸ و ۱۹ باب اوّل نامهٔ اوّل پطرس مذکور است که مي دانید که بچیزهاي فاني چون طلا و نقره رهائي نیافتید از اطوار باطل خود که بتواتر بشما رسیده بود بلکه بخون گران بهاي مسیح که چون برّهٔ بي عیب و بیداغ بود

حال از مضامين هدايت قرين آيات مسطورة بكلّي واضح و يقين است
كه عقوبات و مواخذهٔ تمامي گناهان‌را يسوع مسيح بر خود قبول فرموده
و در عوض گناهگاران مورد زحمات گشته در بالاي صليب مرد و بعد از دفن
از قبر قيام كرد و بهمين وسيله كفارهٔ گناه ايشان‌را حاصل و انجام نموده
و ايشان‌را از بازخواست گناه و عذاب جهنّم خلاص ساخته شفيع و موجب
نجات و بخت حقيقي و ابدي ايمان آورندگان گرديده است و مطلب
اصلي از ظهور يسوع مسيح همين بوده كه بجهت بندگان گناهگار تحصيل
نجات نمايد نه آنكه تعليم و نصيحت دهد زيرا كه انجام امر تعليم و نصيحت
بوساطت پيغمبران و حواريان نيز ممكن بودي چرا كه خدا آنهارا بجهت
همين مطلب فرستاده بود ليكن اين امر عظيم يعني كفّارهٔ گناه‌را تحصيل
كردن و گناهگاران‌را از هلاكت ابدي و عذاب جهنّم خلاص ساختن و شفيع
و باعث نجات ايشان گشتن بهيچ يک از پيغمبران و رسولان و فرشتگان ممكن
نبوده بلكه محض بيسوع مسيح زيرا كه او از مخلوق خارج و در كمال انتها
و مرتبهٔ الوهيّت بوده آن قدر و منزلت‌را داشته است كه شفيع و رهانندهٔ
سلسلهٔ انساني گردد بنابر اين ظهور مسيح و زحمات و مرگ و قيام و صعود
او عمده‌ترين تمامي وقائع اتفاقيّ عالم است و با ظهور او انوار آفتاب اشفاق
و الطاف الهي باز پرتو افگن ساحت احوال ساكنان عالم ظلماني گشته و با
قيام او دل مردگان وادي معصيّت احيا و از مقابر هلاكت ابدي قيام
نموده و عين الحيوة حقيقي براي ايشان روان و باب آسمان بر روي شان
كشاده و مفتوح گشته حتّي چنانكه از آيات كلام ربّاني مفهوم مي گردد مرگ
و قيام مسيح بنياد و باعث تجديد و تجليل تمامي عالم گرديده است نظر
باين همگي پيغمبران در ايّام سلف در بارهٔ ظهور و نجات مسيح اخبار نموده
مردم‌را باو اميدوار ساخته اند چنان كه اين مطلب بهر كسي كه از كتب
پيغمبران مذكور خبردار باشد واضح و در فصل سوم باب دوم كتاب ميزان
الحق نيز بيان و عيان گشته است

ونجات حاصل کشتهٔ با مسیح نه نجاتي است که محض مختص بعضي مردم یا چندي از ملل بوده باشد بلکه آب حیاتي است که از براي تمامي سلسلهٔ انسان درجریان چنان که هرکس از آن مي تواند آشامید و زندگي یافت حتّي بزرگترین گناهگاران‌را نیز میسّر است که از آن نجات مستفیض و بهره‌ور گشته بسبب آن پاک و از بازخواست گناه خود خلاصي یابند بنحوي که از آیات کتب مقدّسه مفهوم مي گردد از آن جمله درآیات ۵ و ۶ باب ۲ نامهٔ اوّل به تیموتیوس مسطور است که یک خدا است ودرمیان خدا و خلق یک واسطه است و او انسان یسوع مسیح است که خودرا در راه همه فدیه داد وهمچنین درآیهٔ ۷ باب اوّل نامهٔ اول یوحنّا مرقوم گشته که خون پسر خدا یسوع مسیح مارا از هر گناه پاک مي سازد وایضاً درآیهٔ ۲ باب ۲ همان نامه ترقیم یافته که مسیح بجهت گناهان ما نه گناهان ما وبس بلکه همهٔ جهان کفّارت است وداؤد درآیات ۲ و ۳ زبور ۱۰۳ گفته است که اي جان من بر خداوند آفرین بخوان و تمامي نعمتهاي اورا فراموش مکن که او جمیع گناهانت‌را عفو مي نماید و هر بیماري ترا شفا مي بخشد ودرآیهٔ ۱۸ باب اوّل کتاب اشعیا پیغمبر ذکر گشته که خداوند مي فرماید باوجود آنکه گناهان شما چون قرمز باشد باز مانند برف سفید خواهد شد وباوجود آنکه ارغواني بوده باز مثل کرک خواهد گردید ودرآیهٔ ۱۲ باب ۹ و درآیهٔ ۱۴ باب ۱۰ نامهٔ بعبرانیان مرقوم و بیان گردیده که مسیح با خون خود یکبار بمکان اقدس برآمده (براي ما) فدیهٔ ابدي‌را یافت وبیک قرباني تا ابد کامل گردانیده است مصفّا شوندگان‌را لهذا هرچه جهت نجات گناهگاران ضرور بوده تمامي آنرا یسوع مسیح در عوض و براي ایشان کرده و بانجام و اتمام رسانیده است چنانکه لازم نیست که آدمي اوّل حسنهٔ بکند ویا خودرا اندکي صاف و ازگناه پاک سازد تا بدین طریق درنجات مسیح شراکت بهم رسانیده بعد بوسیلهٔ آن نجات بالکلّیه پاک و خلاص گشته قابل قرب حضور الهي گردد یعني چون بهیچ وجه

ممکن نیست که انسان خودرا ازیک گناه هم پاک و یا باطن خودرا اندکي صاف گرداند پس خدا آدمي‌را ماذون ساخته و امر نموده است که در همان حال که هست با همهٔ گناهان و تمامي ناپاکي دروني خود بسر چشمهٔ حیات نجات مسیح واصل گشته بوسیلهٔ آن از تمامي گناهان شسته و خلاص و ازکل ناپاکي منزّه و مصفّا گردد باین شرط و بس که نجات و شفاعت مسیح‌را قلباً قبول کرده و اورا از صمیم قلب دوست داشته اطاعتش کند

و نجات مذکوره بوسیلهٔ ایمان حاصل مي شود چنانچه کسي که قلباً بیسوع مسیح ایمان آورده و اورا فرزند خدا و در مرتبهٔ الوهیّت و میانجي و رهانندهٔ خود و کل مردم دانسته و معتقد باشد که یسوع مسیح بازخواست گناه‌را کشیده و جهت خلاص و نجات گناهگاران زحمات و مرگ‌را بر خود قبول و بعد از دفن قیام نموده است آن چنان کس بوسیلهٔ همین ایمان در نجات مسیح شراکت بهم رسانیده عفو تمامي گناهان خودرا حاصل و بوساطت مسیح مقبول حضور خداي تعالی گردیده و تمامي الطاف و اشفاق الهي شامل حالش گشته مالک بخت جاوداني و حقیقي مي گردد بقراري که از آیات آتیّه انجیل واضحتهً معلوم مي شود مثلاً در آیات ۱۶ و ۳۶ باب ۳ یوحنّا مرقوم است که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزند یگانهٔ خودرا ارزاني فرمود که تا هرکس بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگاني جاوید یابد و آن کس که به پسر ایمان آورده است زندگاني جاودان دارد و آن کس که سخن پسررا نمي شنود زندگاني‌را نخواهد دید بلکه غضب الهي بروي مي ماند و همچنین هنگامي که مسیح صعود مي نمود بشاگردان خود خطاب کرده چنانکه در آیات ۱۵ و ۱۶ باب ۱۶ مرقس مسطور است فرمود که بهمگي جهان رفته جمیع خلائق‌را باین مژده ندا نمائید که بر آن که ایمان آرد و غسل تعمید مي نماید ناجي خواهد شد لیکن آن که ایمان نمي آرد بر او حکم خواهد شد و پولس حواري چنان که در آیات ۳۸ و ۳۹ باب ۱۳ اعمال حواریان مسطور است بیهودیان گفته که اي برادران معلوم باد شمارا

که بوساطت یسوع مسیح بشما بآمرزش گناهان خبر داده می شود و هر چیزرا که در شریعت موسی شما از آن نتوانستید عادل شمرده شد بوساطت این شخص هر کس که ایمان آورد عادل شمرده خواهد گردید ایضاً حواری مذکور بزندان بانی که سوال نموده گفت که مرا چه باید کردن که رستگار شوم از قراری که در آیهٔ ۳۱ باب ۱۶ اعمال حواریان مرقوم است تقریر نمود که بر یسوع مسیح خداوند ایمان بیاور که تو و خاندانت رستگاری خواهید یافت و در آیهٔ ۴۳ باب ۱۰ همان کتاب مذکور گشته که همگی پیغمبران بر یسوع مسیح شهادت دادند که هر کس که بروی ایمان آورد آمرزش گناهانش‌را باسم وی خواهد یافت و در آیات ۲۰ الی ۲۴ باب ۳ نامهٔ باهل روم مرقوم است که چون بسبب اعمال شرعی هیچ بشری در نزد خدا عادل شمرده نخواهد شد بلکه بشریعت ثبوت گناه می شود امّا حال عدالت خدائی در خارج از شریعت نمودار شده است و شریعت و پیغمبران شهادت بآن می دهند آن عدالت خدائی که بوساطت ایمان بر یسوع مسیح بر همگی و با همگی که ایمان می آورند می شود بنوعی که توفیری نباشد بعلّت آنکه تمامی گناهکار اند و در ستایش خدائی قاصر پس مفت بکرم او بوسیلهٔ فدیهٔ یسوع مسیح عادل شمرده می شوند و ایضاً در آیهٔ ۵ باب ۴ همان نامه مذکور گشته که آن کس که عمل بجا نمی آرد بلکه بر آن کس که بیدینان‌را بعدالت منسوب می کند ایمان می آورد همان است که ایمانش بعدالت منسوب می شود پس برای تحصیل عفو و نجات همان ایمان بمسیح و کفّارهٔ اش لازم است و بس نهایت این ایمان مانند ایمان دین محمدیه نیست که محض اقرار و تقریر کلمات چندی و باور نمودن تعلیمات قرآن است و بمحبّت خدا و پاکی درونی رجوعی ندارد ایمان مذکور ایمان قلبی است که هم بعلم از یسوع مسیح و هم بمحبّت باطنی نسبت باو وابسته است چنانکه ایمان مسیحیّه هم توبه و انابهٔ حقیقی‌را در درون ایمان آورنده می انگیزد و هم شعله حبّ خدارا در مجمر قلبش

مشتعل ساخته هم خواهش و هوس و هم قوهء انجام اوامر الهي‌را باو مي بخشد زیرا که ایمان مزبور قوّتي است باطني و الهي که بسبب مسیح و کفّاره‌اش از عالم بالا بدرون شخص ریخته مي شود و اورا از گناه و خواهش بدي و حبّ دنیا دور و باطنش‌را تغئیر و تبدیل داده پاک و پر نور و سلوک ظاهریش‌را خوب و مرغوب مي سازد بطریقي که قلبش از محبّت الهي مملو گشته با بهجت و مسرّت سالک طریق هدا و حافظ احکام خدا و مالک خوشحالي دروني و بخت حقیقي مي گردد چنانکه در فصل آتیّه مفصّلاً بیان و عیان خواهد گشت

در این صورت هرکس که في الحقیقه بمسیح ایمان اورده باید دانسته و فهمیده باشد که در حضور پروردگار بچه مرتبه گناهگار و بعلت گناهان بیشمار خود لائق غضب قادر قهّار و عذاب نار گردیده است و باید دانسته باشد که باطنش چنان ناپاک و مردار است که هرگز بخداوندگار مقدّس تقرّب نمي تواند جست و آن قوّت و توانا نیز ندارد که في نفسه خودرا از ناپاکي باطني و از بازخواست مستوجبهء گناهان خود خلاص و آزاد سازد و هم باید که از این احوال پر ملال دروني و بیروني قلباً غمناک و نادم بوده غم و درد او همان باشد که از ارادهء و احکام خداي مقدّس و علاّم که تمامي کرامات و نعمات‌را باو عطا فرموده آن قدر تجاوز و مخالفت ورزیده است و علاوه بر اینها باید دانسته و درک کرده باشد که گناهان او باعث و علّت زحمات و مرگ مسیح گشته که نظر بوفور مرحمتش بازخواست و عقوبات گناهان‌را در عوض او کشیده و چشیده اورا از آنها آزادي بخشیده و نجات داده است في الجمله تماميء اینها در ضمن ایمان حقیقي مندرج اند وکسي که مطالب مذکوره‌را دریافت ننموده و نفهمیده و در خود هنوز مشاهده نکرده است ایمانش هم ایمان حقیقي و قلبي نخواهد بود بلکه محض عقلي و تعلیمي و از ان ایمان حقیقي این نیّت و خواهش نیز صادر مي شود که آدمي گناه‌را قلباً قبیح و شنیع و مکروه و منفور دانسته از ان دوري و کناره

مي جويد و خدارا قلبًا دوست داشته مطيع و منقادش مي گردد زيرا كه توبهء حقيقي و مقبول خداوند ذوالجلال همان نيّت و حال است و در هر اوقات وابستهء ايمان حقيقي است بنوعي كه اگر كسي از گناهان خود چنان ملالت و ندامت نداشته و نهال نيّت و محبت و اطاعت خدارا در جويبار قلبش نكاشته و ثمرهء آنرا نچيده باشد هر آئينه چنان كس ايمان حقيقي‌را كه تحصيل نجات وابستهء آن است هنوز نيافته و اگر ادّعاي ايمان هم بكند ايمان او محض ايمان عقلي و ظاهري خواهد بود كه آدمي‌را نه نجات مي بخشد و نه درونش‌را پاك و مصفّا و نه رفتارش‌را درست و موافق احكام الهي مي سازد

و چون توبهء حقيقي وابسته ايمان حقيقي است نظر باين توبه و ايمان در اكثر آيات انجيل وابستهء يكديگر مسطور و بيان گشته چنانچه در آيهء ١٥ باب اوّل مرقس ذكر گشته كه يسوع مي فرمود توبه نمائيد و باين بشارت خجسته اعتقاد آريد و در آيهء ٤٧ باب ٢٤ لوقا خود مسيح بشاگردانش فرموده است كه بايد از اورشليم آغاز شده ندا بتوبه وآمرزش گناهان در همهء قبائل باسمم كرده شود و پطرس حواري هنگامي كه يهوديان سوال نموده گفته اند كه آيا چه كنيم كه نجات يابيم از قراري كه در آيهء ٣٨ باب ٢ اعمال حواريان مرقوم است بايشان جواب داده گفت كه توبه كنيد و هر يك از شما باسم يسوع مسيح بجهت آمرزش گناهان غسل بيابد كه روح‌القدس‌را بانعام خواهيد يافت و ايضاً در آيهء ٢١ باب ٢٠ همان كتاب پولس حواري چنين فرموده است كه پيوسته با يهوديان و يونانيان در نداي توبهء بسوي خدا و ايمان بر خداوند ما يسوع مسيح مشغول بودم

نهايت آدمي‌را آن قوّت و استطاعت نيست كه ايمان و توبهء مذكوره‌را في نفسه خود اخذ و تحصيل نمايد بلكه ضرور است كه خدا باو عطا فرمايد كه آنرا نيز او بنابر كفّارهء مسيح بوسيلهء روح‌القدس در قلب هر كس كه كلمات و اخبار انجيل‌را بگوش هوش نيوشيده و يا با تفكّر مطالعه نموده

طالب حقیقت و نجات گردد بعمل خواهد آورد چنانکه از آیات آتیهٔ انجیل معلوم می گردد مثلاً در آیهٔ ۱۳ باب ۲ نامهٔ باهل فیلپی مسطور گشته که خدا است که در شما تاثیر می نماید که تا برضا بخواهید و بکنید و هر عملی‌را بدون هنگامه و مجادله بجا آرید و درآیهٔ ۲۹ باب ۶ یوحنا مسیح فرموده که کار خدا این است که برآن کس که او فرستاده است ایمان آورید و درآیهٔ ۲ باب ۱۲ نامهٔ بعبرانیان مذکور است که یسوع مسیح بنا کننده و کامل سازندهٔ ایمان است و درآیهٔ ۱۷ باب ۱۰ نامهٔ باهل روم مرقوم گردیده که ایمان از شنیدن حاصل می شود و شنیدن از کلام خدا و همچنین ذکر گشته که توبه نیز عمل خدائی است درانسان چنانچه درآیهٔ ۱۸ باب ۱۱ اعمال حواریان مسطور و بیان گردیده که پس خدارا سپاس نموده گفتند که بی شک که خدا بقبائل نیز توبهٔ حیات بخش‌را کرامت کرده است و ایضاً درآیهٔ ۳۱ باب ۵ همان کتاب تحریر یافته که یسوع مسیح‌را خدا پیشوا و نجات دهنده بر دست راست خود بلند کرده است تا توبه و آمرزش گناهان‌را باسرائیل عطا نماید

و چون چنانکه ازآیات مبیّنات کتب مقدّسه معلوم و یقین می گردد ارادهٔ ازلی و مشیّت لم یزلی برین قرار گرفته که هیچ کس هلاک نگردد بلکه همگیان نجات یابند لهذا نجات حاصل گشتهٔ بوساطت مسیح بکافّهٔ خلایق نسبت و اختصاص دارد و مسیح نیز بشاگردان و تابعان خود امر نموده است که انجیل‌را بعموم طوائف بیان و معلوم سازند پس از اینها بالتّمام یقین می گردد که خدا درهرحال راغب و آماده است که توبه و ایمان مذکوررا در قلب هرکس که مژده انجیل و نجات مسیح‌را شنیده طالب نجات باشد بعمل آرد و آدمی‌را بدین وسیله مشترک نجات مسیح و مالک بخت حقیقی و ابدی سازد لهذا توبه و ایمان عمل خدا است نه آنکه بی ایمانی نیز بلکه آن از خود انسان صادر می گردد زیرا که خدا بی ایمانی و هلاکت‌را بهیچ کس قسمت و مقدّر نکرده و هیچ مخلوقی‌را بجهت طعمهٔ آتش جهنّم

نيافريده كه چنين گمان بديهه ضدّ و نقيض عدالت و رحمت الهي است بلكه چون خدا انسان‌را فاعل مختار گردانيده پس اورا آن قدرت و توان مي باشد كه حركات باطني‌را كه خدا بواسطهٔ روح‌القدس در درون او برمي انگيزد از خود ردّ كند و آنهارا مغلوب و خاموش ساخته و از نظر اندازد و به مژدهٔ انجيل و خبر نجات مسيح متوجه نگرديده از آن ابا نمايد و بدين نوع مانع ايمان و توبهٔ گردد كه خدا در او بعمل آوردن مي خواهد زيرا كه خدا آدمي‌را جبرًا و كرهًا بايمان و نجات نمي كشد پس اگر كسي در بي ايماني مانده بهلاكت ابدي و عذاب جهنّم گرفتار شود هرآئنه تقصير و عمل خود او است و بس چنان كه مسيح نيز بهمين مطلب اشاره نموده در آيهٔ ۴۰ باب ۵ يوحنا به يهوديان فرموده است كه شما نمي خواهيد بنزد من بيائيد تا زندگاني بيابيد و همچنين در آيهٔ ۳۷ باب ۲۳ متي اورشليم‌را كه كنايه از يهوديان است مخاطب ساخته فرموده است كه اي اورشليم اورشليم كه كشندهٔ پيغمبران و سنگسار كنندهٔ آنان كه بتو فرستاده شده اند مي باشي چند بار خواستم كه فرزندان ترا چنانچه مرغ چوجهاي خودرا در زير بال خود جمع مي نمايد جمع نمايم و ابا نموديد و در آيهٔ ۵۱ باب ۷ اعمال حواريان استفان به يهوديان گفته است كه اي گردنكشان كه در دل و گوش نامختونيد شما هميشه معارضه با روح‌القدس مي نمائيد آن چنان كه پدران شما مي كردند مي كنيد در اين صورت هر آنكه بهلاكت و عذاب جهنّم گرفتار شود بعلّت تقصير خود مي شود نه بنابر قسمت و تقدير پروردگار لهذا قول و تعليم انجيل در اين باب نيز تمامًا موافق و مطابق رحمت و عدالت خداوند جليل است نهايت در خصوص مطلب مذكور انچه از مضمون قرآن مفهوم مي گردد اين است كه خدا بعضي مردم‌را با ايمان و بعضي‌را بي ايمان خلق كرده چنانكه ايمان آنها بهيچ وجه باطل و بجهت اينها ابدًا ايمان حاصل نخواهد گشت زيرا كه خدا بي ايماني‌را باينان مقدّر و قسمت نموده ايشان‌را جهت عذاب جهنّم خلق كرده است چنانچه در سورة الانعام ارقام

يافته كه من يشاء الله يضلله و من يشاء يجعله علي صراطٍ مستقيم يعني انكه‌را
خواهد خدا گمراه كند اورا و هر كرا خواهد بكند اورا بر راه راست و همچنين
در سورة الاعراف مرقوم گشته كه من يهد الله فهو المهتد و من يضلل فاولئك
هم الخاسرون و لقد ذرانا لجهنّم كثيرا من الجنّ و الانس يعني هر كرا راه نمايد
خدا پس او راه يابنده است و هر كرا گمراه كند پس ايشان زيان كاران
اند و بدرستي كه آفريديم ما براي دوزخ بسياري از ديوان و آدميان‌را و
متضمن به بيان و ثبوت مطالب آيات مزبورة در صفحهٔ ۲ ورق ۲۳۶ كتاب
حقّ اليقين حديثي از امام محمّد باقر روايت گشته كه حق تعالى آفريده
است خلقي‌را براي ايمان كه هرگز از ايشان زائل نمي گردد و آفريده است
خلقي‌را از براي كفر كه هرگز از ايشان زائل نمي گردد و خلقي‌را درميان اين
دو حالت آفريده است و ببعضي از ايشان ايمان‌را سپرده است اگر خواهد
تمام كند از براي ايشان تمام مي كند و اگر خواهد كه سلب كند از ايشان
سلب مي كند نهايت نظر بمضمون آيات مذكورة و حديث مسطورة هم
عدالت و هم رحمت الهي باطل مي گردد و در اين حال كه اين مرحله
محال است پس واضح و مبرهن است كه قول آيات و احاديث مزبورة باطل
و بي بنا مي باشد

و اگر سوال رود كه خدا بآن كسان كه در تمامي عمر خود مژدهٔ انجيل
و نجات مسيح‌را نشنيده و هم فرصتي نداشته اند كه از آن مخبر گردند آيا
بچه نوع و طريق بانها حكم خواهد كرد جواب اين است كه چون خداي
علّام مطالب مزبوررا در كلام خود بواضحي تمام بيان و اعلام نفرموده لهذا
جواب مسكتي نمي توان داد ليكن بهرشخص عارف اين قدر واضح و يقين
است كه خدا بر ايشان ظلم نخواهد كرد بلكه نظر بعدالت خود جزاي لائقه
اعمال ايشان‌را خواهد داد و در اين صورت كه از علم معرفت حقيقي بآنها
آن قدر داده نشده و احكام الهي بايشان چنان بيان و عيان نگشته كه بآن
ملل داده و بيان گرديده است كه خدا پيغمبران خودرا بنزد آنها فرستاده

کلام خودرا بر ایشان ارزاني داشت پس مطالبهٔ که از اینها خواهد کرد از آنها نخواهد کرد چنانچه مسیح نیز در آیات ۴۷ و ۴۸ باب ۱۲ لوقا فرموده است که نوکري که خواهش مولاي خودرا دانسته بر وفق خواهش آماده ننموده و بجا نیاورده باشد بسیار تازیانه خواهد خورد و آن کس که ندانسته کرد اموري را که قابل تازیانه باشد قلیلي تازیانه خواهد خورد و هر کس که ویرا بسیار داده اند از او بسیار خواهند طلبید و آن کس که باو زیاده سپرده اند زیاده مطالبه خواهند نمود بلکه خدا بنابر شریعت و نور حقیقت که در انصاف و عقل ایشان ثبت و بیان فرموده نظر بانجام یا تجاوز آن بر ایشان حکم خواهد نمود چنانکه نسبت بهمین مطلب در آیهٔ ۱۲ باب ۲ نامهٔ باهل روم مرقوم است که آناني که بغیر شریعت گناه کرده‌اند بر غیر شرع هلاک خواهند شد و کساني که با شریعت گناه کرده اند از آن شریعت حکم خواهند یافت یعني آنانیکه از شریعت مرقومهٔ کلام الهي بي خبر بوده از شریعت انصاف و عقل تجاوز نموده گناه کرده اند مورد مواخذه خواهند گشت امّا نه مورد بازخواست سخت و شدید مستوجبهٔ اشخاصي که باوجود خبرداري از کلام الهي باز تجاوز احکام نموده اند لیکن چون احدي نیست که در همه اوقات بر وفق تقاضاي انصاف و عقل عمل و سلوک نموده باشد پس آنان نیز که بدون تقصیر و تغافل خود از کلام و احکام الهي بي خبر مانده بي تقصیر و گناه نیستند و در این صورت که گناهکار اند پس تا بمسیح ایمان نیاورند و بوسیله او نجات نیابند هر آئنهٔ بغضب کردگار و عقوبت گناهان خود گرفتار خواهند گشت لهذا کلام مسیح که در آیهٔ ۳۶ باب ۳ یوحنا مسطور گردیده از هر جهت حق و درست خواهد بود که مي فرماید هر کس که به پسر ایمان آورده است زندگاني جاودان دارد امّا ان کس که سخن پسررا نمي شنود زندگاني را نخواهد دید بلکه غضب الهي بروي مي ماند خلاصه راه و حقیقت و حیات او است و بس و هیچ کس تحصیل قرب حضور حضرت ذوالجلال نمي تواند کرد جز بوسیلهٔ او یعني هیچ کس نجات نخواهد یافت و مقبول نظر پروردگار

نخواهد گشت مگر بدين وسيله که قلباً بمسيح ايمان اورده بسبب کفّارهٔ
او از بازخواست و ناپاکي گناهان خود آزاد و پاک گرديده عدالت و تقدّس
و ثواب مسيح شامل حالش گشته باشد و همچنين پيغمبران و متقّياني که
قبل از مسيح بوده اند از قبيل آدم و نوح و ابراهيم و داؤد و غيرهم عفو
گناه و نجات را محض بوساطت مسيح يافته اند و هرچندي که در آن آوان
بجهت ايشان امکان نداشته که از کفّاره و نجات مسيح صراحتاً و واضحتاً
مخبر و مطلع گردند چنانچه مردمان بعد از ظهورش مطلع گرديدند ليکن در
بارهٔ او باز بي خبر و بي ايمان نبوده اند بلکه خدا خبر ظهور مسيح و نجاتش را
بآدم بعد از معصيّت او از قراري که سابق گذشت و بعد بابراهيم و يعقوب
و سائرين داده بود و موسي و داؤد و تمامي پيغمبران حق که پيش از مسيح
مبعوث گشته در بارهٔ مسيح و کفاره و نجاتش خبر داده اند و هم قربانيها
و تمامي عادات عبادات که خدا در توريت به بني اسرائيل امر نموده
بقرباني که يسوع مسيح جهت عفو گناهان با بدن خود گذرانيده و بوسيلهٔ
آن نجات حاصل ساخته است مرجوع بوده و اشاره کرده اند چنانکه اين
فقره بر واقفان و رسيدگان مضامين توريت و انجيل واضح و عيان است در
اين صورت هرکس که در آن زمان بوعدهاي مذکوره گوش داده و بمطلب
و مقصد عادات عبادات متوجّه گرديده و مي رسيد از رهانندهٔ آينده و کفّاره
و نجاتش مخبر و مستحضر مي گشت و باو ايمان اورده اميد خود را بر او مي
بست و بواسطهٔ اين ايمان عفو و نجات يافته مقبول حضور خداي تعالي
مي گرديد چنانکه مسيح بهمين مطلب اشاره نموده در آيهٔ ۵٦ باب ۸ يوحنا
بيهوديان فرموده است که ابراهيم پدر شما بسيار خواهش‌مند بود که روز
مرا به بيند پس ديد و خوش وقتي کرد لهذا وسيلهٔ که متقّيان و ايمان
آورندگان قبل از مسيح با آن عفو و نجات يافته اند همان وسيله است
که بعد از مسيح عفو و نجات متعلّق و وابستهٔ آن است محض بدين
تفاوت که قبل از ظهور مسيح بکفّاره و نجاتي که بايست رهانندهٔ آينده براي

گناهگاران بانجام رساند اعتقاد داشته اند و بعد از ظهورش بکفّاره و نجاتي که رهاننده آمده بانجام رسانیده است ایمان و امید دارند

و ایضاً اگر سوال کرده شود که آیا بخداي قادر و حکیم ممکن نبودي که نجات سلسلهٔ بني نوع بشررا بوسیلهٔ که ماوراي زحمات و مرگ مسیح بوده باشد بعمل آورد * جواب * بدیهي است که خداي قادر مطلق بهر چیز که مشیتش قرار گیرد قادر و هیچ کس را یاراي آن نیست که بحکمت و قدرت بي انتهاي او حدّ و ساماني مقرّر کند لیکن هرچندي که خدا با ما سوي منحصر و محدود نیست باز خود بخود محدود است بدین عبارت که خدا چنان چیزي و عملي را ابداً نمي خواهد و نمي تواند خواست و کرد که ضدّ و نقیض ذات ذوالجلال یا یکي از صفاتش بوده باشد پس در این حال که خدا نظر برحمت بی منتهاي خود رهائي و نجات آدمیان گناهگاررا خواسته و مقرّر داشته ظاهر و مشخص است که انجام آن را محض بدان طریق و وسیله مي توانست خواست و مقرّر کرد که هم موافق رحمت و محبّت و هم مطابق تقدّس و عدالتش بوده باشد پس در صورتي که پروردگار نظر بحکمت خود جهت انجام امر نجات ظهور و زحمات و مرگ مسیح را مصلحت دانسته و مقرّر داشته است از همین صادر مي گردد که وسیلهٔ مذکوره سرآمد وسائل نجات و آن طریق خاصي است که نجات گناهکاران محض بآن ممکن بوده زیرا اگر وسیلهٔ بهتر از آن صورت امکان مي داشت بایست در ان حال خدا آنرا اختیار و مقرّر کرده باشد والّا بحکمت بحث وارد مي شد لیکن چون حاکم علي الاطلاق چنانکه از آیات مبیّنات کتب مقدّسه واضح و یقین مي گردد زحمات و مرگ یسوع مسیح را وسیلهٔ عفو و نجات گناهکاران گردانیده لهذا از همین مرحله به ثبوت مي رسد که بهترین وسائل نجات آن است و بس وکیست آنکه جسارت و گستاخي نموده در این باب با حاکم علي الاطلاق در مقام بحث ایستاده وسیلهٔ نجات مقرّر نمودهٔ اورا رد کند بلي نجات حاصل و حاضر گشته بوساطت یسوع مسیح سرّي است از اسرار الهي که

عقل انساني در درک و تفصيل کنه و کيفيّت آن عاجز و حيران است
نهايت چنانکه وجود و ذات الهي بعلّت آنکه بدرک و فهم در نمي آيد
باطل و زائل نمي گردد همچنان حقيقت امر مزبور نيز بعلّت عجز و قصور
درّاکهٔ عقل باطل نمي شود و هرچندي که عقل در استفهام کمّ و کيف نجات
مسيح سرگردان است باز بهر صاحب فطانت هوشيار باندک تفکّري آن
قدر واضح و آشکار مي گردد که وسيلهٔ مذکوره تماماً موافق و مطابق رحمت
و عدالت الهي و نظر باين بالکلّيه بخداي رحيم و مقدّس شايسته و لائق است
نهايت مجموع آن وسائل نجات که عقل و مذاهب بت پرستان و قرآن
بر آنها دلالت مي کنند چنانچه سابقاً مذکور گشته هم مخالف و مناقض
تقدّس و عدالت الهي اند و هم درون آدمي را پاک و اورا از بدي بعيد
و بخدا قريب نمي سازند ليکن با کفّارهٔ مسيح هم تقاضاي رحمت و هم
تقاضاي عدالت انجام يافته و هم درون انسان از ناپاکي پاک و رفتار ظاهريش نيز
خوب و درست مي گردد يعني در اين حال که خدا گناه را بهيچ وجه عفو
نفرموده مگر بدين طريق که يسوع مسيح دازخواست گناه را در عوض گناهگاران
کشيده و بسبب زحمات و مرگ خود پاداش و کفّارهٔ گناه حاصل نموده
است تقاضاي عدالت چنان انجام يافته که چون بعلّت کفّارهٔ مسيح تمامي
گناهان ايمان آورنده را عفو فرموده اورا مقبول خود مي سازد باز هيچ نقص
و قصوري بتقدّس و عدالت نمي رسد بلکه صفات مذکوره باستصواب همان
وسيلهٔ نجات در انتهاي مراتب بيان و عيان مي گردد و چون مسيح نظر
بوفور محبّت خود زحمات و مرگ را بجهت گناهگاران متحمّل گشته و طوعاً
بخود قبول فرموده و بعلّت زحمات و مرگ غبار نقص و قصوري بر دامن
رتبه و جلالش ننشسته بلکه آن زحمات جسماني و زماني موجب نجات
و جلال و بخت جاوداني کل ايمان آورندگان گرديده است پس نسبت
بمسيح نيز جبري و بي عدالتي نبوده و در اين حال که آدميان خود را بهيچ
وجه از مؤاخذه و عقوبات گناه نمي توانستند رهانيد و خدا نيز بنابر تقاضاي

عدالت گناهرا بي كفّاره عفو نمي توانست كرد و نظر برحمت خود نمي خواست که سلسلهٔ انسان مستغرق دریاي هلاکت گردد لهذا از راه مراحم بي پايان و الطاف بيكران فرزند يگانهٔ خودرا كه در مرتبه و جلال و ذات با او یک است ارزاني داشت تا فداي گناهگاران گشته بجهت ايشان كفّاره حاصل سازد آيا ازهمين رهگذر معلوم و عيان نمي گردد كه محبّت و رحمت الهي نسبت به بندگان گناهگار در درجهٔ كمال و خارج از تقرير و بيان است بلي رحمت و محبّت خدا از كفّاره و مرگ مسيح بالمراتب زياده مشاهده و عیان مي شود نه آنكه از خلق و حفظ عالم و همگي نعمات و كرامات وافرهٔ الهي و همچنين تقدّس و عدالت نيز بوسيلهٔ آن در انتهاي مراتب زياده مفهوم و مبرهن مي گردد نه آنكه از غضب پروردگاري كه بعضي اوقات در اين جهان بر بدكاران نازل مي شود حتي تقدس و عدالت و محبّت و رحمت خداوندگاري بخوبي و درستي فهميده نمي شود مگر بوسيلهٔ كفّاره و نجات مسيح بنحوي كه هرآنكه از اين بي خبر و بي فهم باشد هرآئنه صفات مذكوردرا بدرستي و خوبي درك و فهم نخواهد كرد فلهذا كسي كه بنجات و كفّارهٔ مسيح ايمان اورده بكيفيّت آن رسيده باشد بهمين وسيله بآن نيّت و قصد كه بعد ازين از گناه دوري كلي جسته و تمامي اميد و محبّت خودرا بخدا بسته قلبًا مطيعش گردد زياده راغب و كشيده مي شود نه آنكه بتحريک تمامي نصائح و اوامر زيرا ازهمين رهگذر كه خدا گناهرا نه از راه ديگر بلكه محض بدين طريق عفو فرموده كه بسوع مسيح كه پاک و كامل و در مرتبهٔ الوهيّت است مؤاخذه آن‌را كشيده و پاداشش‌را بانجام رسانيد بروي در انتهاي مراتب زياده از طرق ديگر آشكار و يقين من گردد كه گناه در حضور خدا چه قدر زشت و قبيح و بچه مرتبه ضدّ و مخالف ذات پاک او است و همين علم باعث آن مي‌گردد كه او گناهرا قلبًا شنيع و قبيح شمرده از آن دوري كلّي جويد و جدّ و جهد بليغ بعمل آرد كه ديگر مرتكب گناهي نگردد و در صورتي كه خدا نظر بمحبّت بي انتها فرزند خودرا جهت

نجات و استخلاص او بمعرض زحمات و مرگ انداخته آيا شخص ايمان آورندهرا ديگر چه شک باقي مي تواند ماند که خدا اورا دوست نداشته طالب نجات وبخت او نيست و ديگر از چه راه متشکي مي تواند بود که خدا در اثناي عسرت و زحمت نيز هر انچه براي نجات وبخت او لازم و مفيد است باو كرامت و عنايت نخواهد فرمود و در بارهء او بانجام نخواهد رسانيد بديهي است که در باب مطالب مسطوره چشم قلب کسي که بادهء محبّت الهيرا از قدح سرشار نجات مسيح قبول نموده و نوشيده است مخمور شک وشبه نخواهد گرديد بلکه ببادزن نجات مذکور شعلهء انوار حب پروردگار در آتش‌کدهء قلب او مشتعل گشته اميد و اعتقادش بخدا مستحکم گرديده بخوبي و خوشي مطيع احکام الهي خواهد شد

الغرض اگرچه کفّاره و نجات مسيح از جملهء اسراري است که عقل در درک کم و کيف آن عاجز و حيران است ليکن بهر کس که در بارهء آن تفکّر لازمه بجا آورده باشد آن قدر آشکار و واضح خواهد بود که وسيلهء مذکوره از هر جهت بخداي مقدّس و عادل و رحيم لائق و سزا و بالكلّي موافق و مطابق اين مدّعا است که آدمي از عقوبات مستوجبهء گناه خلاصي يافته باطن او پاک و سلوک ظاهرش شايسته و خوب و پسنديده و مرغوب گردد خلاصه نجات يسوع مسيح دوائي است که خداي رحيم و حکيم آنرا از دار الشّفاي رحمت بي منتهاي خود آماده و حاضر فرموده تا بقبول آن گرفتاران مرض مهلکه باطني از درد و فجع دروني خود شفاي عاجل و صحت كامل يابند و آب زندگاني و شجر حيات جاوداني است که اگر لب تشنگان باديهء پر حرارت و هلاکت بپاي صدق و ارادت بسر منزل تحصيل آن رسند عطش باطني و جوع دروني خودرا بالتمام رفع و دفع ساخته مالک حيات ابدي و بخت حقيقي خواهند گشت ليکن کسي که از مرض دروني خود بي خبر و از چگونگي اتش عطش و جوع باطني مطلع و مستحضر نبوده روزگار خودرا ببطالت صرف و عمر خودرا در خواب غفلت تلف کرده است

هر آئنه جوياي دواي نجات و زندگاني و طالب غذاي روح افزاي روحاني نخواهد بود و براي چنان كس آن آب حيوان پنهان و مفاتيح ابواب ملكوت آسمان نيز ناپيدا است و ليكن كسي كه از مرض دروني خود حالي و مخبر گشته و جوع و عطش باطني خودرا حس و درك نموده بمسيح ايمان آرد و نجات اورا قلبًا قبول كند قوت و تاثير نجات و فيض آن دواي حيات بخش و خوشگواري آن آب حيوان‌را در درون خود دريافت خواهد نمود و با شوق تمام از ان آشاميده آرام و خوشحالي ما لا كلام‌را خواهد يافت از قراري كه در فصل آتيّه نتائج بخت آور نجات مسيح‌را بيان و تفصيل خواهيم كرد

فصل سوم

مبني است بر بيان و تفصيل نتائج بخت آور نجات يسوع مسيح

فضيلت فيض و نتائج كفّاره و نجات مسيح چنان عمده و اعلى است كه نه تنها بدين جهان بلكه بآن عالم نيز منسوب و مؤثر اند و همگي نتائج گناه‌را محو و رفع ساخته ايمان آورندگان‌را باز بآن مرتبه و جلال كه بعلّت گناه بر طرف شده مي رسانند حتي ايشان‌را از آن نيز مي گذرانند پس در حالتي كه نتائج نجات بدين طريق است عقل قصير انسان آنهارا كماهي درك و دريافت و اظهار و بيان نمي تواند ساخت بلكه كمال نعمت و بركت و جلالي كه مسيح با زحمات و مرگ و قيام خود بجهت نجات يافتگان حاصل نموده است محض در عقبي بايشان تمامًا بيان و عيان گشته موجب حمد و ثناي جديد و ابدي آنها خواهد بود در اين صورت تمامي نتائج نجات‌را

مفصّلاً بیان کردن خارج از قوّت و جرأت بشر است بلکه بنده همان‌را بیان و تفصیل مي تواند کرد که خدا در کلام خود ذکر و بیان فرموده لیکن تا سخن بطول نه انجامد بر سبیل اختصار بتفصیل آن مبادرت خواهیم ورزید

نتیجه نخستین کفّاره و نجات مسیح عفو گناه است چنانچه کسي که قلباً بمسیح ایمان آورده و نجات اورا قبول نموده است تمامي گناهانش عفو و آمرزیده و محو و بخشیده مي شوند و چون همین مدعا در فصل گذشته از آیات کتب مقدّسه بیان و مدلّل گشت پس در این موضع از ثبوت آن گذشته بتحریر کلمات چند که مشتمل بر تفصیل کیفیت عفو گناه بوده باشد اقدام خواهیم نمود یعني نظر بمضامین آیات انجیل در عفو گناه پنج مطلب مندرج است اوّلاً عفو و رفع بازخواست ثانیاً تحصیل رضامندي و لطف خدا ثالثاً تحصیل قوت و حیات باطني و حب الهي رابعاً رهائي از تسلّط گناه و شیطان و خامساً حصول امید یقین بخت و جلال ابدي است حال غرض از عفو مواخذهٔ گناه هم عفو و رفع بازخواست دنیوي و هم خلاصي از عقوبات و عذاب اخروي است یعني بنابر آنکه در فصل اوّل این اوراق بیان و ثابت گشته واضح و مبرهن است که تمامي درد و محنت و مرض و زحمت و مرگ نیز نتیجه و بازخواست گناه اند لیکن اگرچه نتائج و بازخواستهاي مذکوره بتحصیل عفو در اکثر اوقات تماماً رفع و ساقط نمي شوند چنانچه شخص ایمان اورنده نیز بتحت حکم و تاثیر آنها مي افتد باز بجهت او بازخواست نیستند بلکه موجب نصیحت و تربیت و حرکت خواهند بود که پدر اسماني او بدان جهات اورا از حبّ و علاقهٔ دنیا باز داشته و دور ساخته جهت بخت و جلال عقبي زیاده حاضر و مهیا مي سازد و چون این‌را دانسته و دریافته است پس در اثناي زحمتها و محنتها نیز مسرور و خرّم بوده از مرگ هم باکي نخواهد داشت بعلت آنکه مرگ وي‌را از تمامي دردها و زحمات این جهاني رهانیده ببخت و جلال ملکوت

اسماني مي رساند از قراري كه بعد در مقام فرصت زياده تبئين خواهد يافت پس زحمات دنيوي براي اهل ايمان بدين وسيله اسان و باعث بركت ايشان مي گردد و در بعضي اوقات خدا برخي از آن گونه نتائج و عقوباترا از مومنان بالمرّه رفع و رد مي سازد ليكن آنكه عقوبات و عذاب اخروي است كلّا بسبب كفّارهٔ مسيح دفع و رفع مي شوند چنانچه ايمان آورنده اندكي از آنها هم نخواهد ديد و كشيد بنحوي كه از آيات مبنيات انجيل واضح و مبرهن است از انجمله درآيهٔ ۱۳ باب ۳ نامهٔ بگلتيان مرقوم و بيان گرديده كه مسيح مارا از لعنت شريعت فديه گشته است كه بجاي ما مورد لعنت شد يعني بازخواست و عذابي كه در شريعت بعاصيان و گناهگاران وعده شده تمامي آنهارا با زحمات و مرگ خود از ايمان داران باز كشيده و رفع ساخته است و همچنان درآيهٔ ۱۰ باب اوّل نامهٔ اوّل بتسلينيقيان ذكر گشته كه مسيح مارا از غضب آينده مي رهاند و در آيهٔ ۹ باب ۵ و درآيهٔ اوّل باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است كه حالا كه بسبب خون مسيح عادل شمرده شديم بوساطتش از غضب نجات خواهيم يافت غرض برآناني كه در مسيح يسوع مي باشند كه جسمرا نه بلكه روحرا متابعت مي نمايند مواخذه نيست و خود مسيح درآيهٔ ۱۸ باب ۳ و در آيهٔ ۲۴ باب ۵ يوحنا فرموده است كه آن كس كه بر فرزند خدا ايمان اورد بروي حكم نمي شود هرآئينه من بشما راست مي گويم كه آن كس كه سخنمرا مي شنود و برآن كس كه مرا فرستاد ايمان آورد زندگاني جاوداني دارد و از براي او مواخذه نيست بلكه از مرگ نقل بزندگي كرده است

و علاوه بر اين كه بعلّت نجات و كفّاره مسيح بازخواست گناه عفو و رفع مي شود ايمان آورنده تمامي رضامندي و لطف الهيرا نيز بدان وسيله شامل حال خود مي سازد و انوار قوّت و حيات باطني و حب الهي از عالم علوي بر او مي تابد و از قيد تسخير گناه و تسلّط شيطان خلاصي و آزادي مي يابد و با تاج اميد بخت و جلال ابدي متوجّه گردد پوشيده نماند كه اگر

مطالب مذکوره وابسته عفو بازخواست گناه نمي بود هرآئنه جهت نجات و بخت آدمي گناهگار کفايت نمي نمود يعني چنانکه بجهت خوش وقتي و نيک بختي کسي که مديون و مريض گشته همين کافي نيست که محض دينش ادا شود بلکه لازم آن است که از مرضش نيز شفا يافته و بازصحيح المزاج کشته قوّت يابد همچنين تا انکه آدمي گناهگار نجات و بخت حقيقيرا حاصل نمايد محض اين کفايت نمي کند که بازخواستش بخشيده و رفع شود بلکه بايد که از مرض دروني نيز شفا يابد و پاک و مصفّا گشته حب خدا و قوّتي باو عطا شود که قلباً دوست داشتن خدا و اطاعت و محافظت احکام الهي بجهت او ممکن و ميسّر باشد و همه اينها متعلق آن عفو اند که بسبب ايمان اوردن بيسوع مسيح حاصل مي گردد يعني علاوه برآنکه تمامي بازخواست گناهان شخص ايمان آورنده بوسيلهء کفّارهء مسيح عفو و رفع مي شوند کل رضامندي و توفيق و عنايت ربّاني نيز بواسطهء مسيح شامل حالش مي گردد بلي گناه چنانکه سابقاً گذشت باطن انسانرا ناپاک و مردار و اورا بغضب پروردگار گرفتار ساخته ليکن شخص مومن بسبب ايمان خود علاقه باطنيرا با يسوع مسيح چنان مستحکم بسته و بطريقي با او متحدّ مي شود که خدا براي خاطر مسيح نظر مرحمت از او دريغ نخواهد فرمود زيرا اگرچه بحسب حال خود ناپاک و گنهگار است ليکن چون باستصواب علاقهء که با مسيح يافته پاکي و عدالت مسيح باين عطا و از آن اين گشته لهذا در مسيح پاک و عادل و منزه و کامل است چنانکه نظر بهمين مضمون در انجيل يعني در آيه ٥ باب ۴ نامهء باهل روم مرقوم گشته که آن کس که عمل بجا نمي آرد بلکه برآن کس که بيدينانرا بعدالت منسوب مي کند ايمان مي آورد همان است که ايمانش بعدالت منسوب مي شود و همچنين در آيهء ۲۱ باب ٥ نامهء دوم باهل قرنتس مسطور است که ان کسرا که گناهرا نشناخت در راه ما کفّارهء گناه قرار داد تا انکه ما نفس عدالت خدائي دروي شويم در اين حال که شخص مؤمن بواسطهء مسيح

پاک و عادل مي شود پس تمامي رضامندي و عنايت خداوندي شامل حالش مي گردد از قراري که در آيات ٥ و ٦ باب اوّل و در آيات ۱۳ و ۱۹ باب دوم نامهٔ بافسيان مذکور و بيان گشته که خدا بحسب ارادهٔ مختار خود بر ما تقدير نمود که بوساطت يسوع مسيح اورا پسران خوانده شويم تا آنکه سپاس کرده شود جلال فضل او که بسبب آن مارا مقبول نمود در محبوب خود و حال در مسيح يسوع شما که قبل از اين دور بوديد نزديک شديد از خون مسيح پس حال ديگر بيگانه و غريب نيستيد بلکه هم شهري مقدسان و خانوادهٔ خدا مي باشيد و در آيهٔ ۱۰ باب ۲ نامهٔ اوّل پطرس مسطور است که سابق برين شما قوم نبوديد امّا حال قوم خدائيد و مرحوم نبوديد والحال مرحوم گشته‌ايد بنابر اين ايمان آورندگان در انجيل مقدّسان و محبوبان خدا نيز خوانده مي شوند چنانچه در آيهٔ ۱۲ باب ۳ نامهٔ بقلسيان ذکر و بيان گشته که چون برگزيدگان خدا که مقدّس و محبوب اند رحم دلي و مهرباني و فروتني و افتادگي و حلم‌را در بر خود نمائيد

و چنانچه نور الهي در قلب آدمي بباد مخالف گناه خاموش و منطفي و شجر حيات باطني انسان با ارّهٔ معاصي و خطا قطع گشته آدمي بمذلّت ظلمت گرفتار و در تحت تسلّط گناه و شيطان قرار گرفته همچنان بسبب ايمان بوسيلهٔ مسيح شعلهٔ انوار الهي در باطن ايمان اورنده باز مشتعل و شرربار و او از خواب غفلت بيدار و از سيه مستي هوشيار گشته حب خدا و قوّت و حيات باطني باو عطا کرده مي شود که از اينها آن افکار و رفتار صادر مي گردد که مطابق و موافق اراده و احکام خداوندگار باشد چنان که از آيات آتيهٔ انجيل مفهوم مي گردد از ان جمله در آيهٔ ۱۳ باب دوم نامهٔ بقلسيان مرقوم گشته که شمارا که در خطايا و غلاف جسماني مرده بوديد با مسيح زنده گردانيد بنوعي که تمامي خطايارا بجهت ما معاف فرموده همچنين در آيات ٥ و ٦ باب ۲ نامهٔ بافسيان مسطور است که هنگامي که در خطايا هلاک بوديم خدا مارا با مسيح زنده گردانيده است که شما محض

از توفیق نجات یافته اید و برخیزانید و نشانید در اعلي علیین در مسیح یسوع و نظر باین در آیهء ۱۷ باب ٥ نامهء پاهل قرنتس ترقیم یافته که در صورتي که کسي در مسیح باشد مخلوق تازه ایست و در آیات ۱۱ و ۱۲ باب ۲ نامهء به تیطس مسطور گشته که توفیق نجات آور خدا بر تمامي خلق ظاهر گردید و مارا مربّي است که بیدیني و خواهشهاي دنیوي‌را انکار نموده بمیانه روي و عدالت و تديّن درین جهان زندگاني نمائیم چنانکه باطن و ظاهر انسان بعلّت عفو گناه تغئیر و تبدیل یافته مقبول حضور خداي مقدّس مي گردد

همچنان بوسیلهء آن ارباب ایمان از قید تسلّط گناه و حکم شیطان نیز آزادي و خلاصي یابند بنحوي که در انجیل یعني در آیات ٦ و ۸ و ۱۴ و ۱۷ و ۱۸ باب ٦ نامهء پاهل روم مرقوم است که این‌را مي دانیم که شخص کهنهء ما با مسیح مصلوب شد تاکه بدن گناه ما معدوم شود بنوعي که بندگي گناه‌را نکرده باشیم و چون که با مسیح مردیم یقین مي دانیم که با او زنده خواهیم بود و گناه بر شما خداوندي نیابد زیرا که شما نیستید در تحت شریعت بلکه در تحت کرم مي باشید و شکر خدارا که شما بندگان گناه بودید لیکن آن نمونهء تربیت‌را که بآن ملصق شدید از دل مطیع گشتید و از گناه خلاصي حاصل نموده در قید عدالت مي باشید و در آیات ۳۴ و ۳٦ باب ۸ یوحنّا خود مسیح فرموده است که هر آئنه من بشما راست مي گویم که هر کس که گناه مي کند بندهء گناه است پس اگر پسر شمارا آزاد سازد في الحقیقت آزاد خواهید بود و همچنین در آیهء ۸ باب ۳ نامهء اول یوحنّا مرقوم گشته که آن کس که معصیت مي نماید از ابلیس است از آنرو که ابلیس از نخست معصیت مي نمود و پسر خدا ازین جهت ظاهر گشت تا افعال ابلیس‌را ناچیز گرداند یعني غرض این است که یسوع مسیح بسبب زحمات و مرگ خود که در راه گناهگاران بخود قبول نموده و دیده است ایمان‌داران‌را از تسلّط حکم شیطان خلاصي بخشیده بدان طریق که اگرچه ایشان‌را نیز بمحل امتحان مي کشد لیکن بر آنها دیگر چنان قوّت

و قدرت نخواهد یافت که پیشتر بر ایشان داشته و بر سائرین دارد چنانچه نظر بهمین مضمون خود مسیح در آیهٔ ۳۱ باب ۱۲ یوحنّا فرموده است که اکنون بر این جهان حکم می شود و اکنون رئیس این جهان افکنده خواهد شد و همچنین در آیات ۱۴ و ۱۵ باب دوم نامهٔ بعبریان مذکور و بیان گشته که چون فرزندان در جسم و خون شریک اند یسوع نیز در آنها بتساوی حصّه یافت تا آنکه بوسیلهٔ مرگ صاحب اقتدار مرگ یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانی را که از ترس مرگ همه عمر گرفتار بندگی بودند رهائی بخشد لهذا در آیات ۱۲ الی ۱۴ باب اوّل نامهٔ بقلسیان امر شده است که پیوسته شکر نمائید آن پدررا که مارا بجهت سدور میراث مقدسان نورانی مستعد نموده است او است که مارا از قبضهٔ قدرت ظلمت رهانیده بملکوت پسر محبوب خود در آورده است که در وی فدیهٔ داریم از خونش یعنی آمرزش گناهان

خلاصه تمامی مطالبات و برکاتی که گذشت و امید بخت و جلال ابدی که ذکر خواهد گشت در ضمن آن عفو اند که بوسیلهٔ کفارّه و نجات مسیح حاصل می گردد زیرا که تمامی مواخذهٔ گناهان ایمان آورنده بسبب آن بخشیده و رضامندی کلّی الهی شامل حالش گشته بوی چنان قوّت و محبّت کرامت می شود که از هر بدی و عمل ناشایسته و از هر فکر و هوس نالائقه دوری و از وصال حبّ دنیا مفارقت و مهجوری می جوید خدارا قلباً دوست داشته محض آن را می خواهد و می طلبد که بر وفق ارادهٔ الهی باشد و بسبب این حبّ باطنی با خدا علاقهٔ کلّی یافته است که از این نیز آن قوّت و قدرت بجهت او حاصل می شود که برای انجام اراده و احکام خداوندگاری توانائی بهم می رساند و این تغئیر و تبدیل باطنی همان خلقت و تولّد جدید است که باید در هر کس بوقوع رسد تا نجات یافته داخل ملکوت آسمان گردد چنانکه خود مسیح در آیات ۳ و ۵ و ۶ باب ۳ یوحنّا به نیقودیمس نامی که یکی از بزرگان یهود بوده فرموده است که هر آئنه

بتو راست مي گويم كه تا كسي تولّد تازه نيابد ملكوت خدارا نمي تواند
ديد و هر كس كه از آب و روح متولد نشود در ملكوت خدا نمي تواند
آمد و انچه از جسم متولد شده جسم و انچه از روح متولد شده روح است
و از آن تغئير و تبديل باطني و بازگشت بخدا كه بعلت ايمان آوردن
بيسوع مسيح حاصل مي شود آرام قلبي و خوش حالي دروني و حقيقي
صادر مي گردد مخفي نماند كه از قراري كه در فصل اوّل مذكور گشت گناه
راه زني است كه آدمي‌را از طريق هدايت و قرب الهي بمقام هلاكت
و ضلالت كشيده امتعهٔ گران بهاي آرام و سروررا از درونش ربوده و بغارت
برده است نهايت شخص ايمان آورنده بوسيلهٔ كفّاره و نجات مسيح بخدا
باز تقرّب جسته و علاقهٔ باطني را مستحكم بسته قلبش مطمئن و خوشحال مي
گردد زيرا در اين حال كه تمامي گناهانش عفو و رضامندي خدا بوسيلهٔ
مسيح شامل حالش گشته هرآئنه علّت خوف و بي ارامي ديگر بجهت
وي صورت وقوع نخواهد داشت بلكه در اين صورت بجهت قلبش آن
آرام دروني و حقيقي روي خواهد داد كه بيرون از اندازهٔ تقرير بوده سواي
ايمان بمسيح هيچ چيز در عالم آنرا باو نمي توانست داد و از چشيدن اين
آرامي درونش با سرور و بهجت حقيقي مملو مي گردد بنحوي كه در انجيل
يعني در آيهٔ اوّل باب ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم گشته كه چون بسبب ايمان
عادل شمرده شديم لهذا مارا بوسيلهٔ خداوند ما يسوع مسيح با خدا صلح
افتاد و همچنين خود مسيح چنانكه در آيهٔ ۲۷ باب ۱۴ يوحنّا مسطور است
بشاگردان خود فرموده كه آرام براي شما مي گذارم بل آرام خودرا بشما مي
دهم نه چنانكه جهان مي دهد من بشما مي دهم دل شما مضطرب نشود
و ترسان نباشد و در آيهٔ ۱۷ باب ۱۴ نامهٔ باهل روم مرقوم يافته كه ملكوت
خدا اكل و شرب نيست بلكه عدالت و آرام و خوشي در روح القدس است
و در آيهٔ ۲۲ باب ۵ نامهٔ بگلتيان مذكور و بيان گشته كه ثمر روح محبّت
و سرور و آرام و حلم و مهرباني و اخلاق و وفاداري و افتادگي و پرهيزگاري است

و در آیات ۲۸ و ۲۹ باب ۱۱ متّی خود مسیح فرموده که ای همگی زحمت کشان و گرانباران نزد من آئید که من شمارا براحت خواهم رسانید غل مرا برخود گیرید و از من تعلیم گیرید از آن رو که حلیم می باشم و در دل فروتن که در نفوس خود آسودگی‌را حاصل خواهید نمود و ایضاً در آیات ۹ و ۱۰ باب ۱۰ یوحنّا فرموده است که من دروازه هستم که هرکس که از من بدرون بیاید ناجی خواهد شد و او بدرون خواهد آمد و بدر خواهد رفت و عیش خواهد یافت و من آمده ام تاکه حیات از برای آنها بوده باشد و آنرا افزون دارند و نظر باین پولس حواری در آیهٔ ۴ باب ۴ نامهٔ باهل فیلبی بایمان آورندگان چنین می گوید که دایم در خداوند خوشوقتی نمائید و نیز می گویم که خوشوقتی نمائید و در آیهٔ ۳۱ باب ۱۹ عمال حواریّان مذکور و بیان گشته که کلیسیاها (یعنی جماعت ایمان آورندگان) در تمامی یهودیه و سمریّه و جلیل آرام داشتند و رفعت بهم می رسانیدند و در ترس خداوند و تسلّی روح القدس رفتار کرده می افزودند

فیض و نتیجهٔ دیگر که از نجات یسوع مسیح صدور می یابد حبّ خدا است که وابستهٔ آن آرام درونی و خوش حالی حقیقی است یعنی چنانکه سابقاً گذشت بسبب صدمهٔ گناه انوار حبّ الهی در شبستان درون انسان خاموش و منطفی گشته و آتش خود پسندی و حبّ دنیا باهتزاز باد حرص در کانون قلبش زبانه کشیده اورا لائق عذاب جهنّم ساخته است لیکن بعلّت ایمان یسوع مسیح و قبول رحمت و محبّتی که خدا بوسیلهٔ مسیح در بارهٔ او مرعی داشته و بیان فرموده و تمامی گناهانش‌را عفو ساخته و آرام و خوشحالی حقیقی‌را بدرونش انداخته است شعلهٔ حبّ الهی باز در خلوت سرای قلب ایمان آورنده افروخته و محبّت خداوندگاری بوسیلهٔ روح‌القدس بدرونش ریخته می شود چنانچه خدارا قلباً دوست داشته محض آن یار حقیقی‌را طالب است بنحوی که در آیهٔ ۵ باب ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است که از ان روح‌القدس که بما عطا شده محبّت خدا در

دلهاي ما ريخته شده است و در آيهٔ ۲۲ باب ۵ نامهٔ بگلتيان ذكر گشته
كه ثمر روح محبّت و سرور و آرام و حلم و مهرباني و اخلاق و وفاداري و افتادگي
و پرهيزگاري است و نظر باين از قراري كه در آيهٔ ۱۹ باب ۴ نامهٔ اوّل يوحنّا
مسطور گشته اهل ايمان بيك ديگر نصيحت داده مي گويند كه ما خدارا
ازآن رو محبّ مي باشيم كه نخست او مارا محبّت نمود و بر وفق تعليم
بولس حواري چنانكه در آيات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ باب ۳ نامهٔ بافسيان مرقوم
است براي يک ديگر دعا مي كنند كه در دلهاي شما مسيح بوساطت ايمان
مسكن نمايد و شما در محبّت ريشه دوانيده و اساس نهاده قدرت بهم
رسانيد كه يابيد باتمامي مقدّسان كه طول و عرض و عمق (محبّت) چيست
و محبّت مسيحرا هرچند خارج از فهم است بفهميد تا پُر شويد با تمامي
پري خداي و نظر بمحبّت باطني كه نسبت بخدا دارند اورا پدر آسماني
خود مي دانند و مي خوانند بنحوي كه در آيهٔ ۶ باب ۴ نامهٔ بگلتيان مذكور
و بيان گشته كه ازآنجا كه پسران مي باشيد خدا روح پسر خودرا بدلهاي
شما نازل نمود و او فرياد مي كند يا ابا اي پدر و چون محبّت الهي درون
شانرا پُر و قلوب ايشانرا مسخّر ساخته پس از قراري كه در آيات ۳۵ الي
۳۷ باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم گشته مي توانند گفت كه كيست آنكه
مارا از محبّت مسيح جدا سازد آيا مصيبت يا تنگي يا عقوبت يا گرسنگي
يا عرياني يا تهديد يا شمشير چنانچه نگارش يافته كه هميشه از جهت تو
كشته مي گرديم و چون گوسفندان ذبحي شمرده مي شويم بلكه بر همگي آن
چيزها فوق غالب نيز هستيم بوسيلهٔ اين كس كه مارا محبوب داشت
و بنابر محبّتي كه بوسيلهٔ يسوع مسيح نسبت بخدا دارند بر ايشان ممكن
است كه امر مرقومهٔ آيهٔ ۳۷ باب ۲۲ متّيرا بانجام رسانند و آن اين است
كه خداونديرا كه خداي تست بهمگي دل و همگي جان و همگي انديشهٔ
خود دوست دار و ايمان داران هرچه مي كنند و بعمل مي آرند با همان
محبّت مي كنند و چه قدر كه حبّ خدا در قلب صاحب ايمان بيشتر

در غلیان باشد محافظت احکام الهي نیز بر او بآن درجه آسان‌تر و خوشتر مي گردد و در انحال حالي مي شود که حفظ آنها اشکالي ندارد بطریقي که مسیح در آیه ۳۰ باب ۱۱ متّي فرموده که غل من خفیف است و بار من سبک وهمچنین در آیهٔ ۳ باب ۵ نامهٔ اوّل یوحنّا مسطور گشته که محبّت خدا این است که احکامش‌را بجا آریم و احکامش گران نیست و با همین محبّت و بس آدمي‌را آن استطاعت و توانائي دست مي دهد که باطاعت و عبادت مقبول اقدس باري اشتغال تواند ورزید زیرا اطاعت و عبادتي که از سر چشمهٔ محبّت الهي نفوذ و صدور نیابد هر آئنه اطاعت و عبادت حقیقي ومقبول حضور حق تعالي نخواهد بود لیکن در صورتي که قلب آدمي از آن محبّت مملو و شمع درونش با آن افروخته گشت هر آنچه کند چون با محبّت کرده عبادت است بقراري که عبادت مسیحي حقیقي منحصر به نماز و دعا و عبادات در کلیسیاها نیست بلکه در هر آن در عبادت باطني و قلبي است و چون هر انچه مي کند و بجا مي آرد از محبّت دروني صدور مي یابد و بآن نیّت و قصد کرده مي شود که موافق احکام و ارادهٔ الهي بوده مقبول و مطبوعش افتد لهذا عبادت است بنحوي که چنان شخص پیوسته در تمامي امورات بعبادت خداي دوست حقیقي خود مشغول است و بس

و از این محبّت آن امید و اعتماد بخدا صادر مي گردد که بنابر آن شخص ایمان آورنده مانند فرزند مطیع و حلیم نسبت به پدر مهربان و رحیم خود تمامي اموراتش‌را بخدا وامي‌گذارد پوشیده نماند که بي اعتقادي و بي اعتمادي که در باطن انسان قرار یافته اصل و فرع گناه است نهایت آن چنانکه بسبب ایمان آوردن بمسیح محبّت همچنان امید و اعتماد بخدا نیز براي ایمان آورنده حاصل و باو عطا مي شود زیرا در این حال که خدا محبّت موفورهٔ خودرا بواسطهٔ مسیح باو بیان و اظهار ساخته مسیح‌را بجهت نجات و خلاصي او بزحمات و مرگ انداخته است پس از این

مرحله بر او آشکار و یقین مي گردد که هر آئینه خدا از هر جهت طالب خیر و نجات و بخت اوست و هر امري را که باو دوچار و هر علمي را که قسمت و نصیب او و هم هر درد و زحمتي که اورا بان گرفتار سازد محض از طریق رافت و مهرباني قسمتش مي سازد تا بسبب همهٔ آنها اورا از حبّ دنیا دور و بخود نزدیک ساخته نعمات و برکات روحاني را شامل حالش گرداند فلهذا در هر حال مطمئن بوده چنانچه در آیات ۳۱ و ۳۲ باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است مي گوید که چون خدا از ما است کیست که بر ما است آن کس که حتي این را نیز کرد که پسر خویش را هم دریغ نفرمود بلکه اورا در راهٔ همکي ما تسلیم نمود پس چرا همه چیزرا با وي بما نخواهد بخشید و چنانکه داؤد در زبور ۲۳ گفته است او نیز مي گوید که خداوند چوبان من است احتیاج نخواهم دید در چمنهاي سبز مرا مي خواباند و مرا بر آبهاي مفرّح رهنموني مي کند جان مرا توبه مي دهد و در سبیلهاي صدق بجهت اسم خود روانه مي کند آري باوجود آنکه در درهٔ سائهٔ موت بروم از بدي نخواهم ترسید از آنرو که تو با مني جرید تو و عصاي تو مرا خاطر جمع مي کند تو خوان را بجهت من در نزد دشمنانم مهیا مي کني و بر سر من روغن مي مالي پیالهٔ من لبریز است في الحقیقت نیکي و رحمت در تمام ایام عمر من مرا مصاحبت خواهند نمود و در خانهٔ خداوند دائم الایام ساکن خواهم بود و همچنین در آیات اوّل و ۳ زبور ۲۷ فرموده که خداوند نور من و نجات من است از که بترسم خداوند قوت حیات من است از که هراسان شوم باوجود آنکه فوجي بر من خیمه زند دل من نخواهد ترسید اگرچه جنگ بر من برخیزد بر این اعتماد خواهم داشت

و چون دانسته و فهمیده است که خدا اورا بمرتبهٔ دوست مي دارد که فرزند یگانهٔ خود یسوع مسیح را براي نجات وي بجهان فرستاده بمرگ تسلیم نموده است پس یقین و آشکارش مي گردد که پدر آسماني او خدا روزي

لازمي و نعمات مفیده دنیوي اورا هنگام ضرورت عطا و کرامت خواهد فرمود و نظر باین اگرچه در شغلي از اشغال دنیوي که دارد خود داري و اهمال نورزیده جدّ و جهد بلیغ بجا مي آورد تا نفقهٔ خودرا بدست رنج خود حاصل کند باز هر برکت‌را از پدر آسماني خود دانسته در خصوص روزي خود بنابر مضمون کلماتي که در آیات ۲۵ الی ۳۴ باب ۶ متّي مسطور است بي دغدغه وقید و بي تشویش و اندیشه خواهد بود چنانکه در موضع مذکور از قول مسیح مرقوم گشته که شمارا مي گویم که از بهر حیات خود متفکّر مباشید که آیا چه خواهید خورد یا چه خواهید نوشید و نه از بهر جسد خود که چه خواهید پوشید آیا که حیات از غذا و بدن از لباس بهتر نیست مرغان هوارا ملاحظه نمائید که نه زراعت مي کنند و نه حصاد و نه در انبار جمع مي کنند و پدر آسماني شما آنهارا رزق مي رساند آیا که بچندین مرتبه افضل از آنها نیستید آن کیست که از شما بفکر تواند یک ذرع بر قامت خود افزاید و دیگر بچه سبب از بهر لباس فکر مي کنید سوسنهاي چمن‌را تصور نمائید که چگونه بخود مي بالند با آنکه نه تعب مي کشند و نه مي ریسند و من بشما مي گویم که سلیمان هم با آن همه جلال مانند یکي از اینها متلبّس نشده بود پس هرگاه که خدا علف صحرارا که امروز موجود است و فردا در تنور افکنده شود چنان مخلّع مي سازد اي کم اعتقادان آیا که بطریق اولی شمارا کسوت نخواهد داد پس در فکر مباشید و مگوئید که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم از آنکه تمامي این چیزها است که قبائل طلب مي کنند و پدر آسماني شما خبر دارد که بهمهٔ این چیزها محتاجید پس اوّل ملکوت خدا و عدالش‌را طلب نمائید که همهٔ این چیزها از براي شما زیاد خواهد شد پس از براي فردا فکر مکنید از آنکه فردا خود در بارهٔ خویش فکر خواهد نمود و امروزرا اذّیت امروز کافي است

و اعتقاد مسیحي حقیقي این خواهد بود که پدر آسماني او چنان متوجهٔ

اوست که هیچ چیز حتّي درد و محنت جزوي هم بروي واقع نخواهد گشت
مگر بعلم و اذن پدر مهربان او که در آسمان است و بدون این احدي
نسبت باو بدي هم نمي تواند کرد چنانکه خود مسیح در آیات ۲۹ الی ۳۱
باب ۱۰ متّي فرموده است که آیا دو گنجشک بیک فلس فروخته نمي شود
و حال آنکه بي ارادهٔ پدر شما هیچ یک از آنها بر زمین نمي افتد بدرستي
که تمامي موي سر شما شمرده شده است پس مخوف مباشید که از
گنجشکهاي بسیار افضل مي باشید

و شخص مسیحي حقیقي بعلّت همین اعتقاد در اثناي درد و زحمت
و در بین خطر و مصیبت نیز بآرام و خاطر جمعي خواهد بود و تسلیم و توکّل
او مثل تسلیم و توکّل آنهائي نیست که ایمان و محبّت و امید و اعتماد
مزبوررا نداشته محض بدین سبب که تغئیر تقدیر و قسمت خارج از تدبیر
و قوّت ایشان است درمیان زحمات و محنتها سکوت اختیار نموده آرام
مي گیرند چون چنین توکل از محبت الهي صدور نیافته است پس بخدا
هم مقبول نخواهد افتاد و آرام و تسکین حقیقي‌را بقلب آدمي نمي تواند
داد لیکن توکّل و تسلیم مسیحي حقیقي از چشمهٔ محبت دروني او که نسبت
بخدا در جوش است صدور مي یابد و نظر بآن محبّت دانسته و یقین نموده
است که خدا مانند پدر بلکه از پدر جسماني بمراتب بیشتر اورا دوست
داشته طالب نجات و بخت اوست فلهذا در هر حال مسلّم حقیقي و در
کمال آرامي بوده در اثناي زحمات و محنتها نیز مطمئن حتّي در بعضي
اوقات بوصول آنها سرور و خرّم خواهد بود چنانکه نظر بهمین مضمون در
انجیل یعني در آیات ۵ و ۶ و ۱۱ باب ۱۲ نامهٔ عبریان مذکور و بیان گشته که
اي پسر حقیر مشمار تنبیه خداوندرا و چون ترا ملزم سازد خسته مشو از آن
رو که هر کس‌را که خداوند دوست دارد تنبیه مي نماید و تازیانه مي زند
هر پسررا که مي پذیرد واگر شما متحمّل تنبیه مي شوید خدا با شما چون
با پسران رفتار نموده است و هر تنبیهي در آن حال چیز فرح انگیزي

نیست بلکه الم آلوده است لیکن بعد میوهٔ پر آرام راستی‌را بجهت آنها که تربیت کرده می شوند از وی بار می آورد و در آیهٔ ۱۸ باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است که می سنجیم مصائب این زمان‌را که لائق مقابله نیست نزد آن جلالی که نزدیک است که بر ما ظاهر گردد و همچنین در آیات ۱۷ و ۱۸ باب ۴ نامهٔ ۲ باهل قرنتس مسطور گشته که زحمت سبکی که مارا درآنی می باشد بار جلال ابدی غایت الغایت‌را برای ما مهیّا می نماید از آنجا که ما در مرئیات نمی نگریم بلکه در نامرئیها از آنجا که مرئیات زمانی است و نامرئیها جاودانی فلهذا یعقوب حواری چنانکه در آیات ۲ و ۱۲ باب اوّل نامه اش مکتوب است بایمان آورندگان خطاب نموده می فرماید که ای برادران چون در امتحانهای گوناگون مبتلا شوید کمال سعادت خود دانید و خوشاحال آن شخص که امتحان‌را متحمّل است از آنرو که بعد از آزمایش خواهد یافت آن تاج حیاتی‌را که خدا بمحبّان خود وعده فرموده است خلاصه زحمات عالم فانی بوسیلهٔ ایمان بیسوع مسیح ونجاتش جهت ایمانداران آسان و موجب نعمات و برکات روحانی و جلال آسمانی خواهند گردید

و نتیجه و ثمرهٔ دیگر که از قبول نجات و کفّارهٔ مسیح صدور می یابد دعا و نماز بی ریا و مخلصانه است که پیوسته وابستهٔ اعتقاد و محبّت سابق الذّکر بوده از آن چشمه سار روان می گردد و چون نماز و دعای مسیحی حقیقی دعای نیست که حفظ کرده و از دیگران متعلّم گشته باشد بلکه نماز و دعای است که از اعتقاد باطنی و حبّ خدا صدور یافته قلبش‌را بآن متعلّم می سازد فلهذا از نمازهای که در دین محمّدی و مذاهب بت پرستان مقرّر گشته امتیاز کلّی می یابد زیرا که نمازهای ملل مذکوره منحصر بکلمات معیّنه و الفاظ مخصوصه اند که باید آدمی آنهارا حفظ کرده مکرّراً تقریر کند و با اوامر و تکلیفات مقرّره و متفاوته بانجام رساند از قراری که هنگام تقریر بعضی کلمات دستهارا بلند سازد و باز بزیر اندازد و در بعضی کلمات رکوع

وسجود وقیام کند وبدین نهج حرکات وسکنات چندي‌را بعمل آرد و باز نشسته پیشاني‌را بخاک گذارد و سائر مانند اینها که بقلب و باطن هیچ نسبتي و رجوعي نداشته بالکلّیه ترتیب و قواعد ظاهري مي باشند چنانکه گویا محض صوت و آواز بخداي عالم القلوب خوش و مقبول مي آید و او از رکوع وسجود وقیام آدمي عزت و جلال مي یابد و عبادت بدین طریق بانجام و اتمام مي رسد نهایت نماز و دعاي ملّت مسیحیه بدین منوال نیست که بکلمات و شروط معیّنه ومقرّره و بزمان و مکان مخصوصه منحصر بوده باشد بلکه آن چنان نماز و دعاي است که در روح و در حقیقت بعمل مي آید بنحوي که خود مسیح در آیات ۲۳ و ۲۴ باب ۴ یوحنا فرموده است که بتحقیق نزدیک است بلکه رسید آنوقتي که پرستندگان حقیقي پدررا بروح و راستي خواهند پرستید و پدر آن چنان پرستندگان‌را مي خواهد خدا روح است و آن کسان که اورا مي پرستند باید که بروح و راستي پرستند

و نماز و دعاي مسیحي حقیقي صحبت و اختلاطي است که با دوست حقیقي خود یعني با خدا که اورا در مسیح پدر آسماني و محبوب خود دانسته و فهمیده است بمیان مي آورد و اظهار محبّت قلبي و اشتیاق باطني اوست که نسبت بخدا دارد لهذا تمامي درد و افکار قلب و احتیاج روح خودرا بپدر آسماني خود اظهار و بیان کرده کلّ نعمات و عنایات‌را از او مي طلبد و در هر اوقات جهت وصول هر نعمت علي الخصوص براي محبّت و مرحمتي که خدا در مسیح ظاهر و شامل حال وي ساخته شکر و حمد مي کند و همگي اینهارا باآن کلمات و الفاظ بجا مي آورد که قلبش بوي بیان و روح‌القدس اورا متعلّم مي سازد پس بدین سیاق دعا و نماز او در روح و در حقیقت بوده با تکلیفات و رسوم آموخته نخواهد بود بلکه قلب خود او و روح‌القدس که تاثیرش درآن جاري است نماز و دعاهاي مسیحي حقیقي‌را بوي مي آموزند و بدین علّت است که مسیح بشاگردان خود محض یک دعاي مختصري تعلیم داده از قراري که در آیات ۵ الي ۱۳

باب ۶ متّي مسطور گشته که مسيح فرمود که چون نماز گذاري همچو رياکاران مباش زيرا که ايشان خوش دارند که در مجامع و سر کوچها ايستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشما راست مي گويم که آنها اجر خودرا يافتند ليکن تو چون نماز مي کني در حجرهٔ خود داخل شو و دررا محکم بسته پدر خودرا که در خفاست نماز بگذار و پدر تو که نهاني‌را مي بيند ترا آشکارا جزا خواهد داد ليکن هرگاه که نماز کنيد مانند مردم قبائل کلمات زائده مگوييد زيرا که آنها تصوّر مي نمايند که بجهت زياده گفتن ايشان مسموع خواهند شد پس مثل آنها مباشيد که پدر شما بآن چيزها که شمارا ضرور است عالم است پيش از آن که سوال نماييد پس شما بدين طريق دعا نماييد که اي پدر ما که در آسمان هستي نام تو مقدّس باد ملکوت تو بيايد و ارادت تو چنانکه در آسمان است بر زمين نافذ باد نان روزينه مارا در اين روز بما بده و انچنان که قرضداران خودرا مي بخشيم قرضهاي مارا به بخش و مارا در معرض آزمايش مياور بلکه از شرير خلاصي ده زيرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد از آن تست آمين و اگرچه دعاي مذکور دعاي است مختصر باز هرانچه آدمي‌را در دعاهاي خود گفتن و خواستن لازم است در بطون آن چند کلمات مندرج است نهايت غرض از اين دعا آن نيست که گويا مسيحيان محض بآن کلمات کفايت کرده دعا کنند بلکه مطلب اين است که آنرا نمونه و دستور العمل دانسته از آن بياموزند که بچه طريق دعا بايست کرد

و بايد که مسيحي حقيقي نه تنها در بارهٔ خود بلکه بجهت خويشان و دوستان و همسايگان حتّي براي هر کس دعاي خير کند چنانچه در آيات اوّل الي ۳ باب ۲ نامهٔ اوّل به تيموتيوس مسطور گشته که از هر چيز بيشتر سفارش مي نمايم که مناجات و دعا و شفاعت و شکرگذاري در بارهٔ تمامي خلائق کرده شود بجهت بادشاهان و تمامي اشخاص صاحب جاه تا آنکه بآرام و استراحت گذران نماييم با کمال زهد و شايستگي زيرا که اين نيکو

است و خوش آینده نزد نجات دهندهٔ ما خدا و در آیهٔ ۶ باب ۴ نامهٔ باهل فیلپی مسطور گشته که هیچ فکر ننماید بلکه در هر امر بمناجات و دعا با شکر گذاري مسئولات شما نزد خدا آشکار گردد و شخص ایمان آورنده با امیدواري و خاطر جمعي تمام بدعاهاي خود اشتغال مي ورزد یعني چنان که فرزند محبوب بپدر خود همچنان او نیز با دعا بخدا تقرّب جسته مطلب و درد خودرا بخاطر جمعي و امیدواري تمام بپدر آسماني خود بیان و اظهار مي کند بنحویکه در همین باب نسبت بایمان آورندگان در آیهٔ ۱۵ باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است که شما بار دیگر نیافته اید روح بندگي‌را تا محل خوف بلکه یافته اید روح پسر خواندگي‌را که بسبب این ندا مي کنیم ما که یا ابا اي پدر و در آیهٔ ۱۲ باب ۳ نامهٔ بافسیان مذکور و بیان گشته که داریم دروي (یعني در مسیح یسوع) گستاخي و داخل شدن با اعتماد بسبب ایمان بر وي

و نماز و دعاي مذکوررا اشخاص ایمان آورنده نه آنکه در هر روز محض یک یا چند و یا پنج نوبت بجا خواهند آورد بلکه نظر بمضمون امري که در آیه ۱۸ باب ۶ نامهٔ بافسیان بیان گشته لازم است که همواره اوقات در ذکر و دعا و نماز باشند چنانکه در موضع مذکور انجیل چنین ترقیم و تبیین یافته که با کمال طلب و دعا پیوسته با روح استدعا نماید و در این عمل هشیار باشید در نهایت استقلال و استدعا بجهت همگي مقدّسان و همچنین در آیات ۱۷ و ۱۸ باب ۵ نامهٔ اول بتسلینیقیان بیان گشته که پیوسته بدعا مشغول باشید و در هر امر شاکر که این است خواهش خدا در حق شما در یسوع مسیح یعني باید که قلب مسیحي حقیقي در هر وقت و در بین هر شغل و امر نیز بخدا تقرّب جسته و اورا منظور و مقصود افکار و نیّت خود ساخته دائماً بدین نوع مشغول دعاي باطني گردد چنانچه قبلهٔ قلب او محض خدا باشد و بس و بنحوي که چون قطب نمارا بحرکت مي آورند في الفور متوجّه و مائل قطب مي گردد همچنان لازم است که چون افکار

اهل ايمان از امورات لازمهٔ دنيوي فراغت يافت ايشان متوجّهٔ قبلهٔ حقّاني گردند و چون اين توجّه توجّهٔ باطني است پس در هر مكان و هر زمان حتّي در بين اشغال دنيوي نيز امكان دارد و اگرچه اين ذكر و دعاي باطني بديگران معلوم نمي گردد نهايت بخداي عالم القلوب واضح و آشكار خواهد بود در اين صورت اگر شخص مسيحي در هر اوقات مشغول اين گونه دعا گردد و هر امر و كاري‌را كه مي كند بهر خدا كند از قراري كه در انجيل در آيات ١٧ و ٢٣ و ٢٤ باب ٣ نامهٔ بقلسيان امر شده است كه هر انچه قولاً يا فعلاً مي نمايد تمامي‌را باسم يسوع خداوند نمايد و خداي پدررا بوساطت وي شاكر باشيد و هر امررا كه بعمل مي آريد بجان بجا آريد چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنين دانيد كه در مكافات ميراث‌را از خداوند خواهيد يافت زيرا كه مسيح است آن آقاي كه شما اورا بندگي مي نمايد در آن حال كه مسيحي حقيقي دعا و عمل مذكوره‌را بجا مي آورد پس هر كار و عملش عبادت بوده در اثناي انجام امورات لازمهٔ دنيوي نيز مشغول آن است

و بايد كه نماز و دعاي مسيحي حقيقي دعاي با ايمان و اعتقاد بوده باسم يسوع مسيح بخدا گذرانيده شود يعني بايد آنكس بداند و در خاطر داشته باشد كه در خود آن قابليّت و لياقت‌را ندارد كه بخداي مقدّس تقرّب جسته درد دل و ملتمس خودرا اظهار سازد بلكه اين اذن و جسارت‌را فقط در مسيح داشته خدا محض بجهت خاطر او كه ميانجي و شفيع ايمان آورندگان است دعاي اورا قبول كرده باجابت مي رساند و اگر از روح القدس متحرّك گشته بدين ايمان و اعتقاد دعا كند هر آئنه بنابر مضمون كلام مسيح كه در آيهٔ ١٣ باب ١٤ و در آيهٔ ٢٣ باب ١٦ يوحنا فرموده است تير دعايش بهدف اجابت مقرون خواهد گشت چنانكه در مواضع مزبور از قول خود مسيح مسطور گشته كه هر انچه باسم من در خواهيد خواست آنرا من خواهم كرد تا آنكه پدر بسبب پسر جلال يابد و هر انچه پدررا باسم من در

خواهید خواست او بشما خواهد بخشید و همچنین در آیاب ۹ الی ۱۳ باب ۱۱ لوقا خود مسیح بیان فرموده که من شمارا مي گویم که بخواهید که بشما داده خواهد شد و بجوئید که خواهید یافت و بکوبید که کشاده خواهد شد زیرا هرآن کس که مي خواهد مي گیرد و آن کس که مي جوید مي یابد و براي آن که کوبد کشاده خواهد گشت و کیست از شما که پدر باشد و پسرش نان خواهد سنگي باو دهد و اگر ماهي خواهد بعوض ماهي ماري بوي دهد یا اگر تخم مرغي خواهد ويرا عقربي دهد پس چون شما باوجود آنکه بد هستید بخششهاي نیکورا بفرزندان خود توانید نمود پس بچند مرتبه ازید پدر آسماني روح القدس‌را بطالبان خود خواهد داد

و دعا و نماز مذکور جهت مسیحي حقیقي باري و زحمتي یا مستوجب رنج و مشقّتي نخواهد بود و نیز آن‌را بدین قصد و مدّعا بجا نخواهد آورد که گویا نسبت بخدا خدمتي باشد و یا برایش ثوابي تحصیل کنند بلکه بدین اراده بآن مبادرت مي ورزد که باعث حصول تسلّي و آرام و خوشحالي دروني و تقرّب باطني بخدا مي گردد و آن جهت روح او غذاي است روحاني و حقّاني که چنانکه جسم بي غذا روح وي نیز بي آن نمي تواند ماند و منبع و مأخذ آب حیاتي است که چون از آن مي آشامد نعمت و برکت و تسلّي و تفریح دروني‌را تحصیل مي کند و هرقدر که از آن زیاده مي آشامد همان قدر بجهت او شیرین‌تر و لذیذتر خواهد نمود و از نعمات حقّاني زیاده بهره‌ور و قابل قرب درگاه الهي خواهد گشت درین صورت واضح است که دعا و نماز او بجهت وي سنگیني و کسالتي نخواهد داشت بلکه از براي او باعث تحصیل نعمت و برکت و سبب سرور و حبّور دروني خواهد بود پوشیده نماند که اهل سائري ادیان از چنان نماز و دعا بي خبر اند زیرا که آن چنان دعارا محض انجیل بایمان آورندگان مي آموزد چون طریقي‌را که بوسیله آن عفو گناه تحصیل و حبّ خدا بقلب آدمي ریخته مي شود محض انجیل بانسان واضح و بیان مي نماید و بس

و ماورای نماز و دعای مذکور که مسیحی حقیقی در حجرهٔ قلب خود بدون تقریر لفظ یا در خلوت با تلفّظ کلمات در حضور پروردگار خود بجا می آورد درمیان مسیحیان نماز جماعت نیز است که در روز یکشنبه و سائر روزها در وقت معیّنه در کلیسا یا در خانهٔ خود جمع گشته در آنجا می گذارند و انجیل‌را خوانده بموعظآن گوش می دهند تا از آن متعلّم و نصیحت پذیر گردند لیکن بعلّت آنکه بجهت کمّ و کیف آداب این نماز ظاهری و جماعتی در انجیل حکمی بیان نگشته فلهذا هر جمعیّت و ملّت مسیحیّه آنرا بنابر مصلحت خود بنا گذاشته مقرّر نموده اند و از همین سبب است که مسیحیان دربن عادات ظاهریّه اتّفاق کلی ندارند نهایت این اختلاف‌را عیبی نیست زیرا که بنابر مضمون شریف انجیل اتفاق محض در ایمان و اطاعت احکام و کلام انجیل واجب و لازم است

و بآن دعای حقیقی و توجه باطنی این نیز وابسته است که ایمان آورنده از عالم بالا بنور حق منوّر گشته کوشش تمام می کند که خودرا در همگی صفات مستحسنه بدرجهٔ کمال رساند بنحوی که هم باطن و هم سلوک ظاهری او پاک و مقبول حضور خداوندگاری گردد و رابطهٔ دوستی و علاقهٔ باطنی‌را با آن دوست حقیقی مستحکم و کامل گرداند یعنی چنانچه بسبب گناه قلب انسان ناپاک گشته همچنان عقلش نیز بهمان علت در درک و فهم امورات پروردگار تیره و تار گردیده است چنانکه در انجیل یعنی در آیهٔ ۱۴ باب ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مسطور گشته که انسان طبیعی چیزهای روح خدارا نمی پذیرد زیرا که نزدش مهمل است و نمی تواند فهمید از آنرو که روحانیت تحقیق آن می شود لیکن باستصواب تحصیل عفو گناه که با ایمان آوردن بیسوع مسیح حاصل می گردد ظلمت مذکور از درون انسان رفع گشته شخص ایمان آورنده بواسطهٔ روح‌القدس منوّر و بعقل روحانی و فهم امورات ربّانی رسیده آنهارا درک می نماید چنانچه متضمّن باین مطلب خود مسیح در آیات ۱۲ و ۳۱ و ۳۲ باب ۸ یوحنّا فرموده است که من نور

جهانم و آن کس که مرا پیروی نماید در تاریکی راه نخواهد رفت بلکه نور
زندگی‌را خواهد داشت و بآن یهودیان که اورا باور کرده بودند گفته که اگر
شما در کلام من استوار بمانید شاگردان حقیقی من هستید و راستی‌را خوهید
فهمید و راستی شمارا آزادگی خواهد بخشید و همچنین در آیه ۱۳ باب ۱۶
یوحنّا بشاگردان خود بیان ساخته که چون اویعنی روح راستی (که عبارت
از روح‌القدس است) بیاید او شمارا بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا
که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هرانچه می شنود خواهد گفت
و شمارا بآینده خبر خواهد داد و درآیه ۲۷ باب ۲ نامهٔ اوّل یوحنّا مسطور
است که آن مسحی (یعنی منوّر گشتن بوسیله روح‌القدس) که شما ازخدا
یافتید در شما باقی است و احتیاج بتعلیم کسی نیست بلکه آن چنان که
آن مسح شمارا در هر امر تعلیم می نماید و راست است و دروغ نیست
همان نوعی که شمارا آموخته است دروی بمانید و کسانی که بآن نور حقیقی
منوّر گشته اند ازقراری که درآیات ۱۲ الهی ۱۴ باب ۱۳ نامهٔ باهل روم
مرقوم است که شب منقضی شده روز نزدیک است پس کارهای تاریکی‌را
دور کنیم و سلاح نوررا بما بپوشیم و بر رسم روزانه بطرز شایسته رفتار نمایم
نه درجشنها و مستیها و مضاجعات و ملاعبات و درنزاع و جدال بلکه ملبّس
بیسوع مسیح خداوند شوید و طامعانه فکر بجهت جسم ننماید و نظر بآن
معرفت حقیقی که تحصیل نموده اند محض در تفکّر و تقیّد امور اخروی
اند چنانچه در آیه ۲ باب ۳ نامهٔ بقلسیان مسطور و بیان گشته که بآنچه
علوی است ضمیر شما باشد نه ازآنچه برزمین است و بنابر امری که در
آیات ۱۵ الی ۱۷ باب ۲ نامهٔ اوّل یوحنّا نافذ گشته از حبّ دنیای فانی
دست می کشند چنانکه در موضع مذکور محکوم و مامور گردیده اند که دنیا
و چیزهای‌را که دراوست دوست مدارید که کسی که دنیارا دوست داشت
دوستی پدر دروی نیست چه هرانچه در دنیاست ازخواهشهای جسمی
وخواهشهای چشمی و غرور زندگی ازپدر نیست بلکه از دنیاست و دنیا

و خواهشهایش درگذر است امّا آنکس که خواهش پدر بجا آرد تا ابد باقي است و آن نور و توفیق الهي که شامل حال شان گشته ایشان‌را بجهت هر خیر و نیکي متحرّک و از هر بدي و بدکرداري دور مي سازد چنانکه در آیه ۱۲ باب ۲ نامه به تیطس مسطور است که توفیق نجات آور خدا مارا مربي است که بي دیني و خواهشهاي دنیوي‌را انکار نموده بمیانه روي و عدالت و تدیّن درین جهان زندگاني نمایم فلهذا شخص ایماندار نظر بحکمي که درآیه ۸ باب ۴ نامه باهل فیلبي صادر گشته جهت انجام هر عمل نیک و شایسته سعي بلیغ و کوشش تمام بعمل مي آورد چنانکه درموقع مزبور مذکور است که هرچه راست است و هرانچه شایسته است و هرانچه عدالت است و هر آنچه پاک و هرآنچه دل خواه و هرآنچه نیک نامي است اگرهنري و اگر تعریفي باشد همان‌را تصوّر نماید و ازین رهگذر مسیحي حقیقي در معرفت الله و تقدّس و کمال باطني و ظاهري یوماً فیوماً ترقّي نموده في الآخره باعلا مدارج کمال مي رسد بنحوي که درآیه ۱۸ باب ۳ نامهٔ ۲ باهل قرنتس مسطور گشته که ما همه که بي نقاب در جلال خداوند نگران مي باشیم آن تمثال‌را اخذ مي نمایم (یعني بیسوع مسیح مشابهت بهم مي رسانیم) از جلالي بجلالي از انجا که از خداوند که روح است اخذ مي نمائیم

نتیجه وفیض دیگرکه از تحصیل عفو گناه صدور مي یابد محبّت حقیقي نسبت بهمسایه و ابناي جنس است پوشیده نماند که زهر خود پسندي و خودکامي بسبب گناه بقلب آدمي آن چنان ریخته شده که از حرارت آن ریشهٔ نهال حبّ خدا و دوستي همسایه در جویبار قلب خشکیده شده است بنحوي که آدمي همسایهٔ خودرا محض بدان سبب دوست مي دارد که فیض و نفعي از وي عائدش گردد بدیهي است که چنان دوستي دوستي ریائي و مجازي است که باز از چشمه سار خودکامي و خود پسندي جاري گشته و همین خود پسندي منبعي است که تمامي حسدها

و دشمنیها و نزاع و جدال که درمیان مردم صورت وقوع می یابد از انجا صادر می شود نهایت بسبب عفو گناه که بوسیلهٔ کفّاره و نجات مسیح حاصل می گردد سرچشمهٔ تلخ و زهرآلود آن مسدود و آب خوشگوار حبّ خداوندگار در انهار صفحات درون اهل ایمان جاری می شود و ازین حبّ خدا دوستی همسایه و ابنای جنس نیز لابداً بظهور می رسد زیرا کسی که خدارا قلباً دوست دارد هرآئنه مخلوق و بندگان اورا نیز دوست خواهد داشت و هم خواهد فهمید و دانست که او در حضور پروردگار از دیگران بهتر و اعلی نیست و آن احکامرا نیز که در باب دوستی همسایه ارقام یافته قلباً بانجام خواهد رسانید مثلاً چنانچه مسیح جهت دوستی همسایه و ابنای جنس در آیهٔ ۳۹ باب ۲۲ متّی فرموده است که آشنای خویشرا چون خود دوست دارد همچنین در آیه ۱۲ باب ۷ متّی امر نموده که هرچه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک نماید که همین است شریعت و رسائل رسُل و ایضاً خود مسیح در آیات ۳۴ و ۳۵ باب ۱۳ یوحنّا چنین امر کرده که من بشما حکم تازه می کنم که شما یک دیگررا دوست دارید آن چنان که من شمارا دوست داشته ام زینهار که شما نیز یک دیگررا دوست دارید و همین تمامی خوهند دانست که شما مرا شاگردان هستید اگر در شما دوستی یک دیگر باشد و در آیات ۸ و ۱۰ باب ۱۳ نامه باهل روم مرقوم و محکوم گشته که هیچ کسرا بدهکار مباشید جز دین محبّت یک دیگررا از آنرو که آنکس که دیگریرا محبّت می نماید در شریعت کامل است و از محبّت بر آشنایان بدی نمی آید پس تکمیل شریعت بمحبّت است

و باید که این دوستی و محبت بی ریب و ریا و خالص و صاف و بدان اوصاف باشد که در آیات ۴ الی ۷ باب ۱۳ نامه اول باهل قرنتس نگارش یافته که محبّترا حوصله می باشد و مهربان است محبّت غیرت ندارد محبّت کبر ندارد محبّت مغرور نمی باشد اطوار ناشایسته ندارد و از ناراستی

خوشوقت نمي گردد بلکه با راستي خوشنود مي شود بهرچيز شکيبائي مي نمايد و همه چيزرا باور مي کند و ازهرچيز انتظار نيکو مي کشد و بهر چيز صبر مي نمايد و نيز بايد که مسيحي حقيقي نه محض بعضي از همسايگان و هم طريقتان خودرا بلکه همگي مردم و تمامي ابناي جنس حتّي دشمنان خودرا نيزاز صميم قلب دوست داشته روز بروز محبّت و رافتش در تزائد باشد بنحوي که در انجيل يعني در آيه ۱۲ باب ۳ نامه اول بتسلنيقيان مذکور و بيان گشته که خداوند شمارا اين عطا کند که در محبّت نسبت بيک ديگر وهمگي ترقي و افزوني پيدا کنيد چنانچه ما نسبت بشما وهمچنين در آيه ۷ باب اوّل نامه دوم پطرس امر شده است که سعي بليغ نموده ظاهر سازيد از تقوي الفت برادرانه و از الفت برادرانه محبّت را (نسبت بهرکس) وخود مسيح در آيه ۴۴ باب ۵ متي حکم فرموده که من بشما مي گويم که اعداي خودرا دوست بداريد و از براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبيد و با آنان که شمارا عداوت مي نمايند احسان کنيد و ازبهرآنها که شمارا فحش مي دهند دعا کنيد تا پدرخودرا که درآسمان است فرزندان باشيد وهمچنين درآيات ۱۴ و۱۷ و۱۸ و۲۰ باب ۱۲ نامه باهل روم مرقوم گشته که معذّبين خودرا خوش گفته بلي خوش گويد ونفرين ننمايد وهيچ کس‌را بدي در مکافات بدي نکنيد وبجهت آنچه نزد کل خلق شايسته نمايد بيش انديشه نمايد اگر ممکن باشد بقدري که از جانب شما باشد با همه خلق بصلح باشيد و اگر دشمن تو گرسنه باشد اورا لقمه ده و اگر تشنه باشد آبش ده که اگرتو چنين کني خرکهاي آتش‌را بر سر او خواهي انپاشت بلي انجام اينگونه محبّت و دوستي در قوّة خود انسان نيست بلکه بآن حبّ خدا که بعلّت ايمان آوردن بمسيح درقلب ايمان آورندگان مستقرمي گردد آن قدرت و توانا بايشان عطا مي شود که نه محض آشنا و همسايه بلکه هرکس حتّي دشمنان خودشان‌را نيزقلبًا دوست

داشته طالب خير و نيكي ايشان مي گردند و در اين باب اهتمام تمام بعمل آورده در باره آنها دعاي خير مي كنند

في الاخرة از عفو گناه اميدواري ببخشت و جلال ابدي با يقين تام و در حين وفات خاطر جمعي و خوشحالي تمام حاصل مي شود مخفي نماند كه خوف و واهمه كه داخل قلب انسان گشته و بيم و وحشتي كه از مرگ براي وي روي داده از گناه صدور يافته است زيرا كه انصاف و قلبش بوي حالي مي سازند كه بعد از وفات بازخواست لائقه گناهانش‌را خواهد كشيد و داخل جهنّم گشته عذاب مستوجبه‌را خواهد چشيد ليكن بسبب عفو گناه كه بوسيله ايمان آوردن بيسوع مسيح حاصل مي گردد خوف و هراس مذكور از قلب اشخاص ايمان آورنده زائل مي شود زيرا دانسته و يقين نموده اند كه مسيح همه بازخواست گناه‌را بر خود كشيده آنرا از ايشان رفع و همگي الطاف و اشفاق الهي‌را شامل حال شان ساخته است و در اين صورت كه مسيحي حقيقي بدرستي يقين كرده كه بعد از وفات ببخشت و جلالي كه يسوع مسيح جهت ايمان آورندگان آماده و مهيّا ساخته خواهد رسيد ديگر از مرگ وحشت و خوفي بر او مستولي نخواهد گشت بلكه ازين عالم فاني باميد حيات ابدي و جلال سرمدي بامسرّت تمام بدار بقا رحلت خواهد نمود چنانكه متضمن بمطلب مذكور درآيه ۳۶ باب ۳ يوحنا مسطور گشته كه هر كس كه به پسر ايمان آورده است زندگاني جاودان دارد و آن كس كه سخن پسررا نمي شنود زندگاني‌را نخواهد ديد بلكه غضب الهي بروي مي ماند و ايضاً درآيه ۲۴ باب ۵ يوحنا مسيح چنين فرموده كه هرآئنه من بشما راست مي گويم كه آن كس كه سخنم‌را مي شنود و برآن كس كه مرا فرستاده ايمان آورد زندگاني جاوداني دارد و از براي او مواخذه نيست بلكه از مرگ نقل بزندگي كرده است و ايضاً درآيه ۲۶ باب ۱۲ يوحنّا فرموده كه اگر كسي مرا خدمت كند مرا پيروي نمايد و درآنجا كه من هستم خادم من نيز خواهد بود و درآيه ۲۴ باب ۱۷ يوحنّا باز مسيح در باره ايمان آورندگان در بين

دعا فرموده است که والدا کساني که بمن بخشیده مي خواهم جائي که من هستم آنها نیز با من باشند، و در آیات ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ باب ۸ نامه باهل روم مرقوم است که اشخاصي‌را که روح خدا محرّک مي باشد پسران خدا مي باشند و همان روح با ارواح ما شهادت مي دهد که فرزندان خدا مي باشیم و چون فرزندانیم وارثان نیز مي باشیم یعني وارثان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در مصایبش شرکایم تا آنکه در جلالش نیز شریک باشیم و در آیات ۳ الي پنجم باب اوّل نامه اول پطرس مسطور است که مبارک باد خدا و پدر خداوند ما یسوع مسیح که بحسب وفور رحمتش مارا باز بامید زنده تولید نمود بوسیله برخاستن یسوع مسیح از مردگان بمیراث بي فساد و نا آلوده و نا پژمرده که بجهت ما گذارده شده است در آسمان که بقدرت خدا و بوساطت ایمان در امن هستیم تا رسیدن آن نجاتي که آشکارا مي شود در ایام آخر

و چون ایمان آورندگان نظر بوعدهاي مذکوره یقین کلّي دارند که بعد از مفارقت دار فنا در آن عالم بوصال شاهد بخت و جلال ابدي خواهند رسید پس از قراري که در آیات ۳۳ و ۳۴ باب هشتم نامه باهل روم مرقوم گشته بیک دیگر مي گویند که کیست که با برگزیدگان خدا مدّعیگري نماید چون خدا آنهارا عادل مي شمارد و کیست که تحکّم تواند نمود چون مسیح مرد بلکه برخاسته در دست راست خدا مي باشد وبجهت ما شفاعت مي نماید و نظر باین از مرگ بیم و هراسي ندارند و اگرچه در حالت سکرات موت زحمت و الم و اضطراب و تنگي جسماني ایشان‌را متالّم مي سازد لیکن با دیده روح و ایمان بخت آن عالم نگران بوده و در مطمح نظر داشته بنحوي که در آیه ۸ باب ۱۴ نامهء باهل روم مرقوم گشته مي گویند که اگر زیست کنیم بجهت خداوند مي زئیم و اگر مي میریم بجهت خداوند مي میریم پس خواه زیست کنیم و خواه میریم از آن خداوندیم و چنانکه پولس حواري در آیات ۲۱ و ۲۳ باب اوّل نامه باهل فیلپي فرموده است هریک از ایشان

مي گويد كه مرا زيست مسيح است و مرگ نفع زيرا كه درميان دو چيز گرفتارم كه خواهش دارم كه خلاصي يابم و با مسيح باشم زآنرو كه آن بسيار بهتر است و همچنين از قراري كه در آيات اوّل و ۸ باب ٥ نامه ۲ باهل قرنتس مسطور گشته تقرير مي نمايند كه از انجا كه مي دانيم كه اگر مسكن خاكي ما ريخته گردد عمارتي از خدا داريم خانه كه دست آن‌را نساخته است و ابدي و در آسمان است پس باوجود آن كه خاطر جمع هستيم بيشتر خواهانيم كه از بدن بيگانه شده نزد خداوند منزل گزينيم

و بوسيله نجات مسيح بجهت ايشان در عقبي آن چنان بخت و جلال مهيا گشته كه بيرون از تقرير و بيان و خارج از قياس و گمان آدمي است چنان كه نظر بهمين مضمون در آيه ۹ باب ۲ نامه اوّل باهل قرنتس مذكور گشته كه چشمي نديده است و گوشي نشنيده است و بخاطري خطور نكرده است آن چيزهاي‌را كه خدا بجهت محبّان خود مهيّا ساخته است و همچنين پولس حواري در عالم كشف و رويا جلال آن عالم‌را مشاهده نموده از قراري كه در آيات ۳ و ۴ باب ۱۲ نامه ۲ باهل قرنتس مسطور گشته بيان فرموده است كه آن مردرا (كه عبارت از خودش است) مي دانم آيا در بدن يا بيرون از بدن اين‌را نمي دانم خدا مي داند كه تا بفردوس كشيده شد و كلام بي تقريري‌را شنيد كه ممكن نيست كه آنرا بخلق تقرير نمايد و در آيه ۲ باب ۳ نامه اوّل يوحنا ترقيم يافته كه اي محبوبان حال هم فرزندان خدا هستيم و انچه خواهيم بود هنوز ظاهر نشده است ليكن مي دانيم كه چون او (يعني يسوع مسيح) ظاهر شود چون او خواهيم بود از انجا كه اورا چنانكه هست خواهيم ديد و در آيات ۲۲ الي ۲۴ باب ۱۲ نامه بعبرانيان مسطور و بيان گشته كه شما آمديد بكوه صيون و بشهر خداي حيّ اورشليم آسماني و بهزاران هزار فرشته و بديوان عمومي و كليسياي زاده‌هاي نخستين كه در آسمان مرقوم اند و بخداي حاكم همه و بارواح راستان كامل گرديده و واسطهٔ پيمان نو يسوع و خوني كه ريخته شد كه سخنانش بهتر از آواز خون هابيل

است و نسبت ببخت و جلالي که بنجات یافتگان خواهد رسید درآیات ۱۵ الی ۱۷ باب ۷ و درآیه ۳ باب ۲۱ و درآیات ۴ و ۵ باب ۲۲ مکاشفات مرقوم و مکشوف گشته که ایشان پیش تخت خدایند و شب و روز در هیکل او بندگیش مي نمایند و او نشینندهٔ تخت بر آنها سایه خواهد افکند و دیگر نه گرسنه خواهند بود و نه تشنه خواهند بود و آفتاب و هیچ حرارتي برآنها نخواهد تابید زآنرو که آن برّه که در وسط تخت است آنهارا خواهد چرانید و بچشمهاي زندهٔ آب انهارا رهنمائي خواهد نمود و خدا هر اشکي‌را از چشمهاي آنها محو خواهد نمود و آنهارا دیگر نخواهد بود مرگ و نیز ناله و فریاد و درد نخواهد بود زآنرو که اطوار نخست گذشت و صورتش (یعني مظهر و کاشف ذات ذوالجلال الهي‌را که عبارت از مسیح است کماهي) خواهند دید و اسمش بر جبین آنها خواهد بود و شب در انجا نخواهد بود و محتاج بچراغ و نور آفتاب نیست زیرا که خداوند خدا آنهارا روشن مي سازد و تا ابدالآباد سلطنت خواهد نمود

و ابدان ایمان آورندگان‌را نیز مسیح درقیامت با جلال و عزّت از قبرها اقامت خواهد فرمود و آن ابدان لطیف و متجلّي درآن حال مسکن و ماواي ارواح سعید ایشان خواهد بود چنانچه درآیات ۲۰ و ۲۱ باب ۳ نامهٔ باهل فیلپي تحریر یافته که گذارش ما از علّیین است و ازآنجا انتظار نجات دهنده‌را مي کشیم که او یسوع مسیح خداوند است که بدن ذلیل مارا متغیّر خواهد ساخت تا که بدن جلالیش‌را همرنگ شود بر حسب ظهور قدرتش بر کشیدن تمامي اشیارا بتحت خود و همچنین درآیات ۴۰ و ۴۲ الی ۴۴ و ۴۸ و ۴۹ باب ۱۵ نامهٔ اول باهل قرنتس مسطور گشته که ابدان سماوي و ابدان ارضي مي باشد لیکن شان سماویات دیگر است و شان ارضیات دیگر بهمین نهج است قیامت مردگان بفساد پاشیده مي شود و بي فساد برمي خیزد در ذلّت پاشیده مي شود و با جلال برمي خیزد و درناتواني پاشیده مي شود و درتوانائي برمي خیزد بدن حیواني پاشیده مي شود

وبدن روحانی بر می خیزد بدن حیوانی می باشد و بدنی روحانی چنانچه خاکی (یعنی آدم نخست) بود خاکیان نیز هستند و چنانچه آسمانی (یعنی مسیح) بود آسمانیها نیز هستند و آن چنانکه شکل آن خاکی‌را برداشتیم شکل آن سماوی‌را نیز خواهیم برداشت

وهمچنین زمین نیز که بعلّت گناه انسان تباه و بلعنت الهی گرفتار گشته درآن حال از قید این لعنت رهائی یافته بجلال مجدّد و مزین خواهد گردید و یسوع مسیح که درصفت بندگی و درحالت ذلّت بر روی آن ظاهر گشته بود در اواخر ایّام با قدرت تمام و عزّت مالاکلام از آسمان بر آن نزول اجلال خواهد فرمود تا به بی ایمانان و دشمنان حکم کرده ایشان‌را مورد بازخواست سازد و باهل ایمان و دوستان نجات و جلال بخشیده الطاف و نعمات نا متناهی الهی‌را کاملاً شامل حال شان گرداند و بعد از ان زمین مجدّد ابدالآباد مسکن و مکان متجلّی و آسمانی تمامی نجات یافتگان خواهد بود چنانچه همین مطالبات درفصول اواخر کتاب مکاشفات که کتاب آخرین انجیل است مفصلاً بیان و عیان گشته و درآیات اوّل و ۲ و ۳ باب ۲۱ همان کتاب ترقیم یافته است که دیدم آسمان نو و زمین نورا زیرا که آسمان اوّل و زمین اوّل در گذشت و دیگر دریا نبود ومن که یوحنّا هستم دیدم شهر مقدس اورشلیم نورا که ازجانب خدا ازآسمان نازل می شد و اراسته شده بود چون عروسی که بجهت شوهرخود آرایش می نماید و شنیدم آواز عظیمی‌را ازآسمان که گفت این است مسکن خدا با خلق و او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند بود قوم او و خدا خود با آنها خواهد بود چون خدای آنها

الغرض هرچه که درباب بخت و جلال و احوال آن جهان کشف و بیان گشته بدان منوال است که گذشت و هرچندی که کیفیت بخت و جلالی که ایمان آورندگان درآن عالم خواهند یافت و چگونگی احوال آن جهان مفصلاً بیان نگشته بلکه کمّ و کیف آن دراکثر آیات بر سبیل تمثیل و اختصار

اظهار و بیان شده است باز از براي تحصیل تیّقن بخت و جلالي که شخص مومن در آن عالم خواهد یافت و براي حصول علم بقدري که عقل قصیر انساني قوّه تفکّر و تخیل کیفیّت آن بخت و جلال را داشته باشد و بجهت آنکه باعث و متحرک او گردد که ازین دنیاي فاني و لهو و لعب جسماني دست کشیده از صمیم قلب با سعي بلیغ در فکر آن عالم و در صدد تحصیل عیش و عشرت و جلال و بخت روحاني بوده باشد همان قدر کفایت مي کند و علّت این که چرا کم و کیف بخت و جلال احوال آن عالم در انجیل زیاده بیان و تفصیل نگشته بر دو وجه است وجه اوّل این که در اصطلاح انسان آن حروفات و الفاظ و عقل و فهم آدمي را آن قدرت و توان نیست که بخت و جلال عالم باقي و غیر مرئي را درست بفهمد و بخیال و تقریر آورد زیرا که احوال و بخت و جلال آن عالم ماوراي این عالم است این عالم فاني و مجازي و آن عالم باقي و حقّاني است فلهذا از احوال و لذّات و بخت و جلال این عالم احوالات و لذّات و بخت و جلال آن عالم بدرستي و خوبي فهمیده و دانسته نمي شود و احوالات و جلال این عالم محض مثلي ضعیف و نمونه نهفته و خفیف احوال و جلال آن عالم است لهذا ممکن نیست که مادامي که آدمي در این عالم و در حالت ذلّت است احوال و بخت و جلال آن عالم بالکلّیّه بر او بیان و تفصیل کرده شود وجه دوم که چرا بخت و جلال آن عالم در انجیل زیاده آشکار و بیان نگشته این است که باختیار آدمي جبري و زوري وقوع نیابد یعني باید که آدمي نه فقط بدین علت که مالک آن بخت و جلال شود از بدي دست بردارد و در اطاعت خداوندگار پایدار گردد بلکه باید که از حبّ خدا خیررا اختیار و شررا رد و بر کنار سازد بلي هر چندي که امید بخت و جلال آن عالم نیز سبب عمده ایست که انسان را باطاعت الهي واداشته بفکر امورات اخروي مي کشد لیکن نباید که این امید سبب یگانه اطاعت او باشد و باختیار او زور و جبر کند پس تا اینکه امید بخت و جلال آن عالم بر اختیار جبر نکند خدا آنرا در انجیل

اندكي پوشيده داشته زياده عيان نفرموده است يعني چون نهال بخت
اين و آن عالم از اصل حبّ و تقرّب الهي مي رويد پس كسي كه آن محبّت را
نداشته باشد لذّت ميوه بخت آن عالمرا نيز نمي تواند چشيد چنانچه
اگر بالفرض ممكن مي بود كه كسي كه آن محبّت را نداشته داخل ملكوت
آسمان توانست گرديد بازخود آسمان برايش چون جهنّم خواهد بود ليكن
نائرهٔ اين محبّت نه باظهار ترس و تهديد عذاب جحيم و نه به بيان كمّ و
كيف بخت و جلالي آسماني در قلب آدمي افروخته مي شود بلكه چنان
كه سابقا مذكور گشت آن حب خدا محض از ايمان آوردن بيسوع مسيح
و تحصيل عفو گناه صادر مي گردد لهذا مطالبي كه در كتب مقدّسه بتفصيل
و توضيح تمام ببيان و عيان گشته همان اند تا آدمي بيش از همه در تحصيل
آنها سعي بليغ و كوشش تمام بجا آورده بآن ايمان و محبت برسد و در
صورتي كه اينهارا يافته باشد هر آئنه تمامي بخت و جلال ان عالم نيز از آن
او خواهد بود هر چندي كه كيفيت انرا تماما درك و فهم نكرده باشد و نظر
بمضمون آياتي كه جهت بيان و تفصيل بخت و جلال آن عالم در انجيل
ثبت گشته بخت ايمان آورندگان بدين منوال خواهد بود كه اوّلا از همه
درد و زحمت و ضعف و از تمامي نتائج گناه و بازخواست مستوجبه آن
بالمرّه آزاد و خلاص خواهند شد ثانياً خدارا كاملاً خواهند شناخت و قلباً
دوست خواهند داشت ثالثاً اراده و احكام و عبادت الهي را بكمال خوشي
و درستي بانجام خوهند رسانيد و رابعاً بقدري كه براي مخلوق امكان داشته باشد
بخدا تقرّب جسته جلال او بر ايشان تاثير خواهد كرد و بقدر امكان شبه او
خواهند گشت بديهي است كه چنان بخت و جلال بخداي مقدّس تماماً
لائق و بتقاضاي روح انساني بالكلّيه مناسب و موافق است زيرا كه روح
انسان محض بغذاي روحاني و حقّاني غذا مي يابد و ساكت مي گردد نه
آنكه بعيش و عشرت جسماني و مجازي

نهايت بخت بهشتي كه در قران بيان و بمحمّديان وعده شده بدين وجه

نیست بلکه بخت و جلال آن تماماً مجازي است چنانکه مومنان بقدر امکان درآن بعیش و عشرت نفساني و جسماني مشغول خواهند بود یعني درآنجا درغرفهاي که بمروارید و یاقوت و زبرجد بنا کرده اند و سقفهاي طلائي آنهارا از نقره منقّش ساخته اند ساکن خواهند گشت و بر ایشان هفتاد حلّه برنگهاي گوناگون و نوعهاي مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ و پوشش حریر خواهند پوشانید و بر کرسیهاي بافته از مفتول طلا و مزیّن بمروارید و جواهر خواهند نشانید و هر مومني را هفتاد زوجه از حوران و هشت صد دختر باکره و چهار هزار زن ثیّبه خواهند داد و چندین هزار غلامان و امردان گوشواره درگوش باقدحهارا بریقهاي از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسهاي از شراب معین برگرد مومنان خواهند ایستاد و در اطراف نهر بهشت کنیزان از زمین روئیده خواهند بود که چون مومني بیکي از آن کنیزان بگذرد و اورا خوش آید ويرا از زمین مي کند و بجایش دیگري میروید و مومنان درآنجا باغهاي بسیار وسیع و خوب خواهند داشت که درمیان آنها نهرها از شرابي که صداع و مستي و قي و تلخي آورنده نباشد و نهرهاي از عسل مصفّا و از شیري که طعمش تغئیر نیابد روان خواهد بود و میوهاي گوناگون و غذاهاي بسیار لذیذ خواهند خورد و در خانه هر مومني شاخي از طوبي خواهد بود که خواهش هر چیز که در خاطرش درآید آن شاخ براي او حاضر مي سازد و میوها بحیثیتي بدهن نزدیک خواهد بود که هریک از آنهارا که خواسته باشد درحالتي که تکیه کرده است با دهان خود آنرا خواهد چید و در بهشت درختي خواهد بود که از زیر آن اسپان با زین و لجام و بالوار بیرون خواهند آمد و چون مومنان برآنها سوار شوند مانند مرغ پرواز خواهند کرد و در بهشت انواع مرغان خواهند بود پس هرگاه مومني آرزوي خوردن یکي از آنها بکند فرو مي آید و در حضور او بال و پرش ریخته و آن مرغ براي او پخته مي شود چنانکه یک طرف آن کباب و طرف دیگر بریان خواهد شد و چون آنچه مقتضاي خواهش او است تناول نموده الحمد

الله رب العالمین گوید باز زنده شده در هوا پرواز و بر سائر مرغان بهشتي فخر مي کند و مي گوید که کیست مثل من که دوست خدا از من خورده است بلي لذت و بخت و بهشت اهل محمدي بدین مضمون و سیاق است از قراري که بهمان عبارت و اوصاف و الفاظ در قرآن یعني در سورة القتال و سورة الواقعه و سایر بیان و در احادیثي که در اوراق ۱۶۷ الی ۱۷۱ کتاب عین الحیوة و در اوراق ۲۰۱ الی ۲۰۸ کتاب حق الیقین و در ورق ۱۰۷ کتاب حیات القلوب و در کتاب مشکاة المصابیح در باب صفت الجنه و اهلها و سائرین ثبت و مفصلاً بیان گشته چنان که اگر کسي مواضع مذکوره را خواند خواهد دانست که کیفیت بهشت اعتقادیه محمدیان بهمان نحو است که ما بر سبیل اختصار مذکور ساخته ایم نهایت واضح است که چنان بهشت بالمرّه مجازي و جسماني است و هر چندي که در بین ذکر کمّ و کیف لذّات بهشت در کتب اهل اسلام عبادت خدا نیز مذکور گشته فامّا از طرز ذکر آن بواضحي تمام مفهوم مي گردد که بخت عمده بهشت نه عبادت وتقرّب خدا بلکه همان عیش و عشرت مجازي است و بس چنانچه از مضمون احادیثي که کلیني از امام محمد باقر روایت کرده و در اوراق ۲۰۶ و ۲۰۷ کتاب حق الیقین و در ورق ۱۷۰ کتاب عین الحیوة ثبت گشته بآشکارگي معلوم مي شود زیرا که در مواقع مذکوره چنین مسطور است که چون مومن در بهشت داخل منازل خود شود ملکي که موکّل بهشتهاي اوست جهت تهنیت گوئي اذن دخول مي طلبد پس خدمتگاران و غلامان آن مومن باو گویند که ولي خدا بر تخت خود تکیه کرده و زوجه حوریه او مهیاي او گردیده است باش در جاي خود و صبر کن تا ولي خدا از شغل خود فارغ گردد پس حوري و مومن مقدار پانصد سال از سالهاي دنیا معانقه کنند که هیچ یک از دیگري ملول نشوند پس از آن خداوند کریم هزار ملک بفرستد براي تهنیت مومن و تزویج کردن حوریه پس آمده بملکي که موکّل بهشت اوست گویند که بجهت ما رخصت دخول بطلب

و او از حاجب حاجب گوید که بر من دشوار است زیرا که با زوجه خود خلوت کرده است و بعد از آن که مومنان از لذّات خود یعني از خوردن و آشامیدن و غیرہ فارغ مي شوند شکر و حمد الهي‌را بجا مي آورند و مي گویند که الحمد لله رب العالمین

حال بدیهي است که روح انسان که محض بتحصیل معرفت الله و دوستي و قرب خدا و از مشمولي لطف و رضامندي خداوندي ساکت گشته خرّم و خوشحال و مالک بخت و جلال مي گردد ابداً در چنان بهشت ساکت و آرام نخواهد گشت و بخت و سعادتي نخواهد یافت بلکه بهشت مذکور محض خواهش حواس خمسه و هوس نفساني‌را بانجام مي رساند و بس بلي چنان بهشت بآن عالم روحاني و حقّاني هیچ موافقت و مناسبتي ندارد بلکه محض موافق این عالم جسماني و مجازي بوده بلذّات و شهوات نفساني مطابقت مي نماید چنانچه کسي که عیش و عشرت مجازي‌را ترک کرده و از لذّات جسماني دست کشیده آن عشرت روحاني‌را که در دوستي و معرفت و قرب و اطاعت الهي است چشیده و دریافته در چنان بهشتي بخت و لذّتي نخواهد یافت بلکه براي او چون دوزخ خواهد بود و امید و انتظار چنان بهشت آدمي‌را متحرّک و مقوّی نمي سازد که از خواهش و هوا و هوس نفساني و جسماني دست کشیده آنهارا مغلوب و منکوب ساخته از جمله پاک دلان گردد بلکه بخلاف آن باینها قوّت داده هوا و هوس نفساني و شهوات جسماني‌را درقلب آدمي متزاید ساخته اورا زیاده جسماني و مجازي مي گرداند لهذا واضح و لائح است که چنان بهشت مجازي‌را خداي مقدّس نه ایجاد فرموده و نه وعده نموده بلکه محض خود محمد بنابر احادیثي که از یهودیان شنیده و نظر بمظنّه و گمان خود صورت کمّ و کیف آنرا در ضمیر خود نقشبندي ساخته درهنگام فرصت و ضرورت ببازار روزگار انداخته است زیرا که حق تعالی آدمي‌را جهت تعبّد و بخت روحاني و حقّاني آفریده نه بجهت عیش و عشرت مجازي و جسماني پس چنانکه کیفیّت بخت

و جلال اخروي بيان گشتهء انجيل دلالت بر حقيّت و كلام الهي بودن
آن مي كنند همچنان بهشت بيان ساختهء قرآن براي از خدا نبودن آن
دليلي است واضح و مبرهن و اين مرحله‌را كه كيفيّت بهشت از قراري كه
در قرآن و احاديث اظهار و بيان گشته نقص و عيب كلّي داشته باحوال
عالم باقي مناسبتي و به بخت حقّاني روح انساني موافقتي ندارد بعضي از
علماي اهل اسلام نيز دريافت نموده درصدد آن برآمده اند كه آنرا بمعني
و مضمون روحاني توجيه و تفسير كنند ليكن اينكه بهشت اعتقاديه محمديّة
روحاني نيست بهركس كه از احاديثي كه در تفسير آن آمده خبردار است
واضح و يقين خواهد بود چنانچه همين فقره از مضمون آيات قرآن و از مواقع
مذكوره كتب مزبوره نيز بالتمّام آشكار و يقين مي گردد

خلاصه هرآنچه در اين باب جهت بيان نتائج بخت آور نجات مسيح
بر وجه اختصار نظر بمضمون انجيل اظهار كرده ايم بدين عبارت است كه
شخص ايمان آورنده بوسيله نجات مذكوره عفو بازخواست تمامي گناهان‌را
حاصل و بمرتبه آرامي و خوش حالي دروني و حقيقي واصل مي گردد و شعله
حبّ الهي در كلبه قلبش مشتعل و اعتماد و اعتقاد حقيقي بوي كرامت
و درونش منور و مصفّا و منزّه و مجلّي گشته بمقام قرب احديت مي رسد
و رضامندي خداوندي و بخت حقيقي و ابدي شامل حالش مي گردد

مخلّص تمامي آن بخت و جلال كه بعلّت گناه از انسان ساقط و زائل
گشته بوسيله نجات مسيح باز باو داده حتّي زياده از ان بوي عطا مي شود
بنحوي كه هرآنچه جهت انجام تقاضاي روح آدمي و حصول بخت حقيقي
و كامل او در هردو عالم لازم است بوسيله كفّاره و نجات مسيح باهل ايمان
عائيد مي گردد و اورا در بخت و جلال بسرحد كمال مي رساند و هرچندي
كه حال هر شخص مسيحي در همان مرتبه كمال نباشد كه درباره حال
مسيحي حقيقي ذكر گشته و هريك از ايشان تمامي آن بركات و نعمات‌را
كه در نجات مسيح اند در قلب خود بدآن مرتبه نچشيده و نديده باشد

باز هریک از ایمانداران شریک آنها است و از ثمرات این شجر حیات خورده مالک زندگاني و بخت جاوداني خواهد بود و چه قدر که از ثمرات آن درخت زیاده بخورد و محبّت و امید و اعتقاد خودرا بمسیح بیشتر اندازه نتائج نجات نیز بر او زیاده تاثیر خواهند نمود و حیات باطني و روحاني او خوشتر و کاملتر و پاکتر و درستتر خواهد بود

نهایت اگر تو اي مطالعه کننده دریافت نمائي که بعضي از مسیحیاني که با ایشان مماثلت و آشنائي یافته صاحب آن صفات و رفتار نیستند که باید شخص مسیحي نظر بکلام و احکام انجیل داشته باشد بدان که علّت آن همین است که قلبا بمسیح ایمان نیاورده در محافظت و اطاعت اوامر انجیل ناقص اند و چنان کسان نه آنکه درحقیقت مسیحي اند بلکه محض اسم مسیحي‌را عاریتاً بر خود چسپانیده از ایمان حقیقي و قلبي باز مانده اند وچون از صمیم قلب بمسیح ایمان نیاورده و با او علاقه حقیقي نیافته اند لهذا ازآن قوّت و نعمت و نتائج بخت آورکه در ایمان بیسوع مسیح مندرج و مختفي و از کفّاره و نجات او صدورمي یابند بي خبرو بي بهره مانده آن صفات و سلوک‌را که لابداً از مسیحي حقیقي ظهور مي یابد ندارند زیرا محض آن کس شریک و سهیم نتائج نجات حاصل نمودهٔ مسیح خواهد گشت که قلباً بوي ایمان آورده است وچون خدا جهت ایمان آوردن احدي‌را مجبور نمي سازد پس درمیان مسیحیان نیز چنان اشخاص یافت مي شوند که بعلّت حبّ دنیا و میل گناه بایمان حقیقي نمي رسند و نجات مسیح‌را از خود رد ساخته و در گناه مانده ببازخواست آن گرفتار خواهند گشت

في الجمله اي مطالعه کننده از اهل اسلام بندهٔ حقیر بعون عنایت الهي بقدر استطاعت خود کمّ و کیف گناه و نتائج و عقائب آنرا در این اوراق از آیات کتب مقدّسه بر تو بیان و عیان ساخته و ان طریق و وسائل‌را بتو نموده است که عفو گناه و نجات و بخت حقیقي و ابدي متعلق و وابسته آن است

و با دلائیل قاطعه و براهین ساطعه به ثبوت رسانیده که عفو گناه و نجات نه
بدان وسائل میسّر و حاصل می گردد که در مذاهب مختلفه بت پرستان
و در قرآن بیان گشته و نه با آنها که عقل انسانی بجهت تحصیل امر مذکور
دلالت بر آنها می کند بلکه فقط بدان وسائل که در انجیل ثبت و بیان
گشته و عبارت از کفّاره و نجات مسیح و قلباً ایمان آوردن باو است فلهذا
آنچه‌را بندهٔ ذلیل در حضور پروردگار جلیل بر خود لازم و واجب می
دانست بقدر مقدور از عهده آن برآمده در ادای دین خود کوشید و
باستصواب این اوراق طریق حیاتی‌را بتو نموده و ترا بآن چشمه زندگانی
دلالت کرده است که برهنمائی توفیق الهی یافته و از ان آشامیده حیات
جاودانی و بخت روحانی‌را تحصیل کرده است در این صورت هرگاه از گناهان
خود و نتائج و مواخذه آن خبردار و از بد بختی و هلاکتی که بعلت آنها بآن
گرفتار خواهی گشت اندکی استحضار بهم رسانیده از خواب غفلت بیدار
و از سیه مستی هوشیار گشتی در آن حال گوش هوش‌را بملتمس و استدعای
دوست خود فرا داشته سالک طریق حیاتی شو که در انجیل بیان و درین
اوراق بتو واضح و عیان گشته است و بخدای هادی المضلّین قلباً مناجات
و دعا کن تا دیده درونی و بصیرت باطنی ترا کشاده و قلبت‌را از عالم بالا منوّر
ساخته و مشعل توفیق خودرا فراپیش داشته ترا بر آن طریق حیات
هدایت فرماید و آن ایمان و اعتقادرا عطا و کرامت کند که کفّاره و نجات
مسیح را قلباً قبول نموده نجات و بخت حقیقی و ابدی‌را تحصیل نمائی
و اگر انجیل‌را با تفکّر و تعقّل تمام مطالعه کرده بمطالب آن برخوری و بقلب
صاف مناجات مذکوررا نموده دران مداومت نمائی هرآئنه خداوند رحیم
که طالب نجات تمامی مردم می باشد نور هدایت خودرا بتو عنایت و ترا
نیز بآن درجه عالی هدایت خواهد فرمود که قلباً بمسیح ایمان آورده کفّاره
و نجات اورا که بجهت تمامی سلسله بنی نوع بشر آماده و حاضر ساخته
قبول کنی دران حال عفو تمامی گناهان خود و بخت حقیقی و ابدی‌را

تحصیل خواهي کرد و دریافت خواهي نمود که هرانچه در خصوص نتائج بخشت آور نجات یسوع مسیح در این اوراق ثبت گشته تماماً راست و درست است و مانند هزاران هزار اشخاصي که بوسیله مسیح نجات یافته اند در هر دو جهان خدا و فرزند یگانه او مسیح را ابدالاباد حمد و ثنا خواهي گفت لیکن اگر احیاناً این وسائل نجات و طریق حیات را سهل و خوار شمرده بعلت بي ایماني خودرا ازآن برکنار کشیده سالک آن نگردي هر آئنه بسر منزل نجات نخواهي رسید و وسیله و طریق دیگر جهت خلاصي و رهائي تو نخواهد بود بلکه در ضلالت مانده بعقوبات گناهان خود و غضب و سخط الهي گرفتار خواهي گردید زیرا چنان که در انجیل یعني در آیه ۱۲ باب ۴ اعمال حواریان بیان گشته بغیر از مسیح یسوع بهیچ کس دیگر نجات نیست زیرا که در زیر آسمان نامي دیگر نیست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توانیم یافت وهمچنین در آیه ۳۶ باب ۳ یوحنّا مرقوم است که هرکس که به پسر ایمان آورده است زندگاني جاودان دارد امّا آن کس که سخن پسررا نمي شنود زندگاني‌را نخواهد دید بلکه غضب الهي بر وي مي ماند خداي رحمن و رحیم نظر بمرحمت و الطاف عمیم خود ترا از چنان بي ایماني و از غضب و مواخذه آن رهانیده و باز داشته بایمان حقیقي هدایت و در نجات مسیح انباز سازد تا بوسیله او نجات یافته مقبول درگاه الهي و مالک بخشت ابدي و نامتناهي گردي و دعاي مصنّف حقیر در حق تو و غرض از تصنیف این اوراق همین است بار الها باجابت مقرون ساز

آمـیـن

فهرست کتاب طریق الحیات

دیباچه

فصل اوّل

در بیان گناه و نتائج آن

مقصد اوّل

در بیان کمّ و کیف گناه

بیان گناه عامّه

مقصد دوم

در بیان نتائج کناه

فصل دوم

مبني است بر بیان اداي جواب سوالي که آیا آدمي از کناه و نتائج آن بچه طریق نجات مي تواند یافت

مقصد اوّل

مشتمل است بر بیان ان وسائلي که عقل دلالت بر آنها میکند که آدمي عفو کناه و نجات‌را شاید باستصواب آنها تحصیل نماید

مقصد دوم

در بیان آن وسائلي که بنابر تعلیمات مذاهب بت‌پرستي عفو و نجات بدان وسائلیست

مقصد سوم

مشتمل بذکر وسائلي که بنابر تعليم دين اسلام عفو
کناه و نجات وابسته آنها است

مقصد چهارم

وسائل نجات که در انجيل بيان کشته

فصل سوم

نتائج بخت آور نجات یسوع مسیح

تمامّ شد

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۰	جهته	جهة
۱۰	۲۴	شبهه	شبه
۱۱	۱۳	علومي	علوي
—	۱۸	انّه فانّه	انًا فانًا
۱۲	۱۵	خرد	خود
۱۳	۲۰	بمرض	بمعرض
۱۹	۱۲	جوینده	جویند
—	۱۹	بهمه	بهمان
۲۰	۱۱	داشسته	داشته
۲۳	۱	پوشیده	پوسیده
—	۱۲	درین حال . . .	درین حال و عالم مي مانند حال
—	۱۷	یابد	مي یابد
—	۲۰	مي بینم	مي بینیم
۲۵	۵	آلوده	و آلوده
۲۶	۲۲	که در	در
۲۸	۱۵	میبینائي	میباپي
۲۹	۱۵	از روح	از روي
۳۰	۱	مجاي	مجازي
۳۲	۱۲	معر	معترف
۳۶	۹	نفیض	نقیض
۳۸	۱۳	بالکل	با کل
۴۰	۱۲	چشم	تخم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۰	۱۳	نشودن ما	نشو و نما
—	۱۸	تمائي	تمامي
—	۲۰	و دور	دور
۴۲	۴	محاسبهاش را	محاسبه اش را
۴۳	۷	پر حشمه	سر چشمه
—	۱۰	موحبب	موجب
۴۴	۱۲	مذّب	معذب
۴۵	۱۸	قوي ميكل	قوي هيكل
۴۶	۱۳	مطالع	مطالعه
—	۱۹	غداب	عذاب
۴۷	۱۲	و نوع	وقوع
۴۸	۱۱	گون	كون
۵۵	۱۵	بخشذ	بخشند
۵۶	۱۳	عامل	عادل
۵۸	۱۸	خواهد	خواهند
۶۲	۱۸	یک	بیک
۶۴	۹	اعتاف	اعتراف
—	۱۷	مرعید اریم	مرعي داریم
—	۲۰	پشتر	بیشتر
۶۵	۲۳	تکرّر	تکدّر
۶۶	۱۰	شده	نشده
۶۹	۱۸	حاهد	جاهد
۷۲	۱۶	و یاصه	ویاصه
۷۷	۹	ولي	دلي
—	۲۴	بد زدد	بدزد
۷۹	۱۴	اینمه	این همه
۸۱	۲۰	ولي	دلي
۸۶	۴	مهیت	هیت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۲	۱۰	باندي	بلندي
۸۸	۱۰	تمجبید	تمجید
۹۲	۱۶	دارد	دارند
—	۲۱	بسرت	شرب
۹۶	۲	بدن راست . . .	بدن‌را شُست
—	۵	غوطه در او . . .	غوطه‌ور و
—	۳۰	گشته	گُسسته
۱۰۰	۳۰	نموده	ننموده
۱۰۳	۷	رسید	رسد
۱۱۱	۳	عبد ناتک	عبدناک

PRINTED BY W. M. WATTS, CROWN COURT, TEMPLE BAR, LONDON.